حقوق و تکالیف زن در اسلام

تألیف: عبدالکریم زیدان
ترجمه: سهیلا رستمی

ویژه اهل سنت

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم به

پیشگاه پیامبر بزرگ اسلام که دستان پرمهرش

روشنایی بخش و تکیه گاه و مرهم دل دردمندان است

مترجم

حقوق و تکالیف زن در اسلام

مؤلف: دکتر عبدالکریم زیدان

مترجم: سهیلا رستمی

زیدان، عبدالکریم، ۱۹۱۷ - م.
الحقوق و الواجبات المرئة فی الاسلام. فارسی.
حقوق و تکالیف زن در اسلام/ مولف عبدالکریم زیدان؛ مترجم سهیلا رستمی.
تهران: احسان، ۱۳۸۷.
۲۴۱ ص.
ISBN: 978-964-356-663-0
فیپا
کتابنامه.
زنان -- وضع حقوقی و قوانین (فقه). زنان در اسلام
رستمی، سهیلا، ۱۳۵۶ - ، مترجم.
BP۲۳۰/۱۹/ز۹ح۷۰۴۱ ۱۳۸۷ ۲۹۷/۳۶
کتابخانه ملی ایران
۱۲۱۴۲۵۳

حقوق و تکالیف زن در اسلام

- مؤلف: عبدالکریم زیدان
- مترجم: سهیلا رستمی
- ناشر: نشراحسان
- تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
- چاپخانه: مهارت
- نوبت چاپ: ۱۳۸۷
- قیمت: 5000

ISBN: 978-964-356-663-0
شابک: ۰-۶۶۳-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸

نشراحسان
تهران . خ انقلاب . خ صفی علیشاه . کوچه تهرانی . پلاک ۳۶ . تلفن ۷۷۵۳۷۶۵۵
تهران . خ انقلاب . خ روبروی دانشگاه تهران . مجتمع فروزنده . واحد ۴۰۶ . تلفن ۹۵۲۳۰۴

فهرست

بخش دوم

بخش سوم

سخنی از مترجم

درباره انسان و جایگاه او در آفرینش سخنان فراوانی گفته شده است و هر صاحب فکر و نظری، براساس مبانی و اصول خود در این باره آرا و افکاری را ابراز و ارائه کرده است که در حد خود و به فراخور همخوانی یا عدم همخوانی آن اصول و فرامین با فطرت انسان کارساز و گره‌گشا بوده‌اند.

در این میان، علاوه بر مکاتب فکری و فلسفی مختلف، دین نیز به مثابه‌ی برنامه و روشی برای اداره و هدایت انسان در زندگی، آرا و افکاری رادر اختیار انسان گذاشته است تا با بهره‌گیری از آنها، به مقصودِ مطلوبِ خویش برسد.

در میان همه‌ی آرا و افکاری که به منظور نیل انسان به هدایت و سعادت خویش ارائه شده است، می‌توان به دو دسته‌ی مشخص اشاره کرد که به نوعی می‌توان گفت بیانگر همه‌ی امور و موارد مربوط به انسان است:

یکی حق، و دیگری تکلیف.

اهمیت و اعتبار این دو عنوان به قدری فراوان است که حتی عده‌ای از صاحب‌نظران حوزه علوم انسانی بر این باورند که می‌توان با شاخص قرار دادن آنها میان عصر جدید و عصر قدیم فاصله انداخت. به طوری که می‌توان گفت عصر قدیم، به عبارتی عصر تکلیف و عصر جدید، در اصل عصر حق است. این صاحب نظران حتی از این هم فراتر می‌روند و بر ا ین باورند که «زبانِ دین، زبان تکلیف است، نه حق».

با توجه به این نکته است که می‌توان عَلَم شدن نظریه «حقوق بشر» را توجیه نمود، به بیان روشن‌تر، در عصر جدید، که دین به عنوانِ شاخص‌ترین نماد سنّت (عصر قدیم)، زبانی تکلیف گرا دارد، کنار زده می‌شود و انسان‌ها برای دستیابی به حقوق عینی و انکارناپذیر خود، ناچارند به منبعی غیر از دین مراجعه کنند و حقوق مورد نظر خود را براساس اصول و مبانی آن منبع (اعم از علم، مکاتب فلسفی - اخلاقی و...) تعریف کنند.

آفت مخرب این تفکر به همین مقدار منحصر و محدود نمی‌شود، بلکه تا جایی پیش می‌رود که نشان می‌دهد اساساً در دین «حق» به معنای آنچه که امروز در نظریه‌های مرتبط با حقوق بشر مطرح می‌شود، تعریفی ندارد. این است که این افراد لازمه نیل انسان به «حق» خود را، گذرا از دین می‌دانند و به این معنا معتقدند که نظام حق سالار، با نظام دین سالار - که ذاتاً تکلیف گراست - همخوانی ندارد. از این رو برای رسیدن به حق باید به نظامی دیگر، غیر از نظام دینی اندیشید؛ پیشنهاد این گروه نیز، نظام سکولاریستی است.

*****

یکی دیگر از شاخصه‌های مهمِ روزگار جدید نظام‌های «تفکیک گرا»ی افراطی است. در این مجال امکان شرح و بیان این نکته نیست؛ فقط ذکر می‌شود که حاکمیت روحیهٔ علم باوری[1] باعث شد، در راستای تخصصی شدن علوم، نوعی تجزیه حاکم شود. اما این تجزیه که در اصل به عنوان جزئی از یک کل بود و فقط به خاطر شناخت دقیق‌تر و عمیق‌تر صورت گرفت، در درازمدت، به صورت یک کلِّ مستقل درآمد و با آنکه نقض غرض بود و با اهداف اولیه تفکیک در علوم همخوانی نداشت، در عرف مجامع و محافل علمی پذیرفته شد و هنوز هم به صورت پیدا و پنهان در این مجامع حضور دارد.

یکی از بارزترین نمادهای این تفکیک افراطی، تفکیک میان زن و مرد به عنوان دو جزء از یک کل واحد (انسان) و بررسی هر یک از آنها به عنوان یک واحد مستقل بود. بر این اساس زن یا مرد نه به عنوان بخشی یا جلوه‌ای از انسان، بلکه هر یک به عنوان جزیره مستقلی مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت که اینکار هیچ ربط و پیوندی با دیگری نداشت.

نتیجه بلافصل و قطعیِ این تفکیک افراطی، پیدایش فمنیسم[2] و جلوه‌های متعدد آن بود که در بالاترین جلوهٔ آن، رادیکال‌ها قرار داشتند و اکنون که کمی معتدل‌تر شده‌اند، جلوه‌های دیگری پیدا کرده‌اند.

در حالی که زن و مرد دو جزء جدایی‌ناپذیرند. زن و مرد دو نیمه از یک حقیقتند که در صورت نبودِ هر یک از آنها دیگری هم یا نیست یا کارایی اصلی و ذاتی خود را از دست می‌دهد.

به قول مولانا جلال‌الدین:

---

1. scientism

2. feminism

جُفت مایی جفت باید هم صفت / تا برآید کارها با مصلحت
جفت باید بر مثال همدگر / در دو جفت کفش و موزه درنگر
گر یکی کفش از دو، تنگ آید به پا / «هر دو جفتش کار ناید مر تو را»[۱]

و حقیقت همین است. بسیاری از امور و موارد طبیعی و فرا طبیعی وجود دارندکه در ظاهر دو یا چند جلوهٔ متفاوت و مختلفند، اما در حقیقت در صورت نبودِ یکی از آنها، «هر دو جفتش کارناید مر تو را»

****

جمع میان نظریه حقوق بشر - با قرائتی که بیان شد - و رهیافت‌های فمنیستی این شد که در دین حقوق زن رعایت نشده است و زنان ناگزیرند برای دستیابی به حقوق خود چاره‌ای غیر از چارچوب دین را دست و پا کنند.

کتاب حاضر جواب عالمانه، دانشگاهی و مبتنی بر اصولِ اسلامی است به این ادعا که غالباً در جمع‌های هیجانی، روشنفکر مآبانه و اپوزیسیونی سرداده می‌شود.

به عبارت دیگر، این کتاب دور از هر گونه هیاهو، و رویکردهای ژورنالیستی و یک بار مصرفی، با دلایل واضح و آشکار نشان می‌دهد که اولاً، حقوق بشر در اسلام، نه امری نو پیدا، بلکه موضوعی ریشه‌دار و اصولی است. دلیل آن هم بیان صریح و جامع آیات قرآن، احادیث پیامبر ﷺ و اجتهادات صریح علمای قدیم و جدید مسلمان دراین باره است.

ثانیاً، بدون آنکه بکوشد یا نشان دهدکه مقصد نقد این دیدگاه‌ها را دارد، عملاً همه مبانی آن مکاتب و رویکردها را به چالش می‌کشاند و نشان می‌دهد نتیجهٔ باطلی که دربارهٔ حقوق زن در دین اسلام گرفته‌اند، مولود دو مقدمه فاسدات و طبیعی است که از کوزه همان برون تراود که در اوست.

به علاوه، استاد عبدالکریم زیدان، با شخصیت جدی یک فقیه، که مسیر حرکت خود را با توجه به جهت نمایی‌های علمی (علم اصول فقه و نقد و مقاصد الشریعه) تعیین و می‌کوشد دور از افتراها و اتهام‌های منکران و دست و پا زدن‌های عاجزانهٔ دوستان نادان و علمای ناتوان، به فراخور این بحث و مجال موجود، بخش هایی از ظرفیت‌های فقهی و اصولی اسلام در مورد حقوق زنان را ارائه نماید.

۱. مثنوی معنوی، به تصحیح رینوند الدین نیکلسون، دفتر اول، بیت ۲۳۱۱-۲۳۱۴

و این، همان‌کاری است که مدتها درمیان امت اسلامی به فراموشی سپرده شده بود و در غیاب این گونه کارهای ماندگار، شکاف عظیمی میان تعالیم دین و زندگی و عادات دین باوران حاصل شد. اما عده‌ای که دلیلِ ظرفیت این شکاف را ندیدند یا نخواستند ببینند، خطا را برگردن خود دین انداخته‌اند و شادکامانه اعلان کردند که خانه از پای بست ویران است؛ غافل از این که «معمار حرم» باز به «تعمیر» جهانی می‌پردازد که در راه ارائه الگویی برای اداره و مدیریت آن، در سراسر تاریخ پرفراز و فرود، کاروان پرزحمت وابتلای ابنیا و اولیای حقیقی دین، بی‌وقفه در حرکت بوده است.

به فصل خداوند کریم، بیداری اسلامی و به تبع آن حرکت اسلامی[1] این کاروان در عصر ما نیز آن راه نورانی را دنبال کرد و دور از غبارهای مقطعی و گذرا، راه رهایی امت از بند و بلای اتهام و ابهام راند در دور دست‌ها، بلکه در همین نزدیکی نشان داد و نمایان ساخت که شمعی که یزدان برفروزد، با این گونه بادهای گذران خاموشی نمی‌پذیرد.

باری، آنچه در ادامه می‌خوانید کوششی است متواضعانه برای بیان و تبیین بخشی از ظرفیت‌های فقهی ما دربارهٔ زنان. ادعا نمی‌شود که همه چیز را بیان کرده است، یا حتی آنچه را که بیان کرده است، در اوج است و می‌توان آن را فصل الخطاب و قول نهایی بشمار آورد. همین که نشان می‌دهد دراین باغ چشم‌نواز و دلربا، چه گلهای خوشبویی می‌روید، کافی است. امیدوارم دستهای توانا و دلهای مطمئن و آرامی که با تکیه بر آرمان‌های خدشه‌ناپذیر ایمانی و اسلامی، صادقانه غم‌خوار این امت هستند، گامی فرا پیش نهند و اگر دستشان می‌رسد، در این وادی کاری بکنند. امیدوارم.

سهیلا رستمی
تهران - امیرآباد
۸۶/۱۲/۱۳

---

۱. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ تفاوت این دو اصطلاح، رک: قرضاوی، الدکتور یوسف: اولویات الحرکة الاسلامیة فی المرحلة القادمة، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثالثه عشر.

مقدمه

۳۱۶۶ - پیشگفتار و روش بحث

مرد مسلمان، در درالاسلام[1] به این اعتبار که از اهالی این دار است، یعنی از افراد و شهروندان این دولت به شمار می‌آید، از برخی حقوق برخوردار است. بر طبق ضوابط یا اصول عامِ مقرر در شریعت اسلامی، برخی تکالیف نیز بر وی واجب می‌شود.[2] زن مسلمان ساکنان کشور اسلامی نیز از مجموعه‌ای از حقوق برخوردار است و بنا بر ضوابط یا اصول مقرر در شریعت اسلامی، مجموعه‌ای معلوم از تکالیف را هم متحمل می‌گردد حال این پرسش مطرح می‌شود که این اصول کلی و حقوق تعیین‌شده و نیز تکالیف زن مسلمان به اعتبار اینکه از اهالی سرزمین اسلام است، چیست؟

این موارد، پرسش‌ها و مطالبی‌ست، که ما در این کتاب در سه بخش این‌گونه از آن بحث خواهیم کرد:

بخش یکم: تعریف حقوق و تکالیف و بیان اصول کلی آنها.

بخش دوم: حقوق زن مسلمان به این اعتبار که از اهالی دارالاسلام است.

بخش سوم: تکالیف زن مسلمان به این اعتبار که اهل دارالاسلام است.

..

---

۱. دارالاسلام: سرزمینی است که مسلمانان بر آن ولایت و تسلط دارند و بیشتر شعایر دین اسلام در آن اقامه می‌شود. نقطه مقابل دارالاسلام، دارالحرب است. مترجم.

۲. نکته قابل ملاحظه این است که غیرمسلمان (ذمی) در دارالاسلام از لحاظ حقوق و واجبات مانند مسلمان است و این یک قاعده کلی است که برخی استثناهای جزئی دارد. دلیل این استثناها نیز لاظ کردن شرط عقیده اسلامی بر یا برخورداری و بهره‌مندی از برخی حقوق است و به عبارتی برای التزام به برخی تکالیف است؛ زیرا این گونه تکالیف مبتنی بر عقیده اسلامی هستند. برای تفصیل بیشتر در این باره، ر.ک: کتاب «احکام الذمیّین و المستأمنین فی دارالاسلام، اثر نگارنده.

بخش اول

تعریف حقوق و تکالیف و بیان اصول کلّی آنها

۳۱۶۷ـ پیشگفتار و روش بحث

پیشگفتار و روش بحث

گفتار یکم، تعریف حقوق و تکالیف

گفتار دوم، بیان اصول کلّی حقوق و تکالیف

گفتار یکم

تعریف حقوق و تکالیف

۳۱۶۸ ـ معنای حق از نظر لغوی[1]

لفظ حق در لغت دارای معانی فراوانی است از جمله:

۱. نقطه مقابل باطل

۲. ثبوت و وجوب؛ همان‌گونه که در قرآن آمده است:

﴿وَلکِن حَقَّت کَلِمَةُ العَذابِ عَلی‌الکافِرین﴾[2]

در این آیه حق به معنای ثبوت و وجوب است، یعنی عذاب کافران لازم و واجب شده است.

نیز گفته می‌شود: «یَحقُّ عَلیک أَن تَفعل کذا»؛ یعنی بر تو واجب است که، این کار را انجام دهی.

نیز گفته می‌شود: «یَحقُّ لَک أَن تَفعل کذا» یحقّ، در این‌جا به معنای «یسوغ» است.

یعنی برای تو جایز است که، چنین کاری را انجام دهی و همچنین، گفته می‌شود:

«أَحَقَّ‌اللهُ الحقَ» یعنی خداوند آن را برای مردم آشکار و اثبات کرده است.

خداوند متعال فرموده است:

﴿وَ یُرِیدُاللّهُ أن یُحِقَّ الحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ یَقطَعَ دَابِرَالکافِرِینَ﴾[3]

و «إستَحَقَّ الشیء یَستَحِقُّهُ» یعنی مستوجب چیزی گردید.

همان‌گونه که در قرآن آمده: ﴿فَإنْ عُثِرَ عَلَی أَنَّهُما اَستَحَقّا إثْماً﴾[4]، «اَستَحَقّا إثْماً»، یعنی آن دو نفر مستوجب گناه و بدی شدند. واژه‌ی «حق» در قرآن فراوان ذکر گردیده و واضح است که مراد دقیق از آن بسته به سیاق و محلّ ورود آیات، متفاوت است امّا دلالت کلّی آن خالی از معانی ثبوت و مطابقت با واقع نیست.

۳۱۶۹ ـ الف. حق در اصطلاح فقیهان

فقیهان شریعت اسلامی کلمهٔ حق را بر پایه‌ی معنای واژگانی آن به کار برده‌اند و آن را بر هر

---

۱. لسان العرب، ج ۱۱، صص ۳۳۳ ـ ۳۳۲، معجم الفاظ القرآن الکریم: مجمع اللغةالعربیه، ج ۱، صص ۲۸۹ـ۲۸۸، المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۱۸۷

۲. زمر: ۷۱

۳. انفال: ۷

۴. مائده: ۱۰۷

چیزی اطلاق کرده‌اند با ثبوت شرعی ثابت است؛ یعنی آن‌چه به حکم شرع و اقرار آن به اثبات رسیده و به سبب آن اثبات، پشتوانه‌ی شرعی هم دارد؛ بر این پایه برخی فقیهان اهل حدیث، حق را چنین تعریف نموده‌اند: «حق آن است، که با بیان شارع به اثبات رسیده و شارع از آن پشتیبانی کرده باشد.»

ب. حق در اصطلاح علمای اصول فقه[1]

حکم در نزد علمای اصول فقه عبارت است از:

خطاب خداوند متعال به روش اقتضا یا تخییر یا وضع که به افعال مکلّفین تعلق می‌گیرد. مقصود از افعال مکلّف[2] که خطاب خداوند به آنها تعلق می‌گیرد، یا برای دست‌یابی به مصلحت عمومی است یا مصلحت خاص. چنان‌چه از دسته‌ی نخست (مصلحت عامه) باشد، جزو حق‌الله و اگر از دسته‌ی دوم (مصلحت خاص) باشد، جزو حق‌النّاس به شمار می‌آید؛ البته، گاهی هر دو حق (حق الله و حق النّاس) در امری واحد با هم جمع می‌شوند که حق‌الله غالب است. و گاهی هردو در چیزی جمع می‌شوند که حق‌النّاس در آن غالب است.

بر این اساس، علمای اصول فقه، حق را به این چهار دسته تقسیم نموده‌اند:

۱. **حق‌الله**: آن‌چه سودش به همگان می‌رسد و به شخص خاص اختصاص داده نشده است و به همین دلیل به سبب ارزش و اعتبار والا و فراگیر بودنِ منفعت آن، مانند: عبادات و جهاد، به خداوند نسبت داده شده است.

۲. **حق‌النّاس**: آن‌چه به مصلحتی ویژه تعلق دارد؛ مانند: حرمت[3] مال دیگران و ضمانت و جبران چیزهای تلف شده.

۳. امورى که دو حق در آن جمع شده و حق‌الله در آن برتر است را نیز چنین تعریف نموده‌اند: آن‌چه هدف از آن به دست آوردن دو مصلحت است امّا قصد دست‌یابی به مصلحت همگانی در آن اظهر[4] است مانند حدّ قذف، یا عقوبت گناه قذف؛ زیرا این عقوبت سبب زجر

---

۱. شرح التلویح علی التوضیح، تفتازانی، ج ۲، صص ۱۵۴-۱۵۱.

۲. مکلّف به فرد بالغ و عاقلی گفته می‌شود که وظایف شرعی به افعال وی تعلق می‌گیرد. مترجم.

۳. حرمت: در متون فقهی، کلمهٔ «حرمت» یک اصطلاح است و به جای «حرام بودن» به کار می‌رود. در این کتاب نیز این نکته رعایت شده است. مترجم.

۴. اظهر: یکی از اصطلاحات فقهی است و معنای آن به طور خلاصه عبارت است از: اینکه اگر اختلاف میان دو یا چند قول امام شافعی قوی باشد ـ به دلیل مدرک آنها ـ آن را که از قوّت بیشتری برخوردار باشد أظهر گویند و نقطه مقابل آن را ظاهر می‌نامند. مترجم.

مردم می‌شود و از ارتکاب به سبب آن جلوگیری می‌نماید و بدین گونه، منفعتش به همه‌ی بندگان می‌رسد. یعنی یک مصلحت عمومی آشکار؛ امّا در این عقوبت مصلحت خاصی هم وجود دارد و آن پاک‌شدن لکه‌ی ننگ و عار از دامن شخص مقذوف (متهم) است که، پاکی او پس از اجرای حکم قذف آشکار می‌شود که البته با وجود این مصلحت عمومی غالب است.

۴. اموری که دو حق در آن جمع شده‌اند و حق‌النّاس در آن غالب است علمای اصول فقه این مورد را به این صورت تعریف کرده‌اند که چیزی است که، در آن دو مصلحت عمومی و خصوصی جمع گردیده است؛ امّا مصلحت خصوصی در آن غالب دارد؛ مانند: قصاص در جرم قتل عمد. در قصاص دو مصلحت وجود دارد مصلحت عمومی به سبب کارکرد بازدارنده‌ی آن، و مصلحت خاص؛ زیرا با قصاصِ قاتلی که عزیز آنها راکشته است دل خانواده‌ی مقتول و اولیای او به آرامش می‌رسد. واضح است که در این امر مصلحت خانواده‌ی مقتول غالب است؛ در نتیجه قصاص، حق آنها به شمار می‌آید و اگر بخواهند، می‌توانند از حق خود درگذرند یا آن را به اجرا بگذارند.

۳۱۷۰ ـ واجب از نظر لغوی و اصطلاحی

واجب در لغت به معنای لازم و ثابت است. در زبان عربی گفته می‌شود: «وَجَب الشيءُ یَجِبُ وُجوباً»، یعنی لازم و ثابت شد.[1] معنی آن در اصطلاح شرع چنین است: کاری که شارع انجام دادن آن را به روش حتم و الزام بخواهد به گونه‌ای که تارک آن نکوهش می‌شود و سرانجام نکوهش، هم عِقاب است انجام‌دهنده‌ی آن نیز ستایش می‌شود و سرانجام آن هم پاداش است.

واجب در نزد جمهور همان فرض است؛ امّا احناف میان واجب و فرض از جهت علت لزوم فعل، تفاوت قائل شده‌اند و معتقدند، اگر دلیلِ فعل، ظنی باشد، آن فعل واجب است و چنانچه دلیل آن قطعی باشد، فعل، فرض است؛ امّا جمهور به شیوه‌ی درخواست یک عمل از جانب شارع نگاه می‌کنند؛ اگر درخواست شارع، حتمی و الزامی بود، آن فعل، واجب یا فرض است؛ چه دلیل آن ظنی باشد، چه قطعی.[2]

۱. المعجم الوسیط، ج ۲، ص ۱۰۲۳.
۲. الوجیز: دکتر زیدان، ص ۴۲.

گفتار دوم

اصول کلی حقوق و تکالیف

۳۱۷۱ ـ پیشگفتار و روش بحث

اصل اول: منشأ حقوق و تکالیف، یعنی سببی که آنها را تقریر نموده، خداوند متعال است.

اصل دوم: به‌کار بردن حقوق و انجام تکالیف باید برابر با شریعت خداوند متعال باشد.

اصل سوم: به‌کارگیری حقوق و انجام تکالیف با مقاصد شارع از تشریع آن هماهنگ باشد.

اصل چهارم: به‌کار بردن حقوق و انجام تکالیف در مسیر اعتدال و میانه‌روی باشد.

اصل پنجم: مراعات اولویت در حقوق و تکالیف.

اصل ششم: به‌کار بردن حقوق و انجام تکالیف، ضرر و آسیبی به دیگران نرساند.

اصل هفتم: زن در به‌کار بردن حقوق و انجام تکالیف مانند مرد است.

اصل هشتم: گوناگونی حقوق و تکالیف.

بر اساس آن‌چه بیان شد، این گفتار به جستارهای زیر بخش‌بندی شده است:

جستار یکم: منشأ و سرچشمه‌ی حقوق و تکالیف.

جستار دوم: بهره بردن از حقوق و انجام تکالیف برپایه‌ی شرع.

جستار سوم: هدف از به‌کار بردن حقوق و انجام دادن تکالیف مطابقت با قصد شارع است.

جستار چهارم: میانه‌روی در به‌کار بردن حقوق و انجام تکالیف.

جستار پنجم: مقدم کردن حقوق و تکالیفی که تقدّم آنها سزاوارتر است.

جستار ششم: منتفی بودن ضرر در بهره بردن از حقوق و انجام تکالیف.

جستار هفتم: برابری زن و مرد در حقوق و تکالیف.

جستار هشتم: گوناگونی حقوق و تکالیف و تفاوت آنها.

جستار یکم
سرچشمه‌ی حقوق و تکالیف

۳۱۷۲ ـ خداوند، بخشنده و دهنده‌ی حقوق و سبب وجوب تکالیف است

گفتیم حق چیزی است که، به وسیله‌ی شرع یعنی به حکم شریعت اسلامی یعنی همان نصوص قرآن کریم و سنت پاک پیامبر ﷺ به اثبات رسیده است. این نصوص، تجلّی اراده‌ی دینی و شرعی خداوندی است که، حقوق و تکالیف را مقرّر کرده است بر این اساس خداوند پدیدآورنده‌ی حقوق و بخشنده‌ی آن به انسان است و اگر چنین نبود هیچ‌گاه حقی برای انسان به اثبات نمی‌رسید.

امام شاطبی، فقیه مشهور، در کتاب ارزشمند خود، الموافقات، فرموده است: «...زیرا آنچه حق انسان است، تحقق آن برای او، تنها به دلیل اثبات و مقرّر کردن شرع است نه به علت آن که انسان - در اصل - مستحقّ آن باشد».[1]

۳۱۷۳ ـ از آنجا که حقوق انسان، هدیه‌ای از جانب خداوند است، تکالیف هم هدیه‌ای دیگر است که به حکم خداوند متعال بر انسان واجب شده است و اگر الزام خداوند نمی‌بود، این تکالیف بر انسان واجب نمی‌شد پس خداوند در حکم و آنچه زیرمجموعهٔ حکم است از جمله اعطای حقوق و وجوب تکالیف یگانه و بی‌همتاست، به همین علت علمای اصول فقه در تعریف حکم گفته‌اند:

«خَطابُ اللّه تَعالی ٱلمُتعلّق بِأَفعالِ ٱلمكلّفين بِالٱقتِضاء أَوالتَّخيير أَو ٱلوَضع» و حکم را به تکلیفی و وضعی تقسیم، و حکم تکلیفی[2] را نیز به پنج دسته بخش‌بندی نموده‌اند که

---

۱. الموافقات، شاطبی، ج ۲، ص ۳۷۷.

۲. احکام تکلیفی به پنج دسته‌ی (واجب، مندوب، حرام، مکروه و مباح) تقسیم می‌شود که عبارتند از:
واجب: آن چیزی است که فعل آن موجب ثواب و ترک آن باعث عقاب باشد مانند نمازهای یومیه.
مندوب: آن چیزی است که فعل آن موجب ثواب و ترک آن باعث عقاب نباشد مانند نماز وتر.
حرام: آن چیزی است که ترک آن موجب ثواب و فعل آن باعث عقاب باشد. مانند قتل نفس.
مکروه: آن چیزی است که ترک آن موجب ثواب ولی فعل آن باعث عقاب نباشد مانند نماز خواندن در حمام.
مباح: آن چیزی است که نه فعل آن موجب ثواب باشد و نه ترک آن باعث عقاب باشد مانند سینما رفتن (اصول فقه، عبدالکریم کانیمشکانی، ص ۸).

«ایجاب»[1] از جمله‌ی آنهاست و در تعریف آن گفته‌اند امر به انجام دادن کاری با درخواست حتمی و الزام‌آور شارع برای انجام یک کار که جلوه‌ی آن در فعل مکلّف به صورت وجوب است و این کار همان، واجب می‌باشد.[2]

درنتیجه تکالیف فرمانی است که، خداوند بر مشخص مکلّف انجام دادن آن را واجب نموده و اگر ایجاب خداوند نبود، بر انسان واجب نمی‌شد؛ پس تنها خداوند است که تشریع و حکم می‌کند و او دراین کار بی‌همتاست. و قرآن کریم نیز در این باره فرموده: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ﴾[3]، پس هیچ کس حق واجب‌نمودن کارهایی را که خداوند واجب ننموده است، ندارد. همچنین در دیگر بخش‌های حکم تکلیفی اموری هست که برای انسان ایجاد حقوق می‌نماید و حکم تحریم[4] یکی از آنهاست و از جمله کارهای حرام تجاوز به جان یا مال یا آزادی دیگران است و مقصود از آن این است که انسان حق حیات و مالکیت بر اموال و نیز حق رفت و آمد دارد.

بخش دیگر از انواع حکم تکلیفی، «تخییر» است یعنی مباح بودن انجام یا ترک کاری برای مکلّف، و در ضمن این اباحه حقوق بسیاری برای انسان وجود دارد برای نمونه حق انتخاب کار یا رهاکردن آن.

و در حکم وضعی[5] نیز حقوقی وجود دارد که برای انسان ثابت شده‌اند، مانند حقّ مالکیّت چراکه با فراهم‌شدن اسباب ثبوت این حق، اسباب دیگری مانند دست‌یابی بر مباح و انجام داد و ستد یا وارث‌شدن به سبب خویشاوندی ـ با حقوقی که خداوند تشریع نموده و به حق مالکیّت انجامیده است ـ ایجاد و اثبات می‌گردند.

۳۱۷۴ ـ راه شناخت حقوق و تکالیف

از آن جا که اراده‌ی تشریعی خداوند مبنای حقوق و تکالیف است و تجلّی این اراده هم احکام و تعالیم دینی الهی است، تنها راه شناخت آن، مطالعه‌ی احکام و تعالیمی است که منبع و مبنای حقوق و تکالیفند. این احکام همان مواردی است که، در قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ آمده است یا از مصادر و منابعی مانند قیاس و اجماع ـ که نصوص قرآن و سنّت به آنها اشاره

۱. ایجاب: در متون فقهی، کلمهٔ «ایجاب» یک اصطلاح است و به جای «واجب بودن» به کار می‌رود. در این کتاب نیز این نکته رعایت شده است.
۲. الوجیز فی اصول الفقه، صص ۲۰ ـ ۱۸.
۳. انعام: ۵۷
۴. تحریم: حرام نمودن.
۵. حکم وضعی: احکام وضعی احکامی هستند که شارع چیزی را سبب یا شرط یا مانع برای چیز دیگری قرار داده باشد یعنی حکم وضعی مقتضی جعل چیزی به عنوان سبب، شرط یا مانع برای چیزی دیگر است مثلاً وضو شرط نماز است.

می‌نمایند ـ شناخته می‌شود درواقع این مصادر فرعی برای ما کاشف احکام خداوند هستند و آغازگر و پدیدآورنده‌ی آن نیستند؛ زیرا هیچ کسی جز خداوند حق ایجاد حکم و تشریع ندارد، بلکه انسان تنها می‌تواند آن احکام را بررسی یا از مصادر اصلی (کتاب و سنت) یا فرعی با کمک قواعد استنباط احکام شرعی در علم *اصول فقه* شناسایی و استخراج نماید و این عمل در حیطه‌ی کار مجتهدانی است که، توانایی اجتهاد و استنباط احکام را دارند.

۳۱۷۵ ـ حکمت اعطای حقوق و وجوب تکالیف

حکمت این‌که خداوند متعال حقوق را به انسان ارزانی داشته و انجام تکالیف را بر او واجب نموده است، چنین است:

۱ ـ انسان برای عبادت خداوند متعال آفریده شده است همچنان‌که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إلاّ لِيَعْبُدُونَ﴾ [1]

عبادت به معنای وسیع و گسترده‌ی آن، این هدف را دنبال می‌کند که انسان با تمام وجود رفتار و کردار و اعمال خود را با شریعت خداوند هماهنگ نماید و حقوق ارزانی‌شده به انسان، راه‌های این عبادت گسترده را برای او ـ هم‌چنان که بیان خواهد شد ـ آسان و هموار می‌کند.

۳۱۷۶ ـ ۲ ـ خداوند انسان را کرامت بخشیده و در قرآن چنین آمده است:

﴿وَ لَقَد كَرّمنا بنى ءادَمَ وَ حَمَلْناهُم فى البَرِ وَ الْبَحْرِ وِ رَزَقناهُم مِن الطيّباتِ وَ فَضَّلناهُم عَلَى كَثيرٍ مِمّن خَلَقْنا تَفضيلاً﴾ [2]

(ما، آدمی‌زادگان را (با اعطای عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار و قامت راست و ...) گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های گوناگون) حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتری داده‌ایم.)

بی شک از بایستگی‌های بزرگداشت دادن حقوقی است که، شایسته‌ی انسان و لازمه‌ی احترام به اوست برای نمونه می‌توان به آزادی فردی اشاره کرد که محروم ساختن یا کاستن آن در حق انسان، سبب کرامت و احترام او نمی‌شود.

۳۱۷۷ ـ ۳ ـ اعطای حقوق به انسان و الزام تکالیف بر او از راه‌های آزمایش انسان است تا میزان و اندازه‌ی فرمان‌برداری او در برابر دستورات خالقش و شکر بر نعمت‌هایش روشن شود زیرا زندگی، سراسر امتحان و آزمایش است. خداوند متعال فرموده است:

۱. ذاریات: ۵۶.　۲. اسراء: ۷۰.

﴿الذَّى خَلَقَ الموتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُم أَيُّكم أَحْسَنُ عَمَلاً وَ هوالعَزيزُ الْغَفورُ﴾ [۱]
(همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده‌است تا شما را بیازماید که کدام‌تان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره و توانا و آمرزگار و بخشاینده است.)

۳۱۷۸ - ۴- حقوق و تکالیف - که از احکام شریعت اسلامی است - در دست‌یابی انسان به مصلحت و دفع مفاسد نقش دارند و برای دنیا و آخرت بندگان تشریع گردیده‌اند و این همان چیزی است که، از نصوص شریعت استنباط می‌شود و دانشمندان اسلام نیز به آن تصریح نموده‌اند.

شیخ‌الاسلام، ابن تیمیه، گفته است: «شریعت اسلامی برای جلب مصلحت‌ها و تکمیل آنها و تعطیل مفاسد و دگرگونی و تغییرشان آمده است.»[۲]

عزّبن عبدالسلام، فقیه بزرگ، نیز فرموده است: «شریعت سراسر مصلحت است که یا موجب دفع مفاسد می‌شود یا جلب منافع» و نیز گفته است: «تکالیف، همه به مصالح دنیوی و اخروی بندگان برمی‌گردد.» [۳]

شاطبی نیز آورده است: «وضع شریعت‌ها برای مصالح دنیوی و اخروی بندگان است.[۴]»

۳۱۷۹ - مصالح بندگان - که شریعت برای جلب آنها آمده و احکامش را بر پایه‌ی آن بنا نهاده - چنین است: حفظ مصالح ضروری[۵] [ضروریات] مانند حفظ دین، نفس، عقل، نسل و مال؛ و درپی آن، مصالح حاجیه [حاجیات] سپس تحسینات. بی‌شک حقوقی را که خداوند به انسان ارزانی داشته و تکالیفی را که بر او واجب نموده همگی در راه دست‌یابی به این مصالح سهیم‌اند.

۳۱۸۰ - پشتیبانی شرع از حقوق و تکالیف

در بحث‌های پیش گفته شد: حقوق هدیه‌ای خداوندی و از جلوه‌های آشکار تکریم انسان است که در دست‌یابی مصالح بندگان و وجوب آن در عبادت پروردگارش ایفای نقش می‌نماید و

---

۱. تبارک (ملک): ۲.
۲. منهاج السنة النبوية، شيخ الاسلام ابن تيميه، ج ۲، ص ۳۱.
۳. قواعد الاحکام فی مصالح الانام، عزبن عبدالسلام، ج ۱، ص ۲۵ و ج ۲، ص ۷۰.
۴. الموافقات، شاطبی، ج ۲، ص ۶.
۵. مقاصد شریعتی عنی اهدافی که شارع در تشریع و بیان احکام برای جلب مصلحت و دفع مفسد، از بندگان دارد که خود به سه دسته‌ی ضروریات (یعنی اموری که زندگی مردم بر آن متوقف است و در صورت عدم وجود آن زندگی‌شان مختل می‌شود و شامل دین، نفس، عقل، نسل و مال است) و حاجیات (یعنی چیزهایی که برای رفع حوائج مردم وضع شده‌اند و اگر وجود نداشته باشند زندگی‌شان مختل نمی‌شود در واقع حاجیات از حد ن یاز فرارت نمی‌روند مانند اباحه‌ی افطار برای مسافر.) و تحسینیات (یعنی چیزهایی که اگر باشند زندگی شیرین‌تر و راحت‌تر می‌شود اما در صورت عدم وجود هیچ‌گونه اختلالی ایجاد نمی‌نمایند مانند پوشیدن لباس مرتب و تازه برای رفتن به مسجد).

شرع باید از این حقوق پشتیبانی کند زیرا حق بی‌حمایت شرع بی‌معناست. به همین سبب شریعت پشتیبانی از این حقوق را تأیید نموده و همگان را به احترام و عدم تجاوز به آن ملزم کرده است؛ و کسی را از بهره بردن از حقش منع ننموده است و برای انجام دهندگان کارهای حرام مجازات تعیین کرده است. همچنین هیچ شخصی حق ندارد مسلمانی را از انجام تکالیف شرعی منع نماید.برای نمونه انجام فریضه‌ی حج یا امر به معروف و نهی از منکر جزو اموری است که خداوند انجام دادن آنها را واجب کرده و هیچ شخصی حق ممانعت از انجام آنها را ندارد زیرا کار او جبهه‌گیری در برابر دین الهی به شمار می‌آید و فاعل چنین کاری مستحق سرزنش و عقوبت است.

۳۱۸۱ ـ حقوق و تکالیف از [جانب] خداوند است

دلیلی که ثابت می‌کند حقوق و تکالیف جنبه‌ی الهی دارد این است که، خداوند تکالیف را به گونه‌ای که خواسته، مقید نموده و روش ویژه‌ای را برای به کارگیری آنها وضع کرده است و شرط بهره‌برداری از آنها را بر میانه‌روی گذاشته تا کسی دچار ضرر و زیان نگردد. این قیود ـ که می‌توانند اصولی کلّی برای حقوق و تکالیف باشند ـ بیانگر آن هستند که سرچشمه‌ی اصلی حقوق و تکالیف خداوند است.

جستار دوم

اصل دوم

بهره‌وری از حقوق و تکالیف برپایه‌ی قانون و شریعت

۳۱۸۲ ـ بدعت‌گذاری در دین ممنوع است.

هدف اصلی برنامه‌ی الهی پیروی از شریعت است بنابراین ایجاد بدعت در دین خدا ممنوع است. دین می‌گوید به‌کارگیری حقوق و تکالیف بر پایه‌ی آنچه خداوند متعال تشریع نموده باید انجام گیرد. دو امام بزرگوار، بخاری و مسلم، از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرموده است: «هر کس در اموری از دین بدعت بگذارد که از دین نباشد آن امور مردود است.» این حدیث به گونه‌ای دیگر نیز روایت شده است: «هرکس کاری انجام دهد که با شریعت ارسالی خداوند مطابقت نداشته باشد، مردود است.»

امام نووی در شرح این حدیث گفته است: «این حدیث قاعده‌ای عظیم و استوار از قواعد اسلام و از سخنان جامع پیامبر ﷺ است.»

امام ابن حجر عسقلانی درباره‌ی این حدیث گفته است: «این حدیث از اصول اسلام و قاعده‌ای از قواعد آن است. این حدیث تمام بدعت‌ها و محدثات را رد نموده چه از سوی فاعل باشد - همان‌گونه که روایت نخست بر آن اشاره می‌نماید - چه، شخص دومی پس از پدید آوردن‌شان به آنها عمل نماید. تمامی اینها مردود و باطل است و به آنها توجه نمی‌شود.»[1]

۳۱۸۳ ـ در حدیث «عرباض بن سارية» آمده است که، رسول خدا ﷺ فرمود: «.. هر کس از شما پس از من زنده بماند اختلافات زیادی را خواهد دید، پس بر شما واجب است که به سنت من و خلفای راشدین هدایت‌یافته‌ی پس از من، پای‌بند باشید و به آن تمسک بجویید و از آن با چنگ و دندان نگه‌داری نمایید و از نوآوری در دین بپرهیزید زیرا هر نوآوریی‌ای، بدعت و سرانجام هر بدعتی، گمراهی است.»

به روایت «ابوداوود» که در شرح این حدیث آمده است: «در این حدیث به تبعیّت، از کارهای بدعتی هشدار داده شده و پیامبر ﷺ آن را با فرموده‌ی خویش «كُلّ بدعةٍ ضَلالةٌ» تأکید نموده

---

۱. صحیح بخاری، شرح العسقلانی، ج ۵، صص ۳۰۳-۳۰۱، صحیح مسلم، شرح نووی، ج ۱۲، ص ۱۷.

است. و منظور از آن اموری است که در شریعت پایه و اساسی ندارد. هرچه در شریعت اصلی داشته باشد که به آن دلالت نماید از نظر شرعی بدعت نخواهد بود گرچه در واژه نام بدعت بر آن نهاده شود. پیامبر ﷺ فرمود: «كُلّ بِدعةٍ ضَلالةٌ». این سخن، از سخنان جامع پیامبر ﷺ و اصلی بزرگ از مبانی دین است و همه‌ی مسایل دین را دربر می‌گیرد.[۱]

۳۱۸۴ـ نوآوری در دین، گونه‌ای تشریع شمرده می‌شود و تشریع و قانون‌گذاری تنها از حقوق ویژه‌ی خداوند متعال است و هر کس ادعای آن را داشته باشد، ادعا و عمل او شرکی بزرگ است و هر کس در این کار از او پیروی نماید، او را شریک خداوند دانسته است.

شیخ‌الاسلام، ابن تیمیه، در بحث نوآوری، حدیث «وَ إِيَّاكُم وَ مُحدثات الأُمور فَإِنَّ كُلَّ بِدعةٍ ضَلالةٌ» را آورده است و فرموده: «این قاعده‌ای است که، سنّت و اجماع به آن اشاره نموده و در کتاب خداوند متعال نیز دلالت‌ها و اشاراتی بر آن وجود دارد. خداوند متعال فرمود:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنۢ بِهِ ٱللَّهُ﴾[۲]

(شاید آنان انبازها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است.)

مردم ـ را به اموری فرا خوانید که سبب نزدیکی به خدا باشد زیرا[انسان] با گفتار و رفتار خود می‌تواند حکمی را بی‌تشریع خداوند واجب گرداند یا در دین به تشریع کارهایی بپردازد که خداوند اجازه‌ی آنها را نداده و هر کس در این کار از او پیروی نماید، برای خداوند شریک قرار داده؛ زیرا در دین چیزی را تشریع نموده که خداوند اجازه‌ی آن را نداده است.[۳]

۳۱۸۵ـ به کارگیری حقوق و انجام تکالیف، باید بر پایه‌ی شریعت خداوند باشد و انسان مکلّف باید در برابر محدوده‌ی تکالیفی که خداوند آنها را تشریع نموده و حقوقی که به او بخشیده، توقف نماید و نباید اموری را ایجاد نماید که خداوند آنها را واجب ننموده است زیرا حقوق و تکالیف از کارهای تشریعی خداوند است و همان‌گونه که گفته شد اثبات آن با احکام خداوند انجام می‌پذیرد، پس نوآوری در آنها جایز نیست در غیر این صورت، این نوآوری‌ها برای ایجادکننده‌ی آن، مردود است و در شرع هیچ پشتیبانی‌ای از او نمی‌شود و بی‌اساس و پشتوانه‌ی دینی است.

---

۱. عون المعبود شرح سنن ابی داود، ج ۱۲، صص ۲۶۰-۲۵۹.
۲. شوری: ۲۱.
۳. اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة اصحاب الجحیم، ابن تیمیه، ص ۲۶۸.

جستار سوم
اصل سوم

هدفِ استفاده از حقوق و انجام تکالیف

۳۱۸۶ ـ هماهنگی با قصد مکلّف و قصد شارع است

باید قصد مکلّف در استفاده از حقوق و انجام تکالیف، هماهنگ با قصد شارع در تشریع حقوق و تکالیف باشد؛ زیرا شریعت اسلامی به طور کلّی برای حفظ مصالح بندگان وضع شده است و از مکلّف انتظار می‌رود که انجام و ترک امور و نیز استفاده از حقوق و انجام تکالیف را بر پایه‌ی مصالح انجام دهد و هدف از آن انجام دادن کاری باشد که شارع خواسته است، نه این‌که خلاف آن را مدنظر داشته باشد. انسان برای عبادت خداوند آفریده شده و عبادت به منظور فرمان‌برداری انسان از خداوند در کارهایی است که تشریع نموده است به همین خاطر باید آنچه به آن فرمان داده شده و مباح است، انجام دهد؛ زیرا تشریع و فرمان خداوند در راستای هدف انسان در استفاده از حقوق و انجام تکالیف است بنابراین بر انسان واجب است که به این مسأله توجه کند و هدفش در استفاده از حقوق و انجام تکالیف همان هدف شارع [تحقق مصالح دنیوی و اخروی انسان] در تشریع تمامی احکام باشد.

۳۱۸۷ ـ و هر کس در احکام چیزی افزون بر آنچه خداوند تشریع نموده، اراده کند با شریعت خداوند متعال مخالفت نموده و هر کس با شریعت خداوند مخالفت نماید، کار او باطل و مردود است و نتیجه‌ای هماهنگ با هدف شارع از تشریع احکام دربی نخواهد داشت.[1]

از جمله نمونه‌های آشکار این مناقضه و مخالفت به کار بردن حیله در پرداخت زکات است. خداوند زکات را برای یاری فقیران بر ثروتمندان واجب نموده است و اگر انسان ثروتمند در پرداخت زکات حیله به کار برد یعنی پول زکات را در صندوقی بگذارد یا گندم را در کیسه‌ای بریزد و آن را به شخص فقیری بدهد و به او بگوید این زکات سرمایه‌ام است. سپس آن را به بهایی ناچیز از او بخرد و فقیر هم به سبب ناآگاهی از مقدار گندم یا مبلغ پول به آن راضی گردد، انجام این کار با این هدف، بیهوده و باطل است؛ زیرا با قصد شارع در تضاد است و خداوند نیز

---

۱. الموافقات: شاطبی، ج ۲ـ صص ۳۳۵ ـ ۳۳۱.

آن کس را مُؤَدّی زکات به شمار نمی‌آورد. استفاده از دیگر حقوق نیز به همین گونه است مانند حق انسان در اجرای عقودی[1] همچون عقد بیع که برای رفع نیاز خریدار و فروشنده [خریدار در تملّک کالا و استفاده از آن و فروشنده در مالکیّت بهای آن] است. اگر فروشنده‌ای لباسی را که حتی یک دینار نمی‌ارزد، به هزار دینار نسیه به خریداری فروخت سپس آن را به نهصد دینار به صورت نقدی از او خرید، فروشنده در انجام این عقد هدفی غیر از هدف شارع در تحقق این حق داشته و در نتیجه کار او به سبب تضاد با هدف شارع باطل و مردود است.

۱. عقد از نظر لغوی به معنی مرتبط بودن کناره‌ها و جوانب یک شیء است چه این ارتباط حسی و ظاهری باشد و چه معنوی و از نظر شرعی عقد عبارتست از: مرتبط ساختن صیغه‌ی ایجاب با قبول به صورت شرعی به طوری که اثر آن در محل موردنظر به اثبات برسد یعنی هدف برآورده گردد. عقد بر دو نوع عمده تقسیم می‌شوند: عقود لازمه و عقود غیرلازمه یا جایز. مترجم.

جستار چهارم

اصل چهارم

میانه‌روی در استفاده از حقوق و انجام تکالیف

۳۱۸۸ - میانه‌روی در تمام کارهای شرع، پسندیده است

میانه‌روی در همه‌ی امور واجب و مباح شریعت پسندیده است. خداوند در قرآن فرموده است: ﴿كُلُوا وَ ٱشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوٓا﴾[1]

هدف از میانه‌روی، درنگ و تأمل، هنگام بحث از حدودِ مشروع بی‌هیچ افراط و تفریط یا سخت‌گیری بر خود است تا مکلّف گمان نبرد که خود را به سختی انداختن در انجام عبادت و جلب مشقت، از اموری است که در شرع به آن توجه شده و این مشقت و سختی به افزایش پاداش می‌انجامد. چنین گمانی نادرست است؛ زیرا رفع حرج و سختی از مردم و آسان‌گیری بر آنها از اصول و مبانی شریعت اسلامی است. خداوند فرموده است:

﴿وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُم فِي‌الدِّينِ مِن حَرَجٍ﴾[2]

(و در دین، کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است.)

و نیز: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ اليُسرَ وَلا يُرِيدُبِكُمُ ٱلْعُسْرَ﴾[3]

(خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست.)

۳۱۸۹ - جلوه‌هایی از میانه‌روی

از جلوه‌های میانه‌روی پسندیده در شرع این است که، مکلّف از میان تکالیف عبادی به انجام دادن کارهایی بپردازد که، در توان اوست و امکان استمرار و دوام بر آنها را داشته باشد و از کارهایی که در توان او نبوده و تداوم بر آن ممکن نباشد، دوری نماید. امام بخاری و مسلم و ابوداوود روایتی را از عایشه - رضی‌الله‌عنها - نقل کرده‌اند که به همین نکته اشاره می‌کند. در این روایت آمده:

---

۱. اعراف: ۳۱.
۲. حج: ۷۸.
۳. بقره: ۱۸۵.

«پیامبر ﷺ به منزل عایشه رفتند [در حالی که] زنی نزد ایشان بود. پیامبر ﷺ پرسید: این [زن] کیست؟ عایشه گفت: فلانی است که در نماز خواندن بسیار معروف است.

پیامبر ﷺ: کافی است، ای عایشه! [همواره] به انجام کاری بپردازید که می‌دانید توانایی ادامه‌ی آن را دارید. سوگند به خدا، خداوند خواهان رنج و زحمت کسی نیست مگر این‌که خود خسته و بیزار شود و محبوب‌ترین آیین‌ها نزد خداوند آیینی است که، صاحبش بر انجام آن تداوم داشته باشد!»[1]

۳۱۹۰ـ از نشانه‌های آشکار میانه‌روی در شرع این است که، مکلّف هر کاری را در جای خود انجام دهد و هر حقی را به صاحب آن عطا نماید، برای نمونه به نفس خود حق آرامش و استراحت بدهد و به خانواده‌اش، به ویژه همسرش، حقش را بدهد. از «عبداللّه‌بن عمر» روایت شده که، پیامبر ﷺ به من فرمود: «آیا این [خبر] که تو شب‌ها برای عبادت بیدار می‌مانی و روزها نیز روزه می‌گیری، درست است؟» پاسخ دادم: «بله. من این کارها را انجام می‌دهم.» پیامبر ﷺ فرمود: «اگر تو این کارها را انجام دهی، چشمانت فرو افتاده و ضعیف می‌گردند و بدنت خسته و ناتوان می‌شود. بدان که وجود و نفس و همسرت بر تو حقی دارند پس روزه بگیر و افطار کن و شب زنده‌داری کن (قیام شب را انجام بده) امّا بخواب!»[2]

این گونه احادیث بیان می‌کند که انسان مکلّف می‌تواند با روزه‌ی سنت و قیام شب و یاد خدا، درجه‌ی معنویات خویش را افزایش دهد امّا این کارها را باید بر پایه‌ی رهنمودهای پیامبر ﷺ انجام دهد؛ و میانه‌روی را رعایت نماید.

۳۱۹۱ـ حکمت میانه‌روی

حکمت میانه‌روی چیست؟ چرا اسلام و شریعت ما را به رعایت میانه‌روی تشویق و فرمان داده‌اند؟

هدف شارع، خسته کردن شخص مکلّف یا شکنجه‌ی جسم او نیست، بلکه هدف، رساندن انسان به بالاترین درجه‌ی کمال است تا بنده‌ی خالص خدا شود؛ به گونه‌ای که تمام وجود، اعتقادات، امیال، عادات و سایر کارهایی که انجام می‌دهد خدایی شود، و این امور با اطاعت انسان از خداوند در انجام اوامر و دوری از منهیّات و عدم تجاوز به حد و مرزهایی که خداوند

---

۱. التاج الجامع للأصول فی احادیث الرسول ﷺ، ج ۱، ص ۴۸.

۲. همان. (به روایت شیخین: بخاری و مسلم)

.، و این امور با اطاعت انسان در انجام اوامر و دوری از منهیات و درنگ نمودن در مواجه با حدود و ایمان به کارهای شارع و نه نفس تحقق می‌یابند.

تعیین کرده است و نیز ایمان به کارهای مورد پسند خداوند نه آنچه که خودش می‌پسندد (وگرنه آنچه که خودش دوست دارد به طور کلی در دایره طاعات و قُربات و خود همان فعلی قرار می‌گیرد که خودش می‌پسندد) تحقق می‌یابند.

یعنی تمام خواسته‌های او تابع آن چیزی باشد که شرع پاک آورده است درنتیجه زمانی که (احساس کرد که) «رخصت»[1] نزد خداوند پسندیده‌تر است به آن بپردازد و اگر احساس کرد که «عزیمت»[2] نزد خداوند پسندیده‌تر است در صورت توانایی به عزیمت عمل کند. و چنانچه حرج و مشقت مورد پسند خداوند نباشد، با تکلیف [زائد] برای خود زحمت ایجاد نکند؛ زیرا هدف اصلی نیل به خشنودی خداوند از راه عذاب جسم نیست بلکه هدف نیل به خشنودی خداوند با طی طریقی است که، خداوند خود دستورات لازم را برای رسیدن به آن بیان فرموده و منظور از آن انجام عباداتی است که خداوند آنها را بدون سخت‌گیری تشریع کرده است؛ زیرا تعریف دین آن است که، پیامبر ﷺ فرمود: «دین، سراسر آسانی و سهولت است و هر کس در آن سخت‌گیری نماید، شکست می‌خورد.[3]»

۳۱۹۲ ـ میانه‌روی در حقوق و تکالیف

حال که میانه‌روی در همه‌ی کارهای شرعی پسندیده است، در مورد حقوق و انجام تکالیف چگونه می‌باشد؟

استفاده از حقوق در انجام تکالیف تأثیر نمی‌گذارد و حتی گاهی حقوق، تکالیف را تأیید نمی‌نماید به گونه‌ای که انسان تکالیف را انجام می‌دهد در حالی که جزو حقوق یا از اسباب آن به شمار نمی‌آیند، گاهی نیز انسان در انجام آنها دچار سختی می‌شود و به زحمت می‌افتد و گاهی برای ادای تکالیف از حقوق چشم‌پوشی می‌نماید برای نمونه

۱ ـ حق کارکردن با حقوق مقرر و ثابت برای انسان، در شریعت اسلامی آمده است. انسان باید راه‌های کسب روزی حلال را با تجارت و مانند آن تجربه کند و باید در این کار میانه‌روی را رعایت

---

۱. رخصت در لغت به معنای سهولت و آسانی و در اصطلاح: حکمی است که، شارع بنابر معذوراتی که برای مکلفین وجود دارد، آن را قرار داده است به طوری که اگر آن عذرها نباشند، حکم اصلی معتبر خواهد بود، بنابراین رخصت یک استثناء است از یک حکم کلی و اصلی، مانند تلفظ به کلمه‌ی کفر در حالت اکراه و اجبار یا نوشیدن شراب در حالت اضطرار و... (الوجیز، دکتر زیدان، ص ۵۱).

۲. عزیمت در لغت به معنای مقصد و اراده‌ی مؤکّد بر انجام کار است و در اصطلاح: حکمی است که، شارع در حالت عادی از مکلف خواسته است مانند حرمت خوردن گوشت خوک در حالت عدم اضطرار و یا خواندن نماز به صورت کامل در حالت اقامت ـ نه در سفر ـ «الوجیز، همان».

۳. به روایت بخاری، التاج الجامع للأصول، ج ۱، ص ۴۹.

نماید و زیاده‌روی نکند یعنی به گونه‌ای در آن غرق نشود که از ادای تکالیفش مانند نماز به موقع یا جماعت جمعه یا انجام حج یا کارهای واجب دیگر - اگر توانایی انجام آنها را دارد - باز بماند.

۲ ـ از نمونه‌های میانه‌روی در حق کار این است که انسان نباید به‌کلی این حق را ترک کند و سربار دیگران شود یا در پرداخت نفقه‌ی همسر و فرزندانش - که از تکالیف اوست - کوتاهی نماید. درباره‌ی همین مسأله شاطبی فقیه ﷺ گفته است: «از حقوق به اندازه‌ای بردار [و بهره ببر] که به تکالیف تو صدمه و آسیبی نرساند و هرگاه حقوق، موجب گناه شد، آن را رها کن!»[1]

۳۱۹۳ ـ میانه‌روی در انجام تکالیف یعنی انجام آنها مشروع باشد بی‌آنکه به سبب آنها، چیزی تأیید شود که، مورد پسند شرع نباشد و انسان را دچار مشقت نماید. دلیل آن هم حدیث شریفی است که امام محدثینﷺ از ابن عباس روایت نموده است: «روزی هنگامی که پیامبر ﷺ در حال ایراد خطبه بود، مردی را دید که ایستاده است. درباره‌ی آن مرد و وضعیتش پرس و جو کرد. پاسخ دادند: او، ابو اسراییل است. نذر کرده بایستد و ننشیند؛ به سایه نرود و با کسی صحبت نکند و روزه هم بگیرد.»

پیامبر ﷺ فرمود: «به او بگویید، صحبت کند و به سایه برود و بنشیند و روزه‌اش را نیز کامل نماید.»[2]

روزه از اسباب تقرّب به خداست و اگر کسی نذر کند بر او واجب می‌شود؛ امّا این‌که نذرکننده، ابواسراییل، خود را ملزم نموده که، در آفتاب بایستد و سخن نگوید و ننشیند کاری است که، خودش انجام آن را بر خود واجب دانسته و شرع این الزام را از او نخواسته است و نصیب او در این کار تنها مشقت ظاهری است. زیرا هرچند وفای به روزه‌ی نذر واجب است امّا وفای به انجام این امور واجب نیست؛ و انسان مسلمان حق ندارد جسم خود را بیازارد و کاری را که خداوند برایش حلال نموده، حرام نماید یا خود را ملزم به انجام اموری نماید که مستلزم وجوب مشقت‌اند و سبب نزدیکی به خدا نیز نمی‌شود حال آن‌که تقرّب به خداوند، بدون آن نیز برای انسان حاصل می‌شود.[3]

امام عینی در شرح این حدیث گفته است: «این حدیث نشان می‌دهد که سکوت در برابر امر مباح و یا یاد خدا همچنین نشستن در برابر آفتاب اطاعت محسوب نمی‌شود. به طور کلی معنای حدیث چنین است: هرچه به آزار و اذیت انسان بینجامد، پیروی از خدا و تقرّب به او در آن وجود ندارد.»[4]

---

۱. الموافقات، شاطبی، ج ۲، ص ۱۴۶.
۲. صحیح البخاری به شرح الکرمانی، ج ۳، ص ۱۳۶.
۳. همان.
۴. عمدة القاری به شرح صحیح البخاری، العینی، ج ۲۳، ص ۲۱۲.

جستار پنجم

اصل پنجم

مقدم کردن حقوق و تکالیفی که تقدّم آنها سزاوارتر است.

۳۱۹۴ ـ هدف از تقدیم و چگونگی آن

هدف از تقدیم، انجام یک واجب پیش از واجب دیگر است. البته واجب مقدم با توجه به معیارهای شرع شناخته می‌شود. پس هر کاری که شرع برای مکلّف مقدم بدارد، بر او واجب است آن را مقدم دارد و جداگانه به انجام آن بپردازد. در مقدم داشتن به معنایی که آورده شده باید تعدّد، گوناگونی حقوق، تکالیف و نیز ازدحام آنها مدنظر قرار گیرد. زیرا انجام همه‌ی آنها هم زمان ممکن نیست، بلکه باید به ترتیب به انجام آنها مبادرت نمود.

۳۱۹۵ ـ قواعدِ تقدیم

تقدیم حقوق، قواعدی دارد که باید به آنها توجه شود تا حقوق و تکالیفی را که مکلّف مقدم می‌دارد، بر پایه‌ی موازین شرعی باشد و بر پایه‌ی هوی و هوس نباشد. این قواعد چنین‌اند:

۳۱۹۶ ـ قاعده‌ی یکم: حق جماعت مقدم بر حق فرد است

حق، یا مصلحت فرد خاصی را تحقق می‌بخشد که به آن «حق انسان» گفته می‌شود یا مصلحت همه ی مردم را تحقق می‌بخشد که «حق عامه» نامیده می‌شود و به آن «حق‌الله» نیز می‌گویند. علمای اصول در تعریف آن گفته‌اند: «حق عامه آن است که نفع آن به همگان تعلق می‌گیرد و به فرد خاصی اختصاص داده نشده باشد و به سبب اهمیت و شمول منفعت آن برای کل جامعه، به خداوند متعال نسبت داده شده است.»[1]

فقها این قاعده را چنین شرح داده‌اند: «حق عامه، یعنی آنچه، مصلحتی با آن تحقق یابد و بر مصلحت خاص مقدم است. شاطبی فقیه‌ﷺ فرموده است: «زیرا مصالح عامة بر مصالح خاصة مقدم‌اند.»[2] و هرگاه حق جماعت با حق فرد تعارض پیدا کند، حق جماعت بر حق فرد مقدم

---

۱. شرح التلویح علی‌التوضیح، تفتازانی، ج ۱، ص ۱۵۱. ۲. الموافقات، شاطبی، ج ۲، ص ۳۵۷.

است مثلاً برای تهیه‌ی مواد و وسایل ضروری جامعه [در زمان احتیاج] مانند غذا و مواد خوراکی که شخصی آنها را احتکار کرده بر امام مسلمین واجب است آن فرد را ناچار سازد تا به قیمت مناسب آنها را به مردم بفروشد.

امام غزالی درباره‌ی اجازه‌ی تیراندازی سربازان اسلام به سپاه کفر - هر چند آنها مسلمانانِ اسیر را سپر خود کرده باشند تا آنها را در برابر تیراندازی محافظت نمایند- گفته است: «ما می‌دانیم که، شرع کلی را بر جزء ترجیح می‌دهد، پس حفظ اهل اسلام در برابر کفار از نظر شرع مهم‌تر از حفظ خون یک مسلمان است.»[1] در این نمونه که امام غزالی آورده و حکم آن را بیان کرده است، دو حق با هم در تعارض‌اند حق حیات گروه مسلمانان با دور کردن دشمنان از آنها و حق حیات اسیر مسلمان پس نباید به سپاه کفر تیراندازی شود؛ زیرا درصورت تیراندازی اسیر کشته می‌شود. حکم شرعی در این‌باره مقدم داشتن حق حیات گروه بر یک اسیر است. و سرانجام رهبر سربازان اسلام به تیراندازی به سوی سپاه کفار فرمان می‌دهد؛ زیرا حق زندگی یک گروه بر یک اسیر مسلمان مقدم است.

۳۱۹۷ ـ دفع ضرر عمومی مقدم بر دفع ضرر خاص است

واضح است که دفع زیان مصلحت است. اگر این دفع برای حفظ منافع فرد خاصی باشد، مصلحت فردی خواهد بود و اگر گروهی و جمعی باشد، مصلحت عمومی است. و مصلحت عام بر مصلحت خاص ترجیح دارد یعنی حق همگان بر حق یک نفر در تحقق مصلحتش مقدم داشته می‌شود. از زیرمجموعه‌های این قاعده، قیمت‌گذاری مواد غذایی و ضرورریاتی است که احتکار آنها جایز نیست و از نتایج این کار حفظ حق عامه است تا مردم، مواد خوراکی‌ای را که نیاز دارند با قیمت مناسب به دست آورند هرچند انجام این کار حق صاحب مال را در فروش مواد غذایی با قیمت تعیین شده، تباه سازد؛ زیرا با رعایت حق او حق جامعه در دست‌یابی به نیازهای‌شان با قیمت دلخواه و مناسب ضایع می‌گردد.

۳۱۹۸ ـ قاعده دوم: واجب عینی بر واجب کفایی مقدم است

واجب عینی و کفایی آن است که شرع انجامش را از مکلّفان به روش الزام و حتمی خواسته است تنها تفاوتشان در این است که در واجب عینی تک تک مکلّفان ملزم به انجام تکلیف‌اند؛ امّا در

---

۱. المستصفی، غزالی، ج ۱، ص ۳۰۳.

واجب کفایی اگر یکی از مکلّفان یا عده‌ای از آنان، آن را انجام دهند، وجوب آن از دیگران ساقط می‌گردد. قاعده این است که، واجب عینی مقدم بر واجب کفایی است.

برای نمونه جهاد در راه خدا واجب کفایی است و اگر انسان مسلمانی که با پدر و مادر خود زندگی می‌کند، بخواهد در راه خدا مبارزه کند باید با اجازه‌ی والدینش باشد. در غیر این صورت جهاد بر او حرام است زیرا جهاد واجب کفایی است و نیکی به پدر و مادر واجب عینی.»[1]

امام کاسانی رحمه الله درباره‌ی جهاد در راه خدا زمانی که واجب کفایی باشد، گفته است: «برای بنده، بی‌اجازه‌ی مولا و سیدش و برای زن بی اجازه‌ی شوهر بیرون رفتن از خانه جایز نیست؛ زیرا خدمت به سیّد و انجام تکالیف همسرداری بر بنده و زوجه فرض عین است و بر واجب کفایی (جهاد) مقدم است. بنابراین فرزند برای جنگ جز با اجازه‌ی پدر و مادر یا یکی از آنها - اگر دیگری مرده باشد - نباید برود؛ زیرا خدمت به پدر و مادر، فرض عین به شمار می‌آید.»[2]

امام خرقی گفته است: «اگر پدر و مادر مسلمان بودند جز با اجازه‌ی آنها به جهاد کفایی نرود.»

ابن قدامه سخن خرقی را شرح نموده و گفته است: «زیرا خدمت به پدر و مادر فرض عین است و جهاد فرض کفایی؛ و فرض عین مقدم است.»[3]

۳۱۹۹ـ قاعده‌ی سوم: واجب بر مندوب و أوجب بر واجب مقدم است

واجب و مندوب بدان سبب که در هر دوی آنها طلب انجام کار موردنظر است، هم‌آهنگ و یکسان‌اند و از این جهت که در واجب انجام کار از مکلّف به الزام خواسته می‌شود و در مندوب انجام کار بر ترک آن ترجیح داده می‌شود، با هم اختلاف دارند. و از آن جا که واجب و مندوب هر دو، جزو عبادات هستند گاهی عده‌ای درباره‌ی آنها اشتباه می‌کنند؛ و از روی نادانی یا تقلید یا هوی و هوس مندوب را بر واجب، مقدم می‌دارند. به همین سبب، این مقدمه در این‌جا آورده شد هرچند سخن درباره‌ی تقدیم میان واجبات است. برای نمونه انسان مسلمان صدقه بر تهی‌دستان را بر نفقه‌ی همسر و خانواده‌اش مقدم نماید به‌گونه‌ای که توانایی حکم‌دادن میان این دو را ـ صدقه به تهی‌دستان و انفاق بر همسر و فرزندانش ـ نداشته باشد. از نمونه‌های دیگر این قاعده که «ابن قدامه‌ی حنبلی» آن را آورده است وجوب اطاعت زن از شوهرش است زمانی که شوهر او را از عیادت پدر و مادر بیمارش منع نماید.

---

۱. مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۲۱۷.
۲. البدائع، کاسانی، ج ۷، ص ۹۸.
۳. المغنی، ج ۸، صص ۳۵۹-۳۵۸.

ابن قدامه‌ی حنبلی با استدلال گفته است: «زیرا اطاعت از شوهر واجب و عیادت، کاری غیرواجب است و ترک واجب برای کاری که واجب نیست، جایز نیست.»[1] گویا وی با این سخن می‌خواسته بگوید: عیادت از پدر و مادر در صورت عدم اجازه‌ی شوهر واجب نیست و اگر شوهر زن را منع نمی‌کرد، عیادت واجب می‌بود.» پس می‌توان گفت عیادت زن از پدر و مادر بیمارش، واجب است و اطاعت از شوهر واجب‌تر است. و هنگامی که شوهر اجازهٔ رفتن به به عیادت پدر و مادرش را نمی‌دهد، زن باید اطاعت نماید و آن را مقدم بدارد؛ زیرا اطاعت واجب‌تر از عیادت است. این همان عبارتی است که از امام احمد نقل شده‌است.

ابن قدامه در کتاب «المغنی» آورده است: «شوهر می‌تواند مانع خروج زن از خانه برای کارهایی که خود توانایی انجام آنها را دارد، شود و فرقی نمی‌کند که آیا برای دیدار و عیادت پدر و مادر برود یا در تشییع جنازه‌ی آنها حضور یابد.»

امام احمد درباره‌ی زنی که شوهر و مادری بیمار دارد، گفته است: «اطاعت از شوهر برای زن واجب‌تر از عیادت مادرش است مگر این‌که شوهر اجازه‌ی این کار را به او بدهد.»[2]

بنابراین کاری که واجب‌تر است بر واجب مقدّم می‌شود. برای نمونه کسی که حاکم شهر او را در بازار یا محله‌ای مأمور امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و برایش از بیت‌المال دست‌مزدی مقرر می‌نماید همین دریافت دست‌مزد سبب می‌شود که او به وظیفه و مأموریت خود عمل کند. و انجام این وظیفه همیشه حتی خارج از محل کارش، بر او واجب است و این بدین معنا نیست که در جایی غیر از محل کارش نباید این کار را انجام دهد، هرچند که امر به معروف و نهی از منکر در مکان محل خدمتش بر دیگر اماکن مقدم‌تر است.

---

۱. همان، ج ۷، ص ۲۰.
۲. همان.

جستار ششم
اصل ششم

حقوق و تکالیف نباید به گونه‌ای باشد که منجر به زیان گردد
۳۲۰۰ ـ لاضرر و لاضرار

«ابن ماجه» در سنن خود از «عبدالله بن صامت» روایت نموده است که، پیامبر ﷺ فرمود: «لَاضَرَرَ وَ لَاضِرار»[1]

در «النهایه‌ی» ابن اثیر درباره‌ی معنای «ضرر و ضرار» آمده است: «زیان، ضد و نقطه مقابل منفعت است.» معنای سخن پیامبر ﷺ در این حدیث شریف چنین است: «لا ضَـرَر» یعنی انسان به برادرش زیانی نرساند که در نتیجه‌ی آن حقی از او ضایع گردد. «الضِرار» مصدر فعال از «الضَرّ» است، یعنی به کسی اجازه داده نمی‌شود که زیانی به او برساند.

تقدّم «الضَرر» [از فعل «الضار»]

به خاطر این است که، ذکر «إضرار» در آغاز جمله روا نیست زیرا «الضرار» نتیجه و کیفر کار زیان‌آور است.[2] همان گونه که اقدام شخص در ازای ضرری که به وی رسیده است، جایز نیست و باید برای رفع ضرر یا گرفتن حکم جبران خسارت به مراجع قضایی مراجعه کند.[3]

۳۲۰۱ ـ در استفاده از حقوق نباید به دیگران آسیبی برسد

حق، قدرت و نیرویی است که، خداوند آن را به انسان عطا نموده تا با کمک آن به هدف خلقت خویش - که همانا عبادت خداوند متعال است - دست یابد و نباید در به کارگیری این قدرت به دیگران آسیبی برساند؛ زیرا آسیب رساندن هدف صاحب قدرت نیست و قاعده این است که «لَاضَرر و لَاضِرار» و این قاعده‌ای کلی و همگانی است.

پس هرگاه شخصی هنگام استفاده از حق خود به دیگری زیانی برساند نباید چنین استفاده‌ای صورت بگیرد. هرچند خداوند این حق را به انسان هدیه کرده است. و شرط

---

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۷۸۴.
۲. النهایه، ابن اثیر، ج ۳، ص ۸۱.
۳. دُرر الحکام شرح مجلة الاحکام، استاذالفقیه علی حیدر أفندی، ج ۱، صص ۳۳ـ۳۲.

بهره‌گیری از حق این است که، ضرری متوجه دیگران نشود. همچنین، سایر افراد جامعه نیز نباید هنگام استفاده از حقشان، آسیبی به وی برسانند. و این حق در شریعت اسلامی برای همه محفوظ و ثابت است و همگی هنگام بهره‌مندی از حقوق خود باید این شروط را رعایت نمایند؛ زیرا شرع، همه را به انجام این کار ملزم نموده و رعایت حق دیگران جزو حق‌الله و حق‌النّاس به شمار می‌آید. امام شاطبی گفته است: «انسان در جست و جوی کارهای دلخواه خود، باید حق‌الله و حق‌النّاس را رعایت نماید.»[۱]

حق‌الله، به نفع همگان است و بنا به تعریف شاطبی برای اطاعت و فرمان‌برداری خداوند است، به این گونه که از دستوراتش اطاعت و از نواهی او دوری گردد زیرا لازمه‌ی رعایت قوانین شرع، رعایت حق دیگران است و این همان خواسته‌ی خداوند متعال است.

هدف از «رعایت حق‌النّاس» رعایت مصالح مشروع آنهاست و از جمله‌ی آن عدم اضرار و مشارکت در ضرر رساندن به آنها در زمان استفاده از این حق است هرچند این کار منجر به گذشتن انسان از حق خود گردد، زیرا این بهره‌مندی از حق سبب رساندن زیان به دیگران می‌شود هرچند صاحب حق، قصد و منظوری هم نداشته باشد.

۳۲۰۲ ـ نمونه‌های منع استفاده از حق به دلیل ضرر و زیان‌رساندن به دیگران

نمونه‌های بسیاری برای منع انسان در استفاده از حقش وجود دارد اگر این استفاده به زیان دیگران تمام شود؛ چه صاحب حق قصد آسیب‌رسانی به دیگران را داشته باشد چه نداشته باشد. از جمله:

۳۲۰۳ ـ شکار از نظر شرع برای انسان مباح و از ابزار کسب و کار مشروع و ازجمله حقوقی است، که، به انسان داده شده، و اگر انجام این کار سبب رمیدن حیوانات اهلی و ایجاد ترس و اضطراب برای مردم شود که در این صورت شکارچیان از شکار منع می‌شوند.

سکونت، حق انسان است و از لوازم آن، حق ساخت خانه‌ی مسکونی در زمین شخصی است امّا استفاده از این حق مقیّد به آسیب‌نرساندن به همسایگان است به عنوان مثال باید پنجره‌ها در ساختمان به گونه‌ای نصب شوند که زنان همسایه در دید نباشند و در غیر این صورت انسان از حقش منع می‌گردد.[۲]

---

۱. الموافقات، شاطبی، ج ۲، ص ۱۸۸.
۲. دررالحکام شرح مجلة الاحکام، استاذ علی حیدر افندی، ج ۱، ص ۳۳.

۳۲۰۴ـ مشارکت در خرید و فروش کالا، مباح و از حقوق انسان است امّا اگر این حق به وسیله‌ای برای ضرر رساندن به دیگران تبدیل شود، منع می‌گردد. همچنین اگر گروهی از مردم در خرید کالای معینی مشارکت کنند و آن را با قیمت کم خریداری نمایند. و به این دلیل که وارد کنندگانی جز آنها وجود ندارد پس می‌توانند آن را به هر قیمتی که بخواهند حتی بیشتر ازبهای تمام‌شده‌ی کالا بفروشند و سود به دست آمده را میان خود تقسیم نمایند.[1] این شراکت‌ها در شرع ممنوع است چون این عمل همکاری بر گناه و دشمنی و آسیب رساندن به مردم است و شرع حق شراکت را به شرط عدم ضرر به دیگران به آنها داده است و چنانچه این حق را بی قید و شرط به کار گیرند، از استفاده از آن منع می‌شوند.

۳۲۰۵ـ حق مالکیت فردی از نظر شرعی حقی محفوظ است و از نتایج آن حق فروش یا عدم فروش اموال شخصی است امّا اگر خودداری از فروش اموال به احتکار بینجامد، به سبب زیان دیدن مردم از این کار جلوگیری می‌شود. پیامبر ﷺ فرموده است: «تنها انسان خطاکار مرتکب احتکار می‌شود.»[2]

محتکر حق احتکار ندارد به همین علت، حاکم می‌تواند محتکر را به فروش اموالش به بهای رایج بازار مجبور نماید. امام ابن‌القیم گفته است: «بر حاکم واجب است که محتکران را هنگام نیاز مردم، به فروش اموالشان به بهای رایج بازار و عادلانه مجبور نماید مانند شخصی که مواد خوراکی دارد و خود نیز به آن نیازی ندارد در حالی‌که، مردم در تنگنا هستند یاَ سلاحی دارد که مردم برای جهاد به آن نیازمندند.[3]

۳۲۰۶ـ انجام تکلیف مشروط به ضرر نرساندن به دیگران است

انجام تکلیف شرعی مشروط به ضرر نرساندن به دیگران است یعنی بر شخص مکلّف واجب است تکالیفش را به گونه‌ای انجام دهد که به زیان دیگران منجر نشود. برای نمونه: جهاد با دشمن واجب شرعی و از واجبات کفایی است گاهی نیز به فرض عین تبدیل می‌گردد. شخص مکلّف در زمان جنگ نباید زنان و کودکانی را که در جنگ شرکت ندارند، بکشد. همچنین نباید مبارزه‌ی واجب را در راه خدا به بهانه‌ی ترس از کشتن کودکان و زنان یا زیان به آنها ترک نماید؛ زیرا آن‌چه از او خواسته شده، جهاد در راه خداست و باید احتیاط نماید که عمداً یا سهواً ضرری به آنان نرساند.

---

۱. مجموع الفتاوی؛ شیخ‌الاسلام ابن تیمیه، ج ۲۸، صص ۸۰ـ۷۹، الطرق الحکمیه، ابن القیم، ص ۲۲۷.
۲. به روایت امام احمد و مسلم و ابوداوود، و نیل‌الاوطار، شوکانی، ج ۵، ص ۲۲۰.
۳. الطرق الحکمیة، ابن قیم، ص ۲۴۳.

همچنین محتسب - مأمور امر به معروف و نهی از منکر - نباید به این علت که مردم در برابر منکر قیام ننموده‌اند، اقدام به حمله و تخریب منازل آنها نماید. زیرا شرع برای منازل آنها احترام قایل است و ورود به منازل مردم را بی‌اجازه‌ی صاحب‌شان درست نمی‌داند و این کار را سبب آزار رساندن به ساکنان آن می‌داند.

جستار هفتم

اصل هفتم

مساوات زن و مرد در حقوق و تکالیف

۳۲۰۷ ـ تعریف مساوات در لغوی[۱]

گفته می‌شود: «ساواه» یعنی ماثَله. و مَاثَله و عَادَله به معنای همانند کردن است.

- «ساوی بینهما»: آنها را مساوی و همانند نمود.
- «استوی الشیئان و تساویا»: یعنی «تماثلا»
- «هذا لا یساوی شیئا»: معادل آن نیست.
- «فلان و فلان سواء»: مثل هم‌اند.
- «قوم سواء»: مُتساوون (یک‌سان‌اند).
- «هما فی هذا الامرسواءٌ» و «هُم سواءٌ» و «هم سَواسیه»: شبیه هم‌اند.

پس مساوات در لغت یعنی تساوی و تشابه میان دو چیز و یا توازن میان دو یا چند چیز در آن‌چه می‌خواهیم میان آنها تساوی و توازن برقرار نماییم.

۳۲۰۸ ـ مساوات در اصطلاح شرعی

از نظر شرعی، مساوات بر تساوی و توازن میان دو یا چند چیز استوار است و هنگامی که سخن درباره‌ی مسایل شرعی باشد به احکام شرعی تعلق می‌گیرد. منظور از مساوات از نظر شرعی تساوی دو یا چند نفر در احکام شرعی است.

۳۲۰۹ ـ مساوات زن با مرد در حقوق و تکالیف

[در بحث‌های پیش] گفته شد، حقوق و تکالیف به سود و زیان انسان با تأیید و تبیین شارع یعنی با احکام شرعی بر او مسجّل می‌گردد و تساوی زن با مرد در حقوق و تکالیف یعنی بیان برابری‌شان در همه‌ی احکام شرعیِ مؤیِّد این حقوق و تکالیف.

---

۱. لسان‌العرب، ج ۱۹، صص ۱۳۷ ـ ۱۳۴، المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۴۶۸.

حال طرح این مسأله با این پرسش همراه است که احکام شرعی تا چه حدی زن و مرد را در بر می‌گیرد؟ آیا این اصول همه‌ی زنان و مردان را در احکام شرعی همچنین احکام مبین حقوق و تکالیف دربر می‌گیرد؟ آیا برای اختصاص برخی احکام به یکی از دو جنس دلیلی را بیان نموده است؟ اگر، پاسخ مثبت است دلیل شرعی آن چیست؟ و چنانچه دلیلی برای آن وجود نداشته باشد می‌توان گفت زن در حقوق و تکالیف باتوجه به اصل فراگیری احکام، همانند مرد است مگر این‌که خلاف آن ثابت شود.

۳۲۱۰ ـ دلایل علت بیانِ اصلِ مساوات زن و مرد در احکام شرعی

دلایل مساوات زن و مرد در احکام شرعی و حقوق و تکالیف چنین است:

یکم: علت و سبب تکلیف در شریعت اسلامی

دوم: فراگیربودن [عام بودن] شریعت اسلامی

برای این‌که روشن شود اصل در احکام شرعی و حقوق و تکالیف، برابری زن و مرد است، به بیان دو مسئله می‌پردازیم.

۳۲۱۱ ـ یکم: علت و سبب تکلیف

علتِ تکلیف در احکام شرعی اسلامی این است که، انسان بالغ و عاقل باشد. حدیثی از پیامبر ﷺ نیز بر این امر دلالت می‌نماید که می‌فرمایند: «از سه نفر رفع تکلیف می‌گردد: انسانی که خوابیده تا زمانی که بیدار شود؛ پسربچه تا زمانی که بالغ شود و مجنون تا زمانی که به هوش بیاید.» در روایتی هم آمده است: «مجنون تا زمانی که عاقل گردد.»

بنابراین هرگاه انسان به سن بلوغ رسید و سخن و رفتارش در میان مردم توانست بیانگر سلامت عقلش باشد به مکلّف‌شدن او به انجام احکام شرعی حکم می‌شود؛ زیرا شرط تکلیف را دارد. پس منظور از مکلّف، انسان بالغ عاقل است و بچه‌ی عاقل و انسانِ بالغِ غیرعاقل در حیطه‌ی آن قرار نمی‌گیرند![1]

۱. شرح التلویح علی‌التوضیح، التفتازانی، ج ۲، ص ۱۵۶، فواتح الرحموت شرح مسلم الثبوت، ج ۱، ص ۱۴۳، ارشاد الفحول، شوکانی، ص ۱۰.

۳۲۱۲ـ شروط تکلیف زن

عقل و بلوغ، شرط تکلیف احکام شرعی است و این مفهوم در زن نیز مانند مرد محقق است و زمانی که زن بالغ شد و عاقل هم بود مکلّف به احکام شرعی و مخاطب احکام است و حقوقی برای او اثبات و تکالیفی هم بر او واجب می‌گردد. در زیر برخی خطاب‌های شارع و احکام وارده در قرآن که زن و مرد را در بر می‌گیرد، آورده شده است:

الف. ﴿وَالسّارِقُ وَالسارِقَةُ فَاْقطَعوا أَیدِیَهُما﴾[۱]

(دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند، به عنوان کیفری از سوی خدا قطع کنید.)

ب. ﴿الزّانِیَةُ وَ الزّانی فَاْجلِدوا کُلَ واحِدٍ مِنهما مِائَةَ جَلدَةٍ﴾[۲]

(هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید.)

ج. ﴿قُلْ لِلمُؤمنینَ یَغُضّوا مِنْ أبْصارِهِم وَ یَحْفَظوا فُرُوجُهم... وَ قُل لِلمُؤمِناتِ یَغْضُضْنَ مِن أبصارِ هِنَّ وَ یَحْفَظن فُرُوجَهُنَ﴾[۳]

((ای پیغمبر!) به مردان مؤمن بگو: (آنان موظفند که از نگاه به عورت و محل زینت نامحرمان) چشمان خود را فروگیرند و عورت‌های خویش را (با پوشاندن و دوری از پیوند نامشروع) مصون دارند... و به زنان مؤمنه بگو: چشمان خود را (از نامحرمان) فروگیرند (و چشم چرانی نکنند) و عورت‌های خویش را (با پوشاندن و دوری از رابطه‌ی نامشروع) مصون دارند.)

د. ﴿وَ ما کان لِمُؤمِنٍ وَلا مُؤمِنةٍ إِذا قَضیَ‌اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أمرِهِم﴾[۴]

(هیچ مرد و زن مؤمنی در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند، (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند.)

هـ. ﴿إِنَّ المسلمینَ وَالمُسلِماتِ وَالمؤمنینَ وَ المؤمناتِ وَ اَلقانِتینَ وَ اَلقانِتاتِ و اَلصادِقینَ وَالصادقاتِ وَ الصابرینَ وَ الصابراتِ و اَلخاشِعینَ و الخاشِعاتِ وَ المُتَصدِّقینَ وَ المتصدقاتِ وَ الصائمینَ وَ الصائماتِ وَ الحافِظینَ فُرُوجَهُم وَ الحافِظاتِ و الذاکِرینَ اللّه کثیراً و الذاکراتِ أَعدَّاللّهُ لَهُم مَغفِرةً و أَجْراً عَظیماً﴾[۵]

(مردان و زنان مسلمان، مردان و زنان باایمان، مردان فرمان‌بردار فرمان خدا، و زنان فرمان‌بردار فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکیبا، و زنان شکیبا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشایشگر و زنان بخشایشگر، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند، و زنانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند، خداوند برای همه‌ی آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم ساخته است.)

---

۱. مائده: ۳۸.
۲. نور: ۲.
۳. نور: ۳۱-۳۰.
۴. احزاب: ۳۶.
۵. احزاب: ۳۵.

۳۲۱۳ـ این آیه با توصیف زنان به اسلام و ایمان، بر این اشاره دارد که زنان مخاطب معانی اسلام و ایمان و احکام آن هستند و به سبب انجام این احکام با صفت مسلمان و مؤمن توصیف شده‌اند همان‌گونه که، مردان به سبب انجام خواسته‌های اسلام و ایمان با صفت مسلمان و مؤمن توصیف می‌شوند. و همچنین اشاره دارد که زنانِ مسلمانِ مؤمن با مردانِ مسلمانِ مؤمن در برابر اسلام و ایمانشان در پاداشی که خداوند وعده داده یعنی آمرزش، مغفرت و پاداش بزرگ، مشترک و یک‌سان‌اند.

۳۲۱۴ـ و چون زن، مخاطب احکام شریعت و مکلّف به مضامین آن است خداوند همان چیزی را که به مردان مؤمن از ضایع نکردن کارهای نیکو وعده داده، به زن نیز وعده داده است و در برابر آن بهترین پاداش‌ها را نیز به او می‌دهد. همان گونه که در آیات زیر آمده است:

الف. ﴿فَٱستَجابَ لَهُم رَبُّهم إِنّی لا أُضِیعُ عَمَل عاملٍ مِنکم مِنْ ذَکرٍ أو أُنثی بَعضُکُم مِن بعضٍ، فَالذینَ هاجَروا وَ أُخرِجوا مِن دِیارهِم وَ أُوذوا فی سبیلی و قاتَلوا وَ قُتِلوا لأُکَفِّرَنَّ عَنهم سَیئاتِهم وَ لأُدخِلنَّهم جَنّاتٍ تَجری مِن تَحتها ٱلأَنهارُ ثَواباً مِن عِندالله واللّه عِندَه حُسْنُ الثّوابِ﴾[1]

(آنگاه پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخ‌شان داد که، من عمل هیچ کسی از شما را که به کار پرداخته باشد خواه زن باشد، یا مرد ضایع نخواهم کرد. برخی از شما از برخی دیگر هستید. آنان که هجرت کردند، و از خانه‌های خود رانده شدند و در راه من اذیت و آزارشان رساندند و جنگیدند و کشته شدند. هر آینه گناهان‌شان را می‌بخشم و به بهشت‌شان درمی‌آورم. بهشتی که رودخانه‌ها در زیر آن روان است. این پاداشی از سوی خدا(ایشان را) است، و پاداش نیکو تنها نزد خداست.)

در تفسیر «الکشاف» زمخشری درباره‌ی معنای «بَعضُکُم مِن بَعْض» آمده است: «مردان و زنان شما را به اصلی واحد جمع می‌نماییم. این جمله‌ی معترضه‌ای است که، مشارکت زنان را با مردان در برابر وعده‌ی الهی ـ که در این آیه ذکر گردیده ـ بیان می‌نماید.[2]

ب. ﴿وَعَدَاللّهُ المؤمِنینَ وَ المُؤمِناتِ جَنّاتٍ تَجری مِنْ تَحتِهاالأنهارُ خالِدینَ فِیها وَ مَساکِنَ طَیّبَةً فِی جَنّات عَدنٍ، وَ رِضوانٌ مِن اللّهِأکبَرُ ذَلِك هُو ٱلفوزُ ٱلعَظِیمُ﴾[3]

(خداوند به مردان و زنان مؤمن بهشت را وعده داده که، در زیر (کاخ‌ها و درختان) آن جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند و خانه‌های پاکی را در بهشت جاویدان به آنان وعده داده است. (که جای ماندگاری همیشگی و زندگی سرمدی است. از همه مهمتر خداوند خشنودی خویش را بدیشان وعده داده است که) خشنودی خدا بالاتر از هر چیز است. پیروزی بزرگ همین است.)

---

۱. آل عمران: ۱۹۵.
۲. تفسیر الکشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۴۵۶.
۳. توبه: ۷۲.

مردان و زنان مؤمن در وعده‌ی خداوند به آن‌چه در این آیه آمده است، مساوی و یکسان هستند.

ج. ﴿وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَو أُنثى وَ هُو مؤمنٌ، فَأُولئكَ يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ وَلا يُظْلَمُونَ نَقيراً﴾[1]

(کسی که کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد خواه مرد، یا زن چنان کسانی داخل بهشت شوند و کمترین ستمی بدانان نشود.)

خداوند مردان و زنانی را که به احکام شرع و کارهای نیکو عمل می‌کنند به ورود به بهشت وعده داده و این امر بر برابری مردان و زنان در وجوب ایمان و کارهای نیکو و پاداش یکسان، اشاره می‌نماید.

د. ﴿مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِن ذَكرٍأَوْ أُنثى وَ هُو مؤمنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهمُ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كانوا يَعْمَلُونَ﴾[2]

(هر کس چه زن چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و (در آن دنیا) پاداش آنان را بر طبق بهترین کارهای‌شان خواهیم داد.)

این آیه زن و مرد را مخاطب ایمان قرار داده و به سبب داشتن ایمان و انجام دادن عمل صالح زندگی پاک و طیّب و بهترین پاداش‌ها را وعده داده است.

۳۲۱۵ ـ دوّم: فراگیر و عام بودن شریعت

از ویژگی‌های شریعت اسلامی عام‌بودن آن است به این معنا که برای همه‌ی انسان‌ها زن و مرد، نژادها، منطقه‌ها و شهرهای مختلف آن فرستاده شده است. خداوند متعال فرموده است:

﴿قُلْ يا أَيُّهاالناسُ إِنِّ رَسُولُاللّهِ إِلَيْكُم جَمِيعاً﴾[3]

(ای پیغمبر! بگو: من فرستاده‌ی خدا به سوی جملگی شما هستم.)

و نیز می‌فرماید:

﴿وَ ما أَرسَلناكَ إِلاّ كَافةً لِلنّاسِ بَشيراً وَ نَذيراً﴾[4]

«ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده‌رسان (مؤمنان به سعادت ابدی) و بیم‌دهنده (کافران به شقاوت سرمدی) باشی.)

مفهوم لفظ «الناس» بدون اختلاف بین علما شامل زن نیز می‌شود.[5]

---

۱. نساء: ۱۲۴.
۲. نحل: ۹۷.
۳. الاعراف: ۱۵۸.
۴. سباء: ۲۸.
۵. ارشاد الفحول، شوکانی، ص ۱۱۱.

۳۲۱۶ ـ محمد ﷺ برای هدایت زن و مرد مبعوث شده است

خداوند متعال، سرور ما محمد ﷺ را برای همه‌ی مردم که شامل زنان نیز می‌شود مبعوث نموده است. در سخن پیشین، آیه‌ای را که دلالت بر این امر می‌نماید، آورده‌ایم و با توجه به روشنی این حقیقت فقها نیز به این مسأله اشاره و آن را تأیید نموده‌اند، از جمله‌ی آن سخن ابن حزم ظاهری رحمه الله که گفته است: «پیامبر ﷺ برای زنان و مردان به تساوی مبعوث شده و خطاب خداوند و پیامبر او ﷺ برای مردان و زنان خطابی واحد و یکسان است.»[1] ایشان همچنین در ادامه‌ی سخنش گفته است: «و ما یقین داریم که، پیامبر ﷺ برای زنان هم، مانند مردان مبعوث شده و رعایت شریعت اسلام بر آنها لازم و واجب است همان طور که بر مردان واجب است و عبادات و احکام همان طور که مردان را دربر می‌گیرد شامل زنان نیز می‌شود. مگر دلیلی از قرآن و سنت و اجماع برای اختصاص آن به مردان یا زنان وجود داشته باشد و همه‌ی این موارد واجب و لازم می‌گرداند، کارهایی را که شامل همه ـ زن و مرد ـ می‌شود تنها اختصاص به مردان نیابد.»[2]

۳۲۱۷ ـ در روایتی از امام بخاری که در صحیحش آورده، آمده است: «سه نفر از اجر و پاداش دو برابر برخوردارند: مردی از اهل کتاب که به پیامبرش ایمان آورده و سپس به محمد ﷺ ایمان بیاورد...الی آخر.»

ابن حجر عسقلانی در شرح این حدیث نوشته است: «حکم زن اهل کتاب مانند مرد اهل کتاب است، همان‌طوری که در اکثر احکام زنان و مردان مسلمان یکسان هستند مگر این‌که در اختصاص حکم بر مردان علتی وجود داشته باشد.[3]

۳۲۱۸ ـ صیغه‌های خطاب شریعت و میزان شمول آنها بر زنان و مردان[4]

از مباحث مربوط به عام‌بودن شریعت، مبحث الفاظ است که در قرآن و سنت بیان شده است. و این سؤال مطرح می‌شود که آیا این الفاظ زنان و مردان را دربر می‌گیرد، یا فقط اختصاص به یکی از این دو گروه دارد؟ البته تأثیر این الفاظ را بر اصل مساوات زن و مرد در احکام شریعت ذکر نمودیم و این اصل، اصلی است که مقتضی عام‌بودن شریعت است.

---

۱. الاحکام فی اصول الاحکام، ابن حزم، ج ۳، ص ۳۲۴.   ۲. همان، ص ۳۲۸.

۳. صحیح البخاری به شرح العسقلانی، ج ۱، ص ۱۹۲.

۴. الإحکام فی اصول الاحکام، ابن حزم، ج ۳، صص ۳۲۸-۳۲۴، المستصفی، غزالی، ج ۲، ص ۷۹، الأحکام، آمدی، ج ۲، صص ۲۴۹ ـ ۲۴۶، شرح التلویح علی‌التوضیح، تفتازانی، ج ۱، صص ۵۵-۵۳.

روشن است که خطاب‌های شرعی به صیغه‌ی جمع، دربردارنده‌ی احکام شرعی‌ای است که با آنها شارع مکلّفان را مورد خطاب قرار داده و زنان را نیز به علت وجود شرط تکلیف در آنان و عام‌بودن آن دربر می‌گیرد. پس آیا معنای این سخن این است که خطاب‌های شریعت ـ با صیغه‌ی جمع یا به الفاظی که به هر شکل دلالت بر جمع مردان کند ـ زنان را نیز دربرمی‌گیرد؟

پاسخ این پرسش احتیاج به تفصیل دارد که، در زیر می‌آید:

۳۲۱۹ ـ یکم: الفاظ جمعی که اختصاص به مردان دارد زنان را دربرنمی‌گیرد و برعکس

الفاظی که مختص مردان است شامل زنان نمی‌شود و برعکس، مانند لفظ «*الرجال*» که تنها برای مردان و لفظ «*النساء*» که مختص زنان است. به اجماع[1] عُلما این گونه از صیغه‌های جمع در خطاب شرعی به هر گروه، گروه دیگر را دربر نمی‌گیرد اگرچه مفهوم جمع هم داشته باشند. مگر دلیلی از بیرون لفظ (قرینه‌ی خارجی) به آن دلالت کند و این به معنای ورود آنها در خطاب شرعی نیست.

۳۲۲۰ ـ دوّم: الفاظ جمع با توجه به اصل وضع آنها شامل زنان و مردان می‌شود

در زبان عربی الفاظی وجود دارد که با توجه به اصلِ آن همه‌ی مردان و زنان را دربرمی‌گیرد و علامت مؤنث و مذکر در آن تأثیری ندارد مانند لفظ «*الناس*» و «*الانس*» و «*البشر*» و این الفاظ هرگاه در نصوص شرعی، قرآن و سنت پیامبر ﷺ وارد شوند، به اجماع هر دو گروه زن و مرد را دربر می‌گیرد مانند سخن خداوند که فرموده است:

﴿يا أَيُّها النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذي خَلَقَكُم مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾[2]

و ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُم جَمِيعاً﴾[3]

۳۲۲۱ ـ سوم: الفاظی که شامل مردان و زنان می‌شود، به هیچ یک جز با دلیل اختصاص نمی‌یابد

الفاظی همانند (ما) و (مَن) با توجه به اصل وضع‌شان شامل مردان و زنان می‌شود و به هیچ یک جز با دلیلی خاص اختصاص نمی‌یابد. این الفاظ زنان را نیز دربر می‌گیرد و تنها ویژه‌ی مردان نیست. خداوند متعال در این باره فرموده است:

﴿وَ مَنْ يَعمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَو أُنثى﴾[4]

---

۱. اجماع: در لغت به معنای عزم و تصمیم بر انجام کاری است و در اصطلاح اصولیون عبارتست از: اتفاق نظر مجتهدان امت اسلامی در عصری از عصرور بر ح کمی شرعی پس از وفات پیامبر(ص). مانند اجماع بر اینکه ارث جده ($\frac{1}{6}$) است.

۲. نساء: ۱.

۳. اعراف: ۱۵۸.

۴. نساء: ۱۲۴.

و اگر لفظ (مَن) در آیه عام نبود و مرد و زن را دربر نمی‌گرفت تقسیم در دنباله‌ی آیه چه معنایی دربر داشت که فرموده: ﴿مِنْ ذَكَرٍ أو أُنثىٰ﴾

۳۲۲۲ـ الفاظ جمع یا صیغه‌ای که علامت مذکر یا مؤنث دارد

الفاظ جمع یا صیغه‌هایی که علامت تذکیر[1] دارد؛ مانند «المسلمین» و «إفعلوا» که در آن ضمیرِ متصلِ جمعِ مذکر (واو) وجود دارد و کلماتی که علامت تأنیث دارد مانند « المسلمات» و «إفعلن». درباره‌ی این الفاظ و صیغه‌های جمع، گروهی از فقها بر این باورند که الفاظ یا صیغه‌های جمعی که برای مردان است، بر زنان دلالت ندارد مگر با دلیل و همچنین صیغه‌ها و الفاظی که به زنان مربوط است، شامل مردان نمی‌شود مگر با دلیل، و این قول مذهب شافعیه و جمهور حنفیه است.

حنابله و ظاهریه معتقدند که صیغه‌های جمعی که علامت مذکر دارند؛ شامل زنان هم می‌شود، مگر دلیلی بر عدم ورود زنان در این جمع وجود داشته باشد. همان‌طور که پیامبر ﷺ فرمود: «إسْتَوصُوا بِالنساءِ خَيراً»

خطاب «إسْتَوصُوا» به مردان است و شامل زنان نمی‌شود؛ زیرا زنان در این حدیث در جایگاه موصیٰ به، قرار گرفته‌اند.

گروه اوّل: یعنی قائلان به عدم ورود زنان در صیغه‌های جمع‌مذکر استدلال نموده‌اند به این‌که برای هر معنایی لفظی وجود دارد که با آن تعبیر می‌شود و خطاب زنان با «إفعلن» و مردان با «إفعلوا» است. و جمع‌مذکری که علامت تذکیر در آن وجود دارد، مانند «المسلمون» و جمع‌مؤنثی که علامت تأنیث در آن وجود دارد مانند «المسلمات» هر کدام از این جمع‌ها اختصاص به گروه معینی از زنان و مردان دارد و راهی برای قراردادن لفظ بر غیرمعنایی که برای آن وضع شده مگر با دلیل وجود ندارد. به همین سبب خداوند در قرآن وقتی که حکم را به هر دو گروه تعمیم می‌دهد، دو لفظ برای جمع‌مذکر و مؤنث به کار می‌برد آنجا که فرموده است: ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ﴾[2] و اگر این گونه صیغه‌های جمع‌مذکر، زنان را نیز دربر می‌گرفت؛ پس چرا «المسلمات» را بعد از «المسلمین» و «المؤمنات» را بعد از «المؤمنین» آورده است؟

گروه دوم: یعنی قائلان به ورود زنان در این گونه صیغه‌های جمع مذکر استدلال کرده‌اند به این‌که زنان و مردان وقتی که اجتماع نمایند و مورد خطاب قرار گیرند یا از آنها خبری داده شود، همانند خبردادن از مردان (ذکور) در حالت انفراد است و تفاوتی میان آنها وجود ندارد. این اسلوب و روش،

---

۱. تذکیر: مذکر بودن، تأنیث: مؤنث بودن.
۲. احزاب: ۳۵.

شایع و عام است و خداوند متعال فرموده است: ﴿قُلْنا اَهْبِطُوا مِنهَا جَمِیعاً﴾[۱]

این آیه خطاب به آدم علیه‌السلام و همسرش حواء و دشمن آنها شیطان است و دلالت می‌کند بر این که، برای خطاب به مردان به شکل خاص لفظ واحدی در زبان عربی غیر از لفظی که هر دو را دربرگیرد، وجود ندارد. مگر با توضیحی اضافی یا دلیلی که بیان نماید هدف از این جمع تنها ذکور هستند و شامل إناث نمی‌شود. این که خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ اَلْمُسْلِمِینَ وَ اَلْمُسْلِمَاتِ وَ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِنَاتِ﴾ در این آیه لفظ «المسلمات» و «المؤمنات» همراه با (المسلمین و المؤمنین) برای تأکید یا تکرار آمده است مانند سخن خداوند متعال وقتی که می‌فرمایند: ﴿قُلْ مَنْ کَانَ عَدُوّاً لِلّهِ وَ مَلاَئِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِیلَ وَ مِیکَالَ...﴾[۲] با وجود این که جبریل و میکاییل از ملائکه هستند امّا خداوند باز نام آنها را آورده است.

۳۲۲۳- برای من [زیدان] واضح است که تفاوت بین دو گروه اثری در این مسأله ندارد و احکام اسلامی در خطاب‌های شرعی با این گونه صیغه‌های جمع مذکر آمده شامل زنان هم می‌شود مگر دلیلی بر اختصاصِ این احکام به ذکور وجود داشته باشد و این همان چیزی است که، در این بحث برای ما اهمیت دارد و هر دو گروه در حصول این نتیجه متفقند و هیچ اختلافی با هم ندارند هرچند در راه رسیدن به آن اختلاف دارند و در واقع اختلاف آنها در مورد شمول لفظ جمع مذکر برای مؤنث است که گروه اوّل آن را منع نموده‌اند، مگر دلیلی بر این شمول و عمومیت وجود داشته باشد و گروه دوم بر این عقیده‌اند که جمع مذکر با توجه به اصل وضع لغوی، زنان را نیز دربر می‌گیرد. مگر دلیلی برای عدم ورود آنها در این جمع وجود داشته باشد.

دلیل قطعی بر عام‌بودن شریعت ارائه شد وگفتیم این عموم شامل زنان نیز می‌گردد؛ زیرا از مقتضیات عام‌بودن شریعت آن است که، زنان، چون شرط تکلیف دارند، مخاطب احکام باشند. پس اصل این است که خطاب‌های شارع با صیغه‌ی جمع زنان را نیز دربر می‌گیرد مگر دلیلی برای اختصاص به یکی از دو گروه داشته باشد. همچنین گروه اوّل تغلیب و جواز ورود در جمع مذکر برای زنان را وقتی که علتی بر آن وجود داشته باشد، منع ننموده‌اند.

«عسقلانی» در شرح حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم که فرموده است:

«اَلْمُسلِمُ مَن سَلِمَ اَلْمُسْلِمُونَ مِن لِسانِهِ وَیَدِهِ»

(مسلمان کسی است که، مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند.)

---

۱. بقره: ۳۸.

۲. فتح الباری به شرح صحیح البخاری، عسقلانی، ج ۱، صص ۵۵-۵۳. بقره: ۹۸.

ـ و بخاری آن را روایت نموده ـ به این مطلب اشاره کرده و گفته است: «ذکر جمع مذکر ـ *المسلمون* ـ در اینجا برای تغلیب است و شامل زنان مسلمان نیز می‌گردد.»[۱]

امام عینی در شرح این حدیث گفته است: از جمله پرسش‌ها این است که حکم زنان مسلمان در این مسأله با توجه به این که در این حدیث لفظ - المسلمون - با جمع مذکر آورده شده، چیست؟ فقها در پاسخ گفته‌اند: زنان در حکم این مسأله همان طوری که در سایر نصوص و خطاب‌ها وجود دارد، از جهت تغلیب وارد می‌شوند.»[۲] و این درواقع نشانه‌ی عمومیت شریعت است هرچند که عسقلانی و عینی آن را نیاورده باشند.

۳۲۲۴ ـ صیغه‌ی مفرد مذکر و میزان شمول آن برای زنان

مفرد مذکر معرَّف به «ال» تعریف - وقتی که نشان‌دهنده‌ی عهد نباشد- و مفرد معرَّف به اضافه، از صیغه‌ها و الفاظ عموم است و شامل زنان هم می‌شود و چون این صیغه در خطاب‌های شارع وارد شود، همه‌ی مکلّفان مرد و زن را در برمی‌گیرد و از نمونه‌های آن، این سخن پیامبر ﷺ است که فرموده: «لَا يُؤمِنُ أَحَدُكُم حَتَّى يُحِبَّ لِغَيرِهِ مَا يُحِبُّ لِنَفسِهِ»

(ایمان هیچ یک از شما کامل نمی‌شود مگر این که آنچه را برای خود می‌پسندد برای برادرش هم بپسندد.)

و نیز فرموده: «أَلْمُسْلِمُ مَن سَلِمَ اَلْمُسلِمُونَ مِن لِسانِهِ و يَدِهِ.»

۳۲۲۵ ـ بنا به آنچه گذشت، می‌توان گفت خطاب‌های شارع و احکام و نیز حقوق و واجباتی که به صیغه‌ی جمع مذکر یا مفرد مذکر همراه با «ال» تعریفِ مفیدِ عموم و یا به صیغه‌ی مفرد مذکر همراه با اضافه وارد شده‌اند، شامل زنان هم می‌شوند مگر این‌که دلیلی بر اختصاص آن حکم و یا خطاب به یکی از دو گروه وجود داشته باشد.

---

۱. همان.

۲. عمدة القاری شرح صحیح البخاری، عینی، ج ۱، ص ۱۳۳.

جستار هشتم

تنوّع حقوق و تکالیف و تفاوت آنها

۳۲۲۶ ـ تفاوت حقوق و تکالیف میان زنان و مردان

اصلِ تساوی زنان و مردان در حقوق و تکالیف، بدان معنا نیست که هیچ تفاوتی میان آنها وجود ندارد. زیرا احکام شرعی مبنی بر علت‌ها، معانی و صفت‌های مشخصی است که، همه یا برخی از آن، شرط این احکام می‌باشند. پس چنانچه مکلّفان، زنان و مردان، در شرایط احکام برابر باشند حتماً در احکام هم برابر خواهند بود و اگر در شرایط تفاوت داشته باشند حتماً در خود احکام و در مواردی از حقوق و واجبات که احکام آنها را اثبات می‌نمایند، نیز متفاوت خواهند بود.

شریعت اسلامی در بیان احکام خود همیشه با قانون تساوی و تفاوت هماهنگ است و درنتیجه دو چیز که شرط مشترک و برابر دارند در احکام نیز مساوی هستند و دو چیز که شرط متفاوت دارند احکام آنها نیز متفاوت است. و این شیوه‌ی استوار و محکم مساوات حقیقی بین مکلّفان را ایجاد می‌نماید و مقتضای عدل و سنت الهی در تشریع احکام است، همانطورکه مبیّن سنت خداوند در ثواب و عقاب نیز می‌باشد.

امام ابن قیم به قانون تساوی و تفاوت اشاره نموده و فرموده است: «نمونه‌های زیادی (که شما) از روش‌ترین دلایل عظمت و شکوه این شریعت و مطابقت آن با عقل سلیم و فطرت سالم ذکر کردید بین احکام این صور تفاوت قائل شده است. زیرا این احکام صفات مختلفی دارند که مستلزم تفاوت در احکام است و اگر در مورد آنها احکام یکسانی صادر می‌گردید سبب ایجاد پذیرش می‌شد و جدایی این دو صورت نیز مشکل می‌شد. و کسی می‌توانست بگوید که شریعت میان دو صورت مختلف را یکسان گرفته و شیئی را با یک شیء غیرمشابه خود از لحاظ حکم قرین ساخته است. در این صورت یا هیچ‌یک از آن صورت‌ها، به خاطر حکم از صورت دیگر متمایز نمی‌شد بلکه براساس معنایی متمایز می‌گشت که اختصاص آن صورت به آن حکم را واجب گردانده است. بر همین اساس دو صورت تنها در حالتی دو صورت حکم مشترک را پیدا می‌کردند که دارای معنی مشترکی باشند که مستلزم آن حکم باشد. از این رو افتراق آن دو صورت از لحاظ معنایی که مستلزم آن حکم شده است، زیانی در پی ندارد، همچنان که اشتراک

دو صورت مختلف در معنایی که مستلزم آن حکم شده است سودی در پی ندارد؛ زیرا آنچه در این اشتراک و افتراق (حکم) معتبر است، صرفاً معنایی است که به خاطر آن، احکام موردنظر چه از لحاظ وجود و چه از لحاظ عدم، تشریع شده است.

۳۲۲۷ـ بر پایه‌ی قانون تساوی و تفاوت ملاحظه می‌کنیم که شریعت اسلامی در واجبات و ایمان و عبادات مانند نماز، روزه، حج و زکات به سبب اشتراک آنها در شرط تکلیف و وجوب یعنی عقل و بلوغ مساوات قایل شده است. شریعت اسلامی معتقد به تساوی زن و مرد در حقوق است زمانی که در شرایط تحقق آن مساوی باشند و درنتیجه حق مالکیت برای زن همانند مرد ثابت می‌شود. زیرا شرط این حق، داشتن مال و اهلیت است و هر دوی این شرایط در زن همانند مرد وجود دارد. و در عین حال بین زن و مرد در برخی از حقوق، به سبب تمایز مبانی آنها تفاوت قایل شده است برای نمونه حق تعدد همسر برای مرد ثابت و برای زن گناه است؛ زیرا زن نمی‌تواند مانند مرد همزمان چند همسر داشته باشد. در زن مانعی وجود دارد که مرد این مانع را ندارد و آن، این که زن حامله می‌شود و درنتیجه تعدد همسر برای زن در آن واحد، منجر به اختلاط نطفه و نسب می‌گردد و این مسأله در تعدد زوجات برای مرد متصور نیست.

شریعت اسلامی در حقوق زن و مرد زمانی که در مبانی مساوی باشند قایل به مساوات است و وقتی که متفاوت باشند به تفاوت معتقد است.

۳۲۲۸ـ از نمونه‌های تفاوت در حقوق زن و مرد که تساوی میان آنها منجر به فساد می‌گردد و با قاعده‌ی «دَرءُ ٱلمَفاسِدِ أَولیٰ مِن جَلْبِ ٱلمَنافِعِ» تطابق می‌یابد، این است که مرد حق دارد بدون شرط همراه به مسافرت دور و نزدیک برود. درحالی که زن مشروط به دو شرط همراهی شوهر یا خویشاوند مَحْرِم می‌تواند به مسافرت طولانی که موجب قصر و جمع نماز باشد، برود. در سفر زن به حج نیز به این مسأله توجه شده و شرط توانایی برای وجوب حج تنها محدود به داشتن توشه، مرکب و امنیت راه نمی‌شود بلکه بستگی به وجود زوج یا مَحْرمی دارد که در این سفر او را همراهی نماید.

۳۲۲۸ـ گاهی اوقات علت تفاوت در برخورداری از حقی معین را در مقتضیات و تحقق هدفِ آن، می‌توان بررسی کرد. برای نمونه درباره‌ی حق حضانت، زن شایسته‌تر و تواناتر از مرد است و زن حق نگهداری از کودک خود را دارد و حق او مقدم بر حق پدر است زیرا مادر به سبب سرشت و طبیعت فطری‌اش قادرتر و صلاحیت‌دارتر برای انجام مقتضیات این حق است.

۳۲۳۰ ـ همچنین گاهی زن و مرد در امری واجب به علت تفاوت در توانایی انجام آن، با همدیگر تفاوت دارند مثلاً وقتی که جهاد فرض کفایی باشد بر مرد واجب و بر زن غیرواجب است مگر برای همه تبدیل به فرض عین شود. و [در غیر این صورت] امر به صورتی خواهد بود که بیان شد؛ زیرا قوت و قدرت جسمانی مرد به گونه‌ای سرشته شده است که او از زن برای انجام این کار مهم و واجب، تواناتر است. برخی معتقدند که جنگ، جهاد در راه خداست و شرط آن قدرت بر انجام جهاد است و قدرتی که بایسته‌ی جنگ است به طور معمول در مردان پیدا می‌شود لذا جنگ بر مردان واجب است. ولی در حالت بسیج عمومی بر زن نیز واجب می‌گردد و هرگاه به وجودش نیاز باشد، باید در جنگ شرکت و به نیازهای جنگی رزمندگان برای مداوای مجروحان و پختن غذا پاسخ دهد و درصورت نیاز نیز جنگ کند.

۳۲۳۱ ـ گاهی تفاوت زن و مرد در واجبِ معینی به توزیع واجبات باتوجه به مناسبت‌های طبیعی هر یک از آنها برمی‌گردد و عدالت و مصلحت برای هر دو تحقق می‌یابد. برای نمونه نفقه‌ی زن بر مرد واجب و توجه به کارهای منزل بر زن واجب شده است در توزیع این دو واجب تحقق عدالت و تناسب رعایت و ملاحظه شده است؛ زیرا مرد به طور معمول برای به دست‌آوردن روزی و نفقه نسبت به زنی که مشغول انجام کارهای خانه و تربیت فرزندان و... است، قدرت بیشتری دارد و البته زن در انجام این گونه اعمال نسبت به مرد تواناتر است.

۳۲۳۲ ـ تفاوت و تنوع در حقوق و واجبات باتوجه به تفاوت جایگاه مدنی

حقوق و تکالیف بین زن و مرد باتوجه به تفاوت جایگاه مدنی برای هر دوی آنها متفاوت و متنوع است. زن از این جهت که انسانی از فرزندان آدم و فردی از افراد جامعه است دارای حقوق و تکالیفی است. امّا به اعتبار اینکه همسر و مادر و دختر و خواهر است، حقوق و تکالیف اضافه‌ای هم با توجه به این اعتبارات دارد. مرد هم به جهت این که انسانی از فرزندان آدم و فردی از افراد جامعه است دارای حقوق و تکالیفی است و به اعتبار این که نقش شوهر و پدر و پسر را در خانواده ایفا می‌نماید، نیز حقوقی دارد.

۳۲۳۳ ـ شایان ذکر است که به طور کلی زن باتوجه به اعتباراتی که آورده شد، حقوقی بیشتر و تکالیف کمتری نسبت به مرد دارد. برای نمونه حق نفقه‌ی زن هرچند که خود ثروتمند باشد بر عهده‌ی شوهرش و پیش از ازدواج بر عهده‌ی پدر است. چنانچه شوهر فقیر باشد، زن مکلّف نیست، در پی کسب نفقه برود. درحالی که پسری فقیر که توانایی کسب و کار را دارد ملزم

به انجام کار و تأمین نفقه‌ی خود می‌شود و پدر موظف به پرداخت نفقه به او نمی‌گردد، آنگونه که نفقه‌ی دختر فقیرش می‌پردازد زیرا دختر مجبور به انجام کار نمی‌گردد.

توجّه و محبّت شرع در حق زن بیشتر از توجه و محبّتی است که در حق مرد نموده زیرا به آن سزاوارتر است. در حدیثی که ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند، آمده است: «پرسیدم: یا رسول‌الله ﷺ! چه کسی شایسته است که، در حق او نیکویی کنم؟

فرمود: مادرت گفتم: و بعد از آنچه کسی؟ فرمود: مادرت، گفتم: و بعد از آنچه کسی؟ فرمود: مادرت، گفتم: و بعد از آنچه کسی؟ فرمود: پدرت سپس، نزدیک‌تر و نزدیک‌تر[1] و...»

و درباره‌ی دختر فرموده است: دختر حق رعایت و مراقبتی [ویژه] دارد و در حدیثی شریف فرموده است:

«مَن إبتَلیٰ بِهذه البَنات بِشیءٍ فَأحسنَ إلیهِنَ کُن لَهُ سِتراً مِن ٱلنارِ»[2]

(هر کس صاحب دخترانی شد ـ متحمل مشکلات و هزینه‌های آنان شد ـ و با آنان به نیکی رفتار نماید، [آنان] برای او در برابر آتش جهنم سپری می‌شوند.)

از «ابو سعید خُدری» روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «مَن عَالَ ثَلاثَ بناتٍ أَو ثَلاثَ أَخواتٍ، أوأُختین أوبِنتین فأَدَبهُنَّ و احسَن إلَیهنّ وَ زَوَجَهُن فَلَهُ ٱلجَنة»[3]

(هر کس، سه دختر و یا سه خواهر یا دو خواهر و یا دو دختر را سرپرستی و تربیت کند و با آنها به نیکویی رفتار نماید و آنها را روانه‌ی خانه‌ی بخت [شوهر] نماید، بهشت از آن اوست.)

۱. به روایت: ابوداود و ترمذی، تیسیر الوصول إلی جامع الاصول، ابن الدیبع، ج ۱، ص ۴۶.
۲. به روایت بخاری، مسلم و ترمذی، همان، ص ۴۹. ۳. به روایت ابوداود و ترمذی، همان.

بخش دوم

حقوق زن مسلمانی که در دارالاسلام سکونت دارد

۳۲۳۴ ـ پیشگفتار

در این بخش به بیان حقوق زن مسلمان ساکن در دارالاسلام، از این جهت که جزو شهروندان آن با تابعیت اسلامی است، پرداخته شده است. یعنی حقوق او در خانواده‌ی مسلمان به عنوان همسر یا دختر یا مادر بررسی می‌شود و مراکز قانونی و خانوادگی –که زن در آن جای دارد، به یاری خدا– در بحث احکام خانواده‌ی مسلمان ذکر می‌شود.

۳۲۳۰ ـ روش بحث

انسان به سبب داشتن تابعیت به دولتی خالص حقوقی با تقسیم‌بندی‌های بسیار دارد که حقوق دانان بر پایه‌ی آن عمل می‌کنند. در این بخش به بیان تقسیمات این حقوق به خصوصی، عمومی و سیاسی می‌پردازیم. و بر اساس این تقسیم‌بندی از زن مسلمان ساکن در دارالاسلام سخن گفته می‌شود. در این بخش سه گفتار بیان شده است:

گفتار یکم: حقوق عمومی زن مسلمان

گفتار دوم: حقوق خصوصی زن مسلمان

گفتار سوم: حقوق سیاسی زن مسلمان

گفتار یکم

حقوق عمومی زن مسلمان

۳۲۳۶ـ حقوق عموی چیست؟

حقوق عمومی، همان حقوق ضروری انسان است، زیرا انسان زمانی که در جامعه و دولتی زندگی می‌کند از شهروندان آن به شمار می‌آید و بی‌نیازیش از این حقوق ممکن نیست. این حقوق برای پشتیبانی انسان از خود و حفاظت از آزادی و کرامت و انسانیتش مانند آزادی رفت‌وآمد، انتخاب مسکن و... وضع شده است.[۱]

۳۲۳۷ـ روش بحث

برای ترتیب و آسانی بررسی و کاوش، این حقوق به آزادی فردی، محل اقامت، اندیشه، عقیده، آموزش، کار و حق کفالت بر دولت هنگام ناتوانی و عجز ـ یعنی حق تأمین اجتماعی ـ تقسیم‌بندی می‌شود. پس این گفتار را به جستارهای زیر بخش‌بندی می‌نماییم:

جستار یکم: آزادی فردی

جستار دوم: آزادی انتخاب مسکن

جستار سوم: آزادی اندیشه و عقیده

جستار چهارم: آزادی آموزش

جستار پنجم: آزادی کار

جستار ششم: حق تأمین اجتماعی

---

۱. اصول قانون، دکتر عبدالرزاق سنهوری، ص ۲۶۸.

جستار یکم
آزادی فردی

۳۲۳۸ ـ آزادی فردی چیست؟

آزادی فردی آزادی انسان در رفت‌وآمد است به‌گونه‌ای که بر سلامت و کرامت خود یا هر نوع تجاوزی دیگر، ایمن و آسوده باشد. همچنین معنایش عدم اجازه‌ی بازداشت و زندانی‌کردن و مجازات ناحق او و آزادی اقامت، خروج و ورود، در دولتی است که در آن زندگی می‌کند.[۱]

۳۲۳۹ ـ آزادی فردی برای انسان ضروری است

خداوند متعال فرزندان آدم را تکریم نموده و فرموده است: ﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِىءادَمَ وَ حَمَلْناهُم فِى الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُم مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلى كَثيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِيلاً﴾[۲]

از جلوه‌ها و لوازم این تکریم بهره‌مندی انسان از آزادی فردی با معنایی است که بیان شد؛ زیرا این آزادی از حقوق عمومی‌ای است که خداوند به بندگانش ارزانی داشته و کسی حق گرفتن آن را ندارد. چون گرفتن آن سبب ازبین بردن انسانیتِ انسان [هتک حرمت] و تجاوز و ستمی بزرگ به او خواهد بود؛ زیرا بزرگ‌ترین بلاها که جامعه‌های انسانی به آن دچار می‌گردند، وجود حاکمانی ظالم است که با سلطه‌ی خود آزادی افراد را گرفته و آنها را خوار و ذلیل کرده‌اند و آنان همچون چارپایانی می‌شوند که صاحب دست‌رنج خود نیز نیستند.

۳۲۴۰ ـ در این جستار آزادی فردی یا به عبارتی دقیق‌تر مضامین این آزادی در دو قسمت بیان می‌شود:

یکم. پشتیبانی از فرد در برابر تجاوز

دوم: آزادی نقل مکان

---

۱. القانون الدولی الخاص، دکتر معزالدین عبدالله، ج ۱، ص ۲۷۸، الدیمقراطیة الاسلامیة، دکتر عثمان خلیل، ص ۴۴.

۲. اسراء: ۷۰.

یکم

پشتیبانی از فرد در برابر تجاوز

۳۲۴۱ ـ تجاوز ظلم است و ظلم حرام

تجاوز به دیگران ظلم محسوب می‌شود و در شریعت اسلام ظلم حرام است. به همین سبب اسلام پای‌بندی به عدم تجاوز را به همگان سفارش نموده است، خداوند در این باره فرموده است:

﴿... وَ لاَ تَعْتَدوا إنّ اللّهَ لا يُحِبّ اَلْمُعتَدينَ﴾[1]

(و تجاوز و تعدّی نکنید. زیرا خداوند تجاوزگران را دوست نمی‌دارد.)

در حدیث قدسی[2] ـ «ابوذر» رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ که ایشان از خداوند روایت می‌نماید ـ روایت شده است: «يا عِبادى إنِى حَرّمت اَلظُلْمَ عَلى نَفسى وَ جَعَلت بَينكم مُحرّما فَلا تَظَالمُوا...»

(ای بندگان من، من ظلم را بر خود حرام نموده‌ام و آن را نیز در میان شما حرام گردانیدم. پس به یکدیگر ظلم نکنید....)

شیخ‌الاسلام، ابن تیمیه، در شرح این حدیث گفته: «عدل در هر کاری و بر هر شخصی، امری واجب و ستم، حرام است. بنابراین مسلمان و کافر یا ظالم نباید ستم کنند. خداوند متعال [در حدیث قدسی] فرموده است: «وَ جَعَلْتُ بَينكم مُحرّما فَلا تَظالموا...» که همه‌ی بندگان را دربرمی‌گیرد تا هیچ کس به دیگری ظلم ننماید...»[3]

۳۲۴۲ ـ در حدیث شریفی که «دارمی» آن را روایت نموده، رسول خدا ﷺ فرمود: «إيّاكُم وَ الظُّلم، فَإنِ الظُّلمَ ظُلماتٌ يَومَ القيامةِ»[4]

(از ظلم دوری کنید؛ زیرا ظلم در روز قیامت موجب تاریکی است.)

---

۱. بقره: ۱۹۰.

۲. حدیث قدسی: پیامبر(ص) گاهی مواعظی را بر اصحاب خود به نقل از خداوند عزوجل ایراد می‌فرمودند منتها، نه وحی منزل بود که آن را قرآن بنامند و نه قول صریح پیامبر(ص) بود که حدیث عادی بنامند، بلکه پیامبر(ص) اصرار داشتند که با الفاظی آن را بیان فرمایند که آن را به خداوند نسبت دهند، تا به اصحاب بفماند که نقش وی در این عبارت، فقط نقش یک واسطه است؛ امّا از نظر بیان، با قرآن تفاوت آشکار داشت، هرچند که نفخه‌ای از عالم قدس و نوری از عالم غیب و هیبتی از خداوند ذوالجلال در آن دیده می‌شد. مترجم.

۳. فتاوی ابن تیمیه: فرج‌الله کردی، ج ۱، صص ۳۳۷-۳۳۶ و ۳۵۲-۳۵۱.

۴. سنن الدارمی، ج ۲، ص ۲۴۰.

و امام بخاری از ابن عمر ﷺ روایت نموده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«أَلْمُسْلِم مَن سَلِمِ اَلْمُسلِمُونَ مِن لِسانِهِ وَ يَدِهِ»

با توجه به مفاد حدیث مسلمانان زمانی در امان خواهند بود که، از تجاوز به آنها خودداری شود و آوردن کلمه‌ی «المسلمون» با صیغه‌ی جمع مذکر برای تغلیب است و زنان مسلمان نیز در این جمع وارد می‌شوند.[۱]

۳۲۴۳ ـ زندگی حق انسان است و قتل نفس از گناهان کبیره بشمار می‌آید

حق زندگی در اسلام برای زن و مرد محترم و محفوظ است و تجاوز به آنها و کشتنشان بدون سبب روا نیست و از گناهان کبیره به شمار می‌آید و خداوند فرموده است:

﴿وَ مَن يَقْتُل مؤمِناً مُتَعمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَّنَم خَالِداً فِيها وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَيه، وَ لَعَنَهُ و أَعَدَّلَهُ عَذاباً عَظيماً﴾[۲]

(و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد، (و از ایمان او با خبر بوده و تجاوزکارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر به شمار می‌آید و) کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و برای او عذاب بزرگی آماده می‌کند.)

در حدیث شریفی که امام بخاری و دیگران از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند، آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«إجْتَنِبوُا السَبعَ المُوبقاتِ، قَالُوا يَا رَسولَاللّه وَ مَا هُنَّ؟ قَال: الشِّركُ بِاللّه، وَ السِّحْر و قَتلالنـفس آلتى حَرَّماللّه إلاّ بِألحَق...»[۳]

(از جنایت‌های هفت‌گانه دوری کنید، پرسیدند: یا رسول‌الله، آنها کدام‌اند؟ فرمود: شرک به خدا و سحر و قتل نفس که خداوند آن را حرام نموده مگر به حق و...)

کلمه‌ی «نفس» در این حدیث دربرگیرنده‌ی مذکر و مؤنث، مسلمان و کافر معاهد[۴] ـ ذمی و مستأمن ـ می‌شود. در روایتی هم ـ بخاری و ترمذی ـ از پیامبر آورده‌اند:

---

۱. فتح الباری به شرح صحیح البخاری، عسقلانی، ج ۱، صص ۵۴-۵۳.

۲. نساء: ۹۳.

۳. التاج الجامع للأصول من احادیث الرسول، ج ۳، ص ۴.

۴. معاهد: کافری که با مسلمان پیمان دارد. ذمی: کسی که با یک صفت دائمی ـ ذمی بودن ـ در دارالاسلام با شرایی خاص سکنی گزیده است. مستأمن: کسی است که برای مدت مشخصی به وسیله‌ی عقد أمان در سرزمین اسلامی زندگی می‌کند. مترجم.

«مَن قَتَل نَفسَا مُعاهداً لَم یَرحْ رائِحَة اَلجَنة وَ إنّ رِیحَها لَیُوجَد مِن مسیرةِ أربعینَ عاماً»[۱]

(هر کسی انسان معاهدی را بکشد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد، در حالی که بوی بهشت از مسافت ۴۰ سال [راه] به مشام می‌رسد.)

۳۲۴۴ـ زنده به گور کردن دختران از کارهای دوران جاهلیت است

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ إذَا الْمَوْءُدَةُ سُئِلَتْ * بِأيِّ ذَنْبٍ قُتِلَت﴾[۲]

(و هنگامی که از دختر زنده به گور پرسیده می‌شود * به سبب کدامین گناه کشته شده است؟)

«المؤودة» یعنی دختری که زنده به گور می‌شود. عرب‌ها دخترانشان را زنده به گور می‌کردند مبادا ننگ و عاری دامن گیرشان شود. عده‌ای هم گفته‌اند: به علت ترس از فقر بوده است. البته، شاید درباره‌ی عده‌ای درست بوده باشد. عرب‌ها بدین سبب از دختران متنفر و آنها را به شیوه‌ای فجیع و دردناک یعنی زنده به گورکردن می‌کشتند [باتوجه به این دو آیه] در روز قیامت از آن دختر زنده به گور شده پرسش می‌شود که به چه سببی کشته شده است؟ و در واقع این نوع سؤال تهدید شدیدی برای قاتل در بر دارد؛ زیرا وقتی که از ستمدیده‌ای پرسش شود، پس وای به حال ستمگر[۳]. بنابراین در شرع اسلام زنده به گورکردن دختران در هیچ حالتی روا نیست و حرام است.

۳۲۴۵ـ کشتن انسانی به ناحق، مانند کشتن همه‌ی مردم است

خداوند متعال فرمود: ﴿مِنْ أجْلِ ذَلِكَ كَتَبنا عَلیٰ بَنیٓ إسْرائیل أنَّه مَنْ قَتَل نَفْساً بِغَیرِ نَفْسٍ أوفَسَادٍ فی الارضِ فَكأنَّما قَتَل الناسَ جَمیعاً وَ مَنْ أحیاهاَ فَكأنَّمَا أحْیاالنَّاسَ جَمیعاً﴾[۴]

(به همین جهت بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم (متجاوز کشته شود. چرا که) هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همه‌ی انسان‌ها راکشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، گویی همه‌ی مردم را زنده کرده است.)

در تفسیر این آیه آمده است هدف از تشبیه‌نمودن قتل یک فرد به همه‌ی مردم، زیاده‌روی در شدت و بزرگی عمل قتل عمد عدوانی است. پس همان‌طوری که کشتن همه‌ی مردم عملی بسیار عظیم به شمار می‌آید، قتل یک فرد نیز می‌بایست عظیم و شدید باشد زیرا کسی که

---

۱. همان، ص ۳.
۲. تکویر : ۹ـ۸.
۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷۷، تفسیر الالوسی، ج ۳۰، ص ۵۲.
۴. مائده.۳۲.

انسانی را به ناحق بکشد، می‌تواند هر انسانی را که باب میلش نباشد از بین ببرد و به همین علت، قتل یک نفر مانند قتل همه‌ی مردم است.[۱]

۳۲۴۶ ـ تشریع قصاص برای پشتیبانی از حق زندگی مردم

شریعت اسلامی حق زندگی را برای هر فردی در جامعه‌ی اسلامی مقرر داشته و حُرمت قتل عمد عدوانی و بزه‌کاربودن قاتل و جزای اخروی را تثبیت نموده است. من [زیدان] معتقدم به دلیل تمامی این مسائل، شریعت، قصاص را در دنیا برای قاتل عمد عدوانی قرار داده تا سبب بازدارندگی و تنبیه کسانی شود که برای قتل انسان‌های بی‌گناه وسوسه می‌شوند تا از آن عمل خودداری نموده و زندگی خود و کسی را که کمر همت به قتلش گماشته‌اند. در امان بماند. و اگر مرتکب این جرم شد، باید قصاص شود. زیرا اجرای حکم قصاص دیگران را از ارتکاب قتل بازداشته و زندگی سایرین نیز در امان خواهد بود و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَكُم فِي ٱلقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي ٱلألبابِ لَعَلَّكُم تَتَّقونَ﴾[۲]

(ای صاحبان خرد، برای شما در قصاص حیات و زندگی‌است (بنابر مصلحت و حکمتی که در آن، و دقائق و نکاتی که در همه‌ی احکام است. این است که قانون قصاص را برای شما وضع کردیم تا از تجاوز و خونریزی بپرهیزید.) باشد که تقوا پیشه کنید.)

و قصاص همان‌گونه که آشکار است در قتل مرد و زن اجرا می‌شود.

۳۲۴۷ ـ تجاوز بر اعضا و جوارح

مجروح نمودن یا قطعِ عضو اشخاص در شرع اسلام حرام است. به همین سبب شریعت اسلام در این گونه تجاوزها اگر عمدی باشد، در صورت تحقق شروط، قصاص را قرار داده و در غیر این صورت باید دیه پرداخت شود؛ زیرا تشریع قصاص سبب بازداشتن متجاوزی می‌گردد که اندیشه‌ی جراحت یا قطع عضو دیگران را در سر می‌پروراند.

۳۲۴۸ ـ دفع تجاوز واجب است

در شریعت اسلام تنها این‌که مسلمانی بر دیگری تجاوز ننماید کافی نیست بلکه باید متجاوز را از تجاوز منع نموده و کسی را که مورد سوءِقصد قرار گرفته یاری نمایند؛ زیرا تجاوز

۱. تفسیر الرازی، ج ۱۱، ص ۲۱۳.
۲. بقره:۱۷۹.

[به دیگران] ستم، و ستم ناپسند و حرام است و جلوگیری از انجام کار ناپسند واجب می‌باشد.
در روایتی از «انس بن مالک» در صحیح بخاری از پیامبر آمده است که فرمود:
«أُنصُر أَخاکَ ظالِماً أَو مَظلُوماً»

«برادرت را چه ستمگر و چه ستمدیده، یاری نما.»

[اصحاب] پرسیدند: یا رسول‌الله؛ ما شخص ستمدیده را یاری می‌نماییم ولی ستمگر را چگونه یاری دهیم؟ فرمود: «فرادست او قرار بگیرید.» یعنی عملاً او را از ستم بازدارید. چنانچه سخن، او را کفایت نکند. پیامبر ﷺ فرادست او قرار گرفتن را بیان نموده تا گویای به‌کاربردن نیرو و تسلط باشد.[1]

بخاری از ابن عمر (رضي‌الله عنهما) روایت کرده که، پیامبر ﷺ فرمود:
«أَلْمُسلِمُ أَخُو ٱلْمُسلِم لاَ یَظْلِمهُ وَ لا یُسلِمهُ»

(مسلمان برادر مسلمان است. نه به او ستم می‌نماید و نه او را رها می‌کند تا به او ستم شود.)

«لا یُسْلِمه» یعنی: او را در دست کسانی که اذیتش می‌کنند یا میان چیزهایی که او را آزار می‌دهند، رها نمی‌کند. بلکه او را یاری می‌دهد و مانع هر گونه آزار و اذیتی به او می‌شود و این عمل از ترک ستم و تجاوز خاص‌تر است.[2]

۳۲۴۹ ـ تجاوز به آزادی فردی جایز نیست

کشتن انسان، به ناحق و شکنجه‌ی او و زندانی نمودنش به ناحق، گونه‌ای از تجاوز به آزادی فردی محسوب می‌شود و تنها بر اساس تهمت‌های کاذب روا نیست که شکنجه و زندانی گردد؛ زیرا در شریعت اسلام اصل بزرگ «أَلْأَصْلُ بَراءةُ الذِمة»[3] وجود دارد و روی‌گردانی از آن جایز نیست. و چنانچه اصل بر این گذاشته شود که فرد متهم است مگر اینکه برائتش ثابت شود اصلی باطل است حاکمان خودکامه و ستمگر آن را وضع می‌نمایند و در دین اسلام جایز نیست.

۳۲۵۰ ـ بنا به آنچه که گفته شد در جامعه‌ی اسلامی هیچ انسان بی‌گناهی اعم از مرد و زن، مسلمان و غیرمسلمان بی آنکه جرمش اثبات شده باشد، نباید با سلب آزادی و به زندان رفتن مورد تعرض قرار گیرد و چون حکومت به شیوه‌ی معمول با نیروهای پلیس و لشکری خود به

---

۱. فتح الباری به شرح صحیح البخاری، عسقلانی، ج ۵، ص ۹۸.
۲. همان، ص ۹۷.
۳. ألاصل: براءةُ الذِّمه: یعنی اصل بر این است که شخص بی‌گناه است و ذمه‌ی او بری می‌باشد مگر اتهام او ثابت گردد. مترجم.

انجام این فرمان می‌پردازد، بر حکومت اسلامی و در رأس آن خلیفه یا امام و سلطان لازم است که از آن‌چه در دولت می‌گذرد آگاه باشد و بر آن مراقبت نماید و نیروهایش را از ارتکاب این گونه تجاوزهای شرم‌آور بر آزادی‌های افراد برحذر دارد و اگر به چنین اعمالی می‌پردازند، آنها را مجازات نماید. چون شریعت اسلام، حق امنیت و سلامت در زندگی و آزادی هر انسانی را مقرر داشته است و حمایت [خود] را از این حق نشان داده و متولیان امور را به رعایت آن ملزم ساخته است؛ و فراهم نمودن آن برای مردم و حمایت از آنچه شریعت بیان کرده، خود به منزله‌ی حمایت [از این حق] است.

۳۲۵۱ ـ شکنجه و آزار متهمان و زندانیان

گاهی بازداشت و به زندان رفتن ناحق همراه با مواردی مثل شکنجه و شلاق و داغ‌کردن و... انجام می‌گیرد. و از آن‌جا که این تجاوز، به طور معمول از کارمندان دولت صادر می‌گردد. خلیفه یا سلطان مسؤولیت پاسخگوئی به این تجاوزات را برعهده دارد. زیرا توجه به امور شهروندان و نظارت بر کار نمایندگان و کارمندان دولت بر او واجب است. چون آنها جز با هماهنگی رؤسای خود و یا ضعف نظارت مرتکب چنین جرائمی نمی‌شوند و مسؤولیت اصلی به عهده‌ی سلطان خواهد بود تا نه کارمندان و نه شهروندانش مرتکب چنین ستمی نشوند. به همین سبب «امام ابویوسف» در همه‌ی موعظه‌های خود هارون الرشید را مورد خطاب قرار داده است؛ زیرا هارون را مسؤول رویدادهای دولت اسلامی‌ای که خود ریاست آن را پذیرفته، می‌دانست. بنابراین امام ابویوسف می‌فرماید:

«هر روز همه‌ی کارگزارانت را درباره‌ی رسیدگی به کار زندانیان فرمان ده و هر کسی را که نیاز دارد تأدیب کنید و آزاد گردانید و هر کسی هم که مشکلی نداشته، او را آزاد کنید. و به کارگزارانت بگو که در تنبیه زیاده‌روی ننمایند و از حد مجاز تجاوز نکنند. زیرا شنیده‌ام آنان متهم را سیصد و دویست و بیشتر و یا کمتر شلاق می‌زنند و این روا نیست؛ زیرا مؤمن مورد حمایت قانون است مگر کسی که مرتکب فساد یا قذف یا شراب خواری و یا تعزیر شده و حدّی [شرعی] درباره‌ی آن اجرا نشده باشد. و نیز خبر رسیده که کارگزاران شما به سبب هیچ کدام از امور یادشده مردم را نمی‌زنند!!! در حالی که رسول خدا ﷺ از زدن نمازگزاران نهی کرده و معنای این روایت از نظر ما این است که یعنی از زدن آنان بدون وجوب استحقاق حدّ نهی نموده است ـ والله اعلم ـ و آنچه والیان شما انجام می‌دهند هیچ کدام حکم شرع و اجرای حدود نیست و این گونه شکنجه‌ها بر گناهکار صغیره و کبیره واجب نیست. و هر کدام از زندانیان که جرمی مرتکب شده‌اند قصاص، اجرای حد و یا تعزیر واجب است که بر او اجرا گردد...»[۱]

---

۱. کتاب الخراج، امام ابو یوسف، ص ۱۵۱.

۳۲۵۲ ـ آنچه از نامه ابویوسف به خلیفه برداشت می‌شود

از نامه ابویوسف به خلیفه، هارون‌الرشید، درباره‌ی زندانیان و متهمان به ارتکاب جرائم و و به طور کلی چگونگی تعامل با آنها چند مسأله‌ی مهم برداشت می‌شود که توجه به آنها بر کارگزاران در هر زمان و مکانی واجب است؛ زیرا در آن تضمینی مستحکم برای رعایت حقوق شهروندان و آزادی‌های فردی آنها وجود دارد ازجمله:

۱ ـ ضرورت وجوب بررسی احوال زندانیان در هر روز برای آگاهی از اوضاع آنان و چگونگی رفتار با آنها.

۲ ـ زیاده‌روی در تنبیه جایز نیست؛ زیرا تأدیب عقوبتی تعزیری است که باید متناسب با جرم باشد.

۳ ـ شلاق‌زدن کسی که جرمش ثابت نشده است، جایز نیست؛ زیرا متهم تا محکومیت وی ثابت نشود، بریء است، چون اصل بر برائت ذمه است.

۴ ـ شلاق‌زدن گناهکار جایز نیست مگر این‌که شلاق‌زدن حدّ شرعی عملِ بد او باشد. مانند قاذف، زانی و شارب خمر و چنانچه گناه فرد مستوجب شلاق نباشد مانند قتل عمد یا خطا، شلاق زدن جایز نیست زیرا شلاق‌زدن زیادت بر عقوبت است و این عمل جایز نیست.

۳۲۵۳ ـ تحقیر مسلمانان و تجاوز به کرامت آنها

خداوند فرزندان آدم را تکریم نموده است و در این باره می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي ءَادَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ ٱلطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾[1]

تجاوز به کرامت انسان و تحقیر او حفظ کند جایز نیست. شأن و منزلت مرد و زن مسلمان حال که خداوند نعمت هدایت به اسلام را بر آنان ارزانی داشته، می‌طلبد که، خود را مصون دارند و از کسی که آنان را به سوی ذلّت و خواری سوق می‌دهد، استقبال ننماید. زیرا همان‌طور که خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾[2]

(عزت و قدرت از آن خدا و فرستاده‌ی او و مؤمنان است.)

و در روایتی هم آمده است: «لاَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَن يَذِلَّ نَفْسَهُ»

(مسلمان نباید خود را خوار نماید.)

---

۱. اسراء: ۷۰. ۲. منافقون: ۸.

در دولت اسلامیِ خدمتگزار جایز نیست که حاکمان و کارمندانش، شهروندان مسلمان را تحقیر نمایند و با به کارگیری نیروهای خود از آنها سوءِاستفاده نموده و به آنها دست‌درازی کرده و یا دشنام دهند و هر آنچه کرامت‌شان را لگدمال کند، به کار برند. به همین سبب خلفای راشدین این فرمان را رعایت می‌نمودند و به کارمندان دولت‌شان دستور می‌دادند که مرتکب این اعمال نشوند و امام عادل عمربن خطاب رضی الله عنه به کارمندانش می‌گفت: «مسلمانان را شلاق نزنید زیرا با این کار آنها را خوار و ذلیل می‌نمایید.» ایشان کارمندانش را به شرکت در مراسم حج فرمان داد و زمانی که همه جمع شدند، در میان کارمندانش سخنرانی نمود و فرمود: «ای مردم، من کارگزارانم را به سوی شما نفرستادم تا از اموال شما [به ناحق] برخوردار شوند، آنها را فرستادم تا میان شما رفع خصومت نموده و فیء و دارایی‌تان را میان شما تقسیم نمایند، پس هر کس عملی غیر از این بر او انجام گرفته است به پا خیزد و اقامه‌ی دعوی کند.»[۱]

۳۲۵۴ ـ عزت و احترام نسبت به زن و عدم تحقیر او، سزاوارتر است

از آنجایی که تجاوز به کرامت انسان مسلمان و بدرفتاری با او در اسلام حرام است، این حرمت نسبت به زن مسلمان بیشتر است. زیرا پیامبر ﷺ به نیک‌رفتاری با زن مسلمان سفارش نموده و فرموده: «إِستَوصُوا بِالنِساء خَیراً»

(درباره‌ی زنان یکدیگر را به نیکی سفارش کنید.)

و «رِفقاً بِالقَوا ریر»

(با زنان به نرمی و مدارا (به سان شیشه) رفتار نمایید.)

و «قَوارير» در این حدیث یعنی: «النساء». پس تعدی بر کرامت زن و بدرفتاری با او و یا گفتن کلمات زشت و رکیک با توصیه‌های پیامبر ﷺ هماهنگی ندارد. افزون بر آن زن خود از لطافت احساس، عواطف و ساختار روحی و جسمی تکوین یافته برخوردار است و بر مبنای آن سرشته شده و به همین سبب پیامبر ﷺ زنان را به «قوارير» یعنی: جسم هلالی شکننده توصیف نموده است.

زن در دفع تجاوز و رویارویی با متجاوز از مرد ناتوان‌تر است. بنابراین از جوانمردی و مردانگی به دور است که کارمندان دولت دست و پنجه‌ی آهنین‌شان را در برابر زن به نمایش بگذارند یا این‌که سخنان زشت و ناپسند به او بگویند.

---

۱. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۹۳.

۳۲۵۵ ـ اهل ذمه در دارالاسلام از آزادی فردی برخوردارند

زنان و مردان ذمی در دارالاسلام آزادی فردی ـ با مضامین و معانی‌ای که بیان شد ـ دارند. شریعت اسلامی این آزادی را برای آنها ایجاد نموده و در فقه اسلامی نوشته شده است: «لَهم مَالَنا وَ عَلَیهِم مَا عَلینا». یعنی در حقوق و تکالیف با ما یکسانند و حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید:

(آنها جزیه را پرداخت می‌نمایند تا اموال‌شان مانند اموال ما و دیه‌های‌شان همچون دیه‌های ما شود.)[1]

و در حدیث شریفی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است: «مَن آذی ذِمیاً فأَنا خَصْمُه وَ مَن کُنتُ خَصْمُه، خَصَمْتُهُ یَومَ‌ألقیامةِ».[2]

(هرکس، شخصی ذمی را بیازارد، من دشمن او هستم و هرکس من دشمن او باشم، روز قیامت نیز با او دشمنی خواهم نمود.)

ازجمله سخنان فقها درباره‌ی اهل ذمه و برخورداری آنها از آزادی فردی سخن قرافی فقیه است که می‌فرماید: «پیمان ذمه تکالیفی بر ما به نفع آنها واجب می‌گرداند؛ زیرا [با پیمان ذمه] در پناه ما و تحت مراقبت و حفاظت ما و ذمه‌ی خداوند متعال و رسول او و دین اسلام هستند و هرکس به آنها تجاوز نماید، هرچند با حرفی زشت و یا غیبت درباره‌ی ناموس یکی از آنها باشد یا هرگونه آزاری به آنان برساند و یا در این اعمال همکاری نماید، عهد خداوند و رسول او و دین اسلام را ضایع و تباه نموده است. قرافی پیش از سخن خود حدیثی را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که می‌فرماید: «إستَوصُوا بِأَهلِ الذِّمة خَیراً»[3]

۱. بدائع الصنائع، کاسانی، ج ۷، ص ۱۱۶. المغنی، ج ۸، ص ۴۴۵.
۲. الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۴۷۳.
۳. الفروق، قرافی، ج ۳، ص ۱۷.

دوّم
آزادی مسافرت

۳۲۵۶ ـ آزادی مسافرت چیست؟

آزادی تغییر مکان یعنی آزادی در رفت و آمد و مسافرت در سرزمین اسلامی‌ای که شخص در آن زندگی می‌کند و آزادی خروج و ورود به آن هر گاه که بخواهد بی‌آنکه ممانعتی برایش به وجود آید.

۳۲۵۷ ـ شریعت اسلامی و آزادی مسافرت

شریعت اسلامی آزادی نقل مکان را به انسان مسلمان داده و آن را ازجمله‌ی حقوق وی قرار داده است، حتی شماری از گونه‌های این آزادی را جزو نیازهای تکلیف عملی او قرار داده است. بنابراین می‌توان گفت: تغییر مکان یا حق مسلمان است یا تکلیف او. آنچه که حق اوست گاهی حکم اباحه یا مندوب را داراست و آنچه که در زمره‌ی احکام تکلیفی او قرار می‌گیرد؛ انجام‌دادن آن، چون دیگر واجبات لازم و ضروری است. حال این سؤال مطرح می‌شود که چه نوع نقل مکانی حق انسان مسلمان است؟ و کدام نوع آن واجب است؟ این مسأله‌ای است که، ما در زیر، آن را بیان کرده‌ایم.

۳۲۵۸ ـ که حق انسان است

همچنان که گفته شد گونه‌ای مسافرت وجود دارد که، حق انسان مسلمان و حکم آن اباحه و مندوب است و ما چند نمونه را در این زمینه آورده‌ایم.

۳۲۵۹ ـ یکم: مسافرت مباح

از نمونه‌های نقل مکان رفتن، از جایی به جای دیگر به قصد تجارت است. خداوند متعال نیز می‌فرماید: ﴿فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الأرضِ﴾[1]

(آنگاه که نماز خوانده شد، در زمین پراکنده گردید.)

---

۱. جمعه: ۱۰.

امام قرطبی در تفسیر این آیه گفته است: این کار امری مباح است همان‌طور که خداوند فرموده است: ﴿وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾ یعنی هرگاه از نماز فارغ شدید در روی زمین برای تجارت و رفع نیازهای‌تان پراکنده شوید.[۱]

و خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلذی جَعَلَ لَکُم ٱلارضَ ذَلُولاً فَٱمشُواْ فِی مَناکِبِهَا وَ کُلُوا مِن رِزقِهِ وَ إِلیهِ ٱلنُّشُورُ﴾[۲]

(او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید. زنده‌شدن دوباره در دست اوست.)

قرطبی گفته است: «امر به گشتن در اطراف زمین و گوشه و کناره‌های آن یعنی این کار مباح است.»[۳] در تفسیر ابن کثیر درباره‌ی این فرموده‌ی خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿فَٱمشوا فِی مَناکِبِها﴾ آمده است که به هر نقطه و گوشه‌ای از زمین که خواستید، مسافرت کنید و برای انواع کسب و تجارت در منطقه‌های مختلف آن رفت و آمد نمایید.[۴]

۳۲۶۰ـ دوم: مسافرت مستحب

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذا قُضِیتِ ٱلصَلاةُ فَٱنتَشِروا فِی ٱلارضِ وَ ٱبتَغُوا مِن فَضْلِ اللّهِ﴾[۵]

(آنگاه که نماز خوانده شد. در زمین پراکنده گردیده و به دنبال رزق و روزی خدا بروید.)

ابن عباس درباره‌ی این فرموده‌ی خداوند متعال ﴿وَ ٱبتَغُوا مِن فَضْلِ اللّهِ﴾ گفته است: کارهایی همچون عیادت بیماران و حضور در تشییع جنازه و زیارت برادر دینی به سبب لذت دنیوی نیست.»[۶] و آشکار است که اینها ازجمله اموری است که، شرع مسلمانان را به انجام آن فرمان داده است. رفتن از جایی به جای دیگر برای انجام کارهای مستحب هم مستحب است. زیرا وسیله‌ی رسیدن به مستحب هم مستحب می‌باشد.

۳۲۶۱ـ خداوند متعال فرموده است: ﴿وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِی کُلِّ أُمةٍ رَسُولاً أَن اَعبُدُوا اللّهَ وَ اَجْتَنِبُوا اَلطاغُوتَ، فَمِنهُم مَن هَدَیاللّهُ وَ مِنهُم مَن حَقَّت عَلَیهِ اَلضَّلالَةُ فَسِیرُوا فِی اَلأرضِ فَانظُرُوا کَیفَ کَانَ عَاقِبَةُ اَلمُکَذِبینَ﴾[۷]

---

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۲۰۸، مائده: ۲.
۲. ملک: ۱۵.
۳. تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۲۱۵.
۴. تفسیر ابن کثیر، ج ۴ ص ۳۹۷.
۵. جمعه: ۱۰.
۶. تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۱۰۹.
۷. نحل: ۳۶.

(ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم، (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید. خداوند گروهی از مردمان را هدایت داد و گروهی از ایشان گمراهی بر آنان واجب گردید. پس در زمین گردش کنید و بنگرید و ببینید که سرانجام کار کسانی که (آیات خدا را) تکذیب کرده‌اند؛ به کجا کشیده است.)

در تفسیر آیه‌ی ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾ گفته شده است: «در زمین گردش کنید تا پند گیرید که چگونه سرانجام دروغ‌گویان به ویرانی و عذاب و تباهی انجامیده است.»[1] و واضح است که سرنوشت دروغ‌گویان با نگریستن به سرزمین‌شان مایه‌ی پندآموزی است و سبب حفظ ایمان و شناخت مؤمنان می‌گردد و نیز ایمان به این‌که آنچه درگذشته بر دروغ‌گویان نازل شده، در حال و آینده نیز نازل خواهد شد. و این در شرع، امری مستحب است و برای این کار باید از جایی به جای دیگر سفر کرد. زیرا این سفر خود وسیله‌ی رسیدن به امری مستحب که همان پند گرفتن از سرنوشت دروغ‌گویان است، می‌باشد.

۳۲۶۲ ـ خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الارضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجرِمِينَ﴾[2]

(ای پیغمبر! بگو در زمین بگردید (و آثار گذشتگان و عجایب و غرایب جهان را ببینید) و بنگرید که سرانجام کار گناه‌کاران به کجا کشیده و پایان ایشان چه شده است.)

امر به سفر در روی زمین به هدف پند گرفتن از سرانجامِ سرنوشت گناهکاران و دروغ‌گویان و رسیدن مؤمن به این‌که وعده‌ی خداوند حق است و سرنوشتی که گناهکاران به آن دچار گشته‌اند امثال آنها را نیز در حال و آینده دربر خواهد گرفت، می‌باشد. می‌گویم [زیدان] گردش در روی زمین برای رسیدن به آن‌چه که ما یادآوری کردیم، بی‌شک از لحاظ شرعی مندوب و مستحب است و سفر وسیله‌ای است که ـ عبرت آموزی می‌شود بنابراین مندوب است. منظور از مجرمان در این آیه کافران هستند و کفر به لفظ اجرام تعبیر شده تا در جان‌های مردم ترس از جرم و گناه را برانگیزاند تا آنها به سرنوشت مجرمان دچار نشوند.[3]

۳۲۶۳ ـ مسافرت‌هایی که بر انسان مسلمان واجب است

مسافرت‌هایی که بر انسان مسلمان واجب است ـ گرچه صِرف حق او نیست که در انجام یا ترک آن مجاز باشد ـ عبارتند از:

---

۱. تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۱۰۴.
۲. نمل: ۶۹.
۳. تفسیر الکشاف، ج ۳، ص ۳۸۱.

۱. مسافرت به مکه‌ی مکرمه برای ادای فریضه‌ی حج (در صورت توانایی).
۲. رفتن به مکان ادای نماز جمعه.
۳. رفتن به میدان جنگ برای انجام فریضه‌ی جهاد که از واجبات دینی است.

۳۲۶۴ ـ آیا زن از آزادی مسافرت دارد؟

مسافرتی همانند رفتن از محلی به محل دیگر در داخل شهر برای تجارت یا عیادت مریض که مستلزم سفر نیست و اسم مسافر هم بر آن صدق نمی‌کند به شرط داشتن اجازه‌ی شوهر برای زن، مندوب است اگر تزدواج کرده باشد. در غیر این صورت با اجازه‌ی ولی ـ پدر ـ جایز است.

۳۲۶۵ ـ اگر بر رفت‌وآمد بتوان اسم مسافرت اطلاق نمود به گونه‌ای که نماز مسافر در آن قصر گردد، برای اباحه‌ی چنین مسافرتی زن باید همراه شوهر یا مَحْرمی همانند پدرش باشد. این چیزی است که احادیث پیامبر ﷺ به آن اشاره نموده‌اند. بعضی از احادیث، سفر را به مدت دو روز یا سه روز و یا یک روز مقید نموده‌اند و تعدادی از احادیث نیز قایل به محدود کردن شمار روز نیستند، در این‌جا برخی از این احادیث و مطالبی را که از آنها استخراج می‌شود، آورده‌ایم.

۳۲۶۶ ـ احادیث سفر زن

الف) امام بخاری در صحیح خود از ابوسعید خُدری روایت کرده است که، پیامبر ﷺ فرمودند:

«.. لاتُسافِر إمراةٌ مسيرةَ يَومين لَيس مَعَها زَوجُها أَو ذُو محرمٍ»[۱]

(.. زنی که شوهر یا محرمش همراه او نباشد، مسافرتی را که مدت آن دو روز باشد، انجام ندهد.)

ب) امام ترمذی در «جامع‌السنن» خود از ابو هریره نقل کرده است که، پیامبر ﷺ فرمود:

«لاَ تُسافر إمراةٌ مسيرةَ يومٍ و ليلةٍ إلاّمَعَ ذي مَحْرَمٍ»[۲]

(زن راه یک شبانه روز را نپیماید مگر این‌که محرمی همراه او باشد.)

ج) ترمذی در «جامع» خود از ابوسعید خُدری روایت کرده است که، پیامبر ﷺ فرمودند:

«لاَ يَحِلُّ لِامرأةٍ تُؤمِنُ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ أَن تُسَافِرَ سَفراً يَكون ثَلاثَة ايامٍ فَصَاعَداً إلاّ وَ مَعَها أَبوها أَو أخوها أوزَوْجُها أوإبْنُها أوْذومَحْرَمٍ مِنْها»[۳]

---

۱. فتح الباری به شرح صحیح البخاری، ج ۴، ص ۷۳.
۲. جامع الترمذی، ج ۴، ص ۳۳۲.
۳. همان، ص ۳۳۱.

(برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، روا نیست به سفری برود که سه روز یا بیشتر به طول بینجامد مگر این‌که پدر یا برادر یا شوهر یا پسر یا یکی از این محارم همراه او باشد.)

د) امام بخاری در صحیح خود از ابن‌عباس آورده است که پیامبر ﷺ فرمودند:

«لاَ تُسافِرِ الْمراةُ إلاّمَعَ ذِی مَحْرمٍ، وَ لاَ یَدخُل عَلیها رَجلٌ إلا وَ مَعَها ذُو مَحْرَمٍ...»[۱]

(زن به مسافرت نرود مگر این‌که محرمی همراه او باشد و هیچ مردی حق رفتن پیش آن زن را ندارد مگر این‌که محرمش در آن‌جا باشد.)

۳۲۶۷ـ جمع‌بندی احادیث سفر زن

امام ابن‌حجر عسقلانی گفته است: «اکثر علما در این‌باره به سبب اختلاف در قیدها به احادیث مطلق بدون قید عمل نموده‌اند. و امام نووی فرموده است: «هدف از محدودیت، ظاهر آن نیست بلکه هر چه نام سفر دارد زن از آن نهی شده؛ مگر محرمی همراه او باشد. محدودیت برای امری واقعی است که نمی‌توان مفهوم مخالف[۲] آن را انجام داد.» ابن‌منیر گفته است: «به سبب وجود سؤال‌کنندگان در جاهای گوناگون؛ اختلاف پیش آمده است.»[۳]

برترین دیدگاه، چنین است: رفتن زن از جایی به جای دیگر ـ اگر بتوان نام سفر بر آن گذاشت ـ چه کوتاه چه طولانی، به قصر نماز بینجامد یا نه، زن از انجام آن مگر همراه شوهر یا مَحرمی نهی شده است. چون ضابطه و شرط سفر مباح این است که همراه شوهر یا محرمی باشد تا آن سفر مباح شود و از نظر عرف نیز بتوان نام سفر بر آن گذاشت؛ یعنی در عرف مردم، نام سفر بر آن صدق کند. زیرا در شماری از احادیث آمده‌است سفری که زن از انجام آن نهی شده مگر همراه شوهر یا یکی از محارم، سفری مطلق (بدون هیچ قید یک یا دو یا سه روز) است و حکم باید برای چنین وضعیتی باشد زیرا بهتر و محتاطانه‌تر است و احتیاط در کارهای دینی پسندیده است.

۱. فتح انباری به شرح صحیح البخاری، ج ۴، ص ۷۲.

۲. مفهوم مخالف: معانی و مدلولات الفاظ بر دو نوع است یکی آن چیزی است که هنگام ایراد نطق و تلفظ در ذهن شنونده القا می‌شود که آن را منطوق می‌گویند و دیگر آنچه که پس از خاتمه‌ی تلفظ و حصول سکوت استنباط می‌گردد که‌آن را مفهوم می‌نامند و به دو دسته‌ی (مفهم مخالف و موافق) تقسیم می‌شود. و مفهوم مخالف آن است که از حیث اثبات و یا نفی مخالف منطوق باشد.

۳. همان، ص ۷۵.

۳۲۶۹ـ مسافرت به کشور اسلامی

مسلمان حق دارد از دارالاسلام بیرون برود و در جای دیگری زندگی کند. همان گونه که حق دارد به سرزمین دارالاسلام کوچ کند. این خروج از کشور و بازگشت به آن حق مُسلّم هر مسلمانی است و مانعی هم در کار نیست. مگر مانع یا عذری شرعی که، در بخش‌های بعدی آورده شده است.

۳۲۷۰ـزن مسلمان نیز می‌تواند مانند مرد مسلمان ـالبته با رعایت قانون اسلامی سفر زن ـ از جایی به جای دیگر و از کشوری به کشور دیگر برود و از «دارالاسلام» بیرون برود یا به آنجا بازگردد به شرط این که شوهر یا محرمی همراه او باشد. و حتی اگر خروج او، نام سفر به خود نگرفت باز هم به اجازه‌ی شوهر یا ولی شرعی نیاز دارد. این مسأله به ویژه برای مرزنشینان صادق است. زیرا اغلب، آنان بی آنکه به رعایت مسایل و نکته‌های متداول سفر میان کشورها و دولت‌ها نیاز داشته باشند، می‌توانند به کشورهای همسایه وارد یا از آن خارج شوند.

۳۲۷۱ـ حق حاکم در محدودنمودن آزادی سفر

سفر اگر مباح باشد ولی‌امر می‌تواند آن را برای زن و مرد مسلمان با قوانین معیّنی مقیّد و محدود نماید. و یا اگر مصلحتی شرعی اقتضا کرد، به کلی آن را منع کند مانند منع رفت و آمد به نزدیکی مرزهای دولتی یا پادگان‌ها و پایگاه‌های نظامی و...، دلیل ما برای این منع این است که، حضرت عمر رضی الله عنه، هجرت از مدینه را برای برخی بزرگان صحابه به سبب نیاز به مشورت و هم‌نشینی با آنها ـ جز به اجازه‌ی او ـ منع نموده بود. زیرا هنگامی که از نظر شرعی، کار مباح، وسیله‌ای برای گناه و حرام باشد بر اساس سد ذرائع[1]، منع می‌گردد. امام شاطبی درباره‌ی این مسأله گفته است: «مباح، اگر وسیله‌یی برای کار حرام باشد، از باب سد ذرائع منع می‌شود نه برای این که مباح است.»[2]

۳۲۷۲ـدستور حاکم در مقید یا منع کردن سفر مرد و زن برای ادای فریضه‌ی حج واجب قابل اجراست و عدم اجرای حکم جز برای تحقق مصلحتی قطعی یا دفع مفسده‌ای حتمی جایز نیست. برای مثال اگر در کشوری بیماری طاعون یا بیماری‌های واگیرداری مانند آن شایع شود

---

۱. سد الذرائع: الذرائع به معنای وسایل و اسباب است و جمع ذریعه می‌باشد. والذریعه: هي‌الوسیلة والطریق إیل الشيء، سواءٌ أکان هذاالشيءُ مفسدةً أو مصلحةً، قولاً أو فعلاً. ولکن غُلب اطلاقُ اسم الذرائع علی الوسایل المفضیه إلی المفساد. و در واقع و به صورت مطلق ذرائع برای وسایلی به کار برده می‌شود که غالباً منجر به فساد می‌گردند. برای توضیح بیشتر ر.ک به (اوجیز، دکتر زیدان، صص ۲۴۵-۲۵۱).

۲. الموافقات، شاطبی، ج ۱، ص ۱۰۳.

حاکم می‌تواند مردم را از خروج از کشور منع نماید تا آنها عامل انتقال این بیماری به دیگر کشورها نشوند. هرچند این خروج برای سفر به مکه و ادای فریضه‌ی حج باشد. زیرا پیامبر ﷺ در روایتی ـ که بخاری آن را آورده ـ فرموده است:

«إذا سَمِعْتُم الطاعونُ فِي أرضٍ فَلا تَدْخُلوها، وَ إذَا وَقَع بِأرضٍ وَ أَنتُم بِها فَلا تَخرُجُوا مِنْها»[1]

(اگر شنیدید که طاعون در سرزمینی شایع شد، به آن سرزمین نروید و اگر در سرزمینی بودید که، بیماری در آن شایع شد از آن خارج نشوید.)

۳۲۷۳ ـ امروزه، کارگزاران کشورهای اسلامی شمار حجاج مجاز ورود به مکه را برای انجام فریضه‌ی حج محدود کرده‌اند. یعنی از هر دولت اسلامی به نسبت ساکنان کشور و محدودیت مکه و مکان برگزاری مناسک حج شمار محدودی حاجی پذیرفته می‌شود و حاکم هر کشور اسلامی‌ای بر پایه‌ی چنین توافقی عمل می‌نماید. و این کار یعنی محدودساختن مسلمانان در امری واجب، آیا چنین کاری جایز است؟

چنانچه ضرورت اقتضا نماید من [زیدان] به این جواز معتقدم و برای جلوگیری از زیان‌های ازدحام جمعیت حاجیان در ادای مناسک حج ـ که اغلب با هرج و مرج روبه‌روست ـ بر حاکم واجب است، ضوابطِ مشخصِ شرعی را برای اجازه‌ی سفر حج وضع نماید. ازجمله‌ی این ضوابط، دادن حق اولویت به کسانی است که به حج نرفته‌اند و کسانی که سن بالاتری دارند و نیز رعایت تحقق شروط مطلوب برای سفر زن، که پیش‌تر گفته شد. همچنین هر ساله بر محدودیت‌هایی که کشورهای اسلامی وضع می‌نمایند تجدید و بازنگری داشته باشد تا اطمینان پیدا کند که آیا آن حالت ضروری که منجر به محدودکردن شمار زائران شده باقی مانده یا مرتفع گردیده است؟

---

۱. صحیح‌البخاری به شرح العسقلانی، ج ۱۰، ص ۱۷۹.

جستار دوم
حرمت مسکن

۳۲۷۴ ـ هدف از حرمت مسکن

منظور از حرمت مسکن حقی است که هر شخصی در استفاده از محیط خانه، آرامش آن و اجازه ندادن به دیگران برای ورود به آن ـ جز با اجازه‌ی خود ـ دارد. زیرا خانه‌ی انسان معمولاً محل آسایش او و جایی است که در آن برای هر نوع لباس پوشیدن، نشستن و خوابیدن، آزاد است و همچنین اسباب و وسایلش را ـ و آن‌چه دوست دارد پنهان نماید ـ در آن می‌نهد. برخورداری از حرمت مسکن با توجه به معنای بیان شده حقی است که شریعت اسلامی برای انسان مقرر نموده است.

۳۲۷۵ ـ وجوب کسب اجازه برای ورود به خانه‌ها، تأکیدی بر حرمت آنهاست

وجوب کسب اجازه برای ورود به خانه‌ی دیگران، تأکیدی آشکار بر حرمت مسکن در شریعت اسلامی است. پیش‌تر درباره‌ی مشروعیت اجازه و چگونگی آن در قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ توضیح داده شد و به تکرار آن نیازی نیست.

۳۲۷۶ ـ زن در حرمت مسکن مانند مرد است

زن در داشتن حرمت مسکن، همانند مرد است. حتی او در برابر نامحرم نسبت به خلوت و برخورداری از مسکن، سزاوارتر و ورود نامحرم بر وی در تنهایی حرام است.

۳۲۷۷ ـ جاسوسی‌کردن خانه‌های مردم حرام است

از مقتضیات حرمت مسکن، تحریم جاسوسی مردم و خانه‌ی آنها برای آگاهی از آنچه انجام می‌دهند، می‌باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهاَالَّذِينَ ءَامَنوا اَجْتَنِبُوا كَثِيراً مِن الظَّنِ اِنّ بَعْضَ اَلظَّنَ إِثْمٌ وَ لاتَجَسَّسُوا﴾[۱]
(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری گمان‌ها بپرهیزید که برخی گمان‌ها، گناه است و جاسوسی و پرده‌دری نکنید.)

منظور از نهی از تجسّس، نهی از جست‌وجوی عورت و عیب‌های مسلمانان و آگاهی از آنچه پنهان نموده‌اند و استراق سمع از آنان است.[۲]

۳۲۷۸ـ در حدیث نبوی شریف که امام بخاری و ابوداود و دیگران از ابوهریره روایت کرده‌اند، آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند:
«إِيّاكُم وَالظَّن، فَإِنَّ الظَّنَ أَكْذَبُ اَلحَدِيثِ وَلاَ تَحَسَّسُوا وَلاَ تَجَسَّسُوا»
(از گمان بپرهیزید زیرا گمان، دروغ‌ترینِ سخنان است و [در کار دیگران] جست‌وجو و تجسّس نکنید.)

منظور از «تحسّس» جست‌وجوی امری همراه با استراق سمع و نگاه‌کردن است و «تجسّس» یعنی کشف خبرهای مردم در خفا و پنهانی مانند کار جاسوس می‌باشد. ابراهیم حربی گفته است: «تحسّس و تجسّس یک معنا دارند.» امام خطابی گفته است: «منظور از حدیث شریف این است که به جست‌وجوی عیب‌های مردم و کشف آنها نپردازید. نیز گفته شده است: تحسّس، آگاهی‌یافتن از احوال مردم به سبب مصلحت خود است و تجسّس، آن است که کسی به خاطر مصلحت دیگری انجام دهد و جاسوس هم از این واژه است. یعنی کسی که دیگری او را به آگاهی‌یافتن از احوال و اخبار مردم مکلّف نموده است.[۳]

۳۲۷۹ـ بر اساس آن‌چه از معنای تجسس در آیه و حدیث بیان کردیم تجسس در خانه‌ها شامل گوش‌دادن از پشت در، یا پنهانی واردشدن به آنجا و یا با کسب اجازه برای هدفی ساختگی، مانند بهانه‌ی نوشیدن آب می‌شود. گاهی تجسّس با هجوم به خانه‌ها و دست‌گیری ساکنان آن به سبب ارتکاب گناه انجام می‌گیرد و هیچ یک از این‌ها در شرع اسلام جایز نیست. قرطبی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَاللّه بِما تَعْمَلون عَليمٌ﴾ در آخر آیاتی که مسأله‌ی استئذان و کسب اجازه را در سوره‌ی نور[۴] بیان نموده، آورده است: «به کسانی‌که در خانه‌های مردم تجسّس و برای

---

۱. حجرات: ۱۲.
۲. تفسیر الزمخشری، ج ۴، ص ۳۷۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۱۳، تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۳۳۳.
۳. فتح‌الباری به شرح صحیح‌البخاری، عسقلانی، ج ۱۰، ص ۴۸۱. عون المعبود شرح سنن ابوداوود، ج ۱۳، صص ۲۵۹-۲۶۰.
۴. «يا ايهاالذّين ءامَنُوا لا تَدخُلوا بيوتاً غَيْرَ بيوتِكُم حَتّى تَستَأنِسُوا و تُسَلِّموا عَلى أهلها ذلِكُم خيرٌ لكم لَعَلّكم تَذَكَّرون﴿ فإن
←

انجام گناهان، درخواست ورود می‌نمایند و از بی‌خبری مردم سوءاستفاده می‌نمایند، [عذاب] وعده داده شده است.»[1]

۳۲۸۰ ـ امر به معروف و نهی از منکر و تعدّی به خانه‌ها

کار حسبه [امر به معروف و نهی از منکر] ورود بی اجازه به خانه‌ی مردم را مباح نمی‌گرداند بلکه شرط انجام کار این است که منکر ظاهر باشد و پنهانی نباشد. امام غزالی در این‌باره فرموده: «دومین رکن حسبه، منکری است که، بی‌درنگ و بی هیچ تجسّسی برای محتسب آشکار باشد. امّا حد آشکار و پنهان را چگونه می‌توان فهمید؟ بدان، کسی‌که درِ خانه‌اش را بسته است ورود به آنجا جز باکسب اجازه جایز نیست. مگر گناه و عصیان به‌گونه‌ای آشکار باشد که دیگران در بیرون خانه از آن آگاهی یابند.»[2]

۳۲۸۱ ـ امام ابن کثیر در تفسیر خود، حدیثی از امام احمدبن حنبل از دجین کاتب عقبه آورده که گفته است: «به عقبه گفتم: ما همسایه‌ای داریم که شراب می‌نوشد. من به سربازان اطلاع می‌دهم که او را دستگیر نمایند. گفت: این کار را نکن بلکه او را پند و موعظه نما و تهدیدش کن. گفت: این کار را انجام داده‌ام امّا دست برنداشت. می‌گوید: دجین نزد او آمد و گفت: من او را نهی نمودم. امّا او هم‌چنان به کار خود ادامه می‌دهد. من پلیس را خبر خواهم کرد تا او را دستگیر کنند. عقبه به او گفت: وای بر تو! این کار را انجام نده چون من از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

«مَن سَتَرَ عَورَةَ مُؤمنٍ فَكَأَنَّمَا اَستَحيا مَوْءُودةً مِن قَبْرِها»

(کسی‌که عورت مؤمنی را بپوشاند، گویی زنده به گوری را در قبرش زنده نموده و جان به کالبد او دمیده‌است.)

لَم تَجِدُوا فيهآ أحداً فَلا تَدْخُلُوها حَتّى يُؤذَنَ لَكُم وَ إن قيل لَكُمُ ارجِعُوا فَاْرجِعُوا هُوَ أزكى لَكُم واللهُ بِما تَعمَلونَ عَليمٌ﴾ (۲۷ و ۲۸) نور (ای مؤمنان، وارد خانه‌ای نشوید که متعلق به شما نیست، مگر بعد از اجازه گرفتن (با زنگ زدن یا در کوبیدن وکارهایی جز اینها) و سلام کردن بر ساکنان آن. این کار برای شما بهتر است. امید است شما (این دو چیز را به هنگام رفتن به منازل دیگران رعایت و آنها را) مدّ نظر داشته باشید.﴿ اگر کسی را در خانه نیافتید بدانجاها داخل نشوید تا به شما اجازه داده شود. اگر هم به شما گفتند: برگردید، پس برگردید (و اصرار نکنید) این (کار رجوع، زیبنده‌تر به حالتان و) پاکیزه‌تر برایتان می‌باشد. خدا بس آگاه از کارهایی است که می‌کنید. (پس با رهنمودهای او مخالفت نورزید.). مترجم.

۱. تفسیر القرطبی، ج ۱۲، ص ۲۲۰. آیه‌های استئذان، ۲۷ و ۲۸، سوره‌ی نور.

۲. احیاء علوم‌الدین، امام غزالی، ج ۲، ص ۲۸۵.

و در ادامه آورده است: «سفیان ثوری از راشدبن سعد و او از معاویه نقل نموده که شنیدم پیامبر ﷺ فرمودند:

«إنّک إن اتّبعتَ عَوراتِ الناسِ أفسَدتَهُمُ أو کِدت أن تُفسدهُم»[1]

(اگر تو در پی‌گیری و عیب‌جویی از مردم باشی، آنها را فاسد نموده‌ای یا نزدیک است که آنها را به تباهی بکشانی.)

۳۲۸۲ـ امام قرطبی در تفسیر خود آورده است که، عبدالرحمان بن‌عوف گفته است: «شبی با عمربن خطاب در مدینه، نگهبانی می‌دادیم. چراغ روشن خانه‌ای را که درِ آن نیمه‌باز بـود و گروهی با صدای بلند در آن‌جا بودند، دیدیم.

عمر گفت: این خانه‌ی ربیعة بن امیه بن خلف است آنها اکنون در حال خوردن شراب‌اند. آیا نمی‌بینی؟ گفتم: می‌بینم. امّا ما کاری را انجام دادیم که خداوند ما را از آن نهی نموده است و می‌فرماید:

﴿و لا تَجَسَّسُوا﴾ در حالی‌که ما تجسّس نمودیم. عمر منصرف شد و آنها را رها کرد.»

ابوقلابه گفته است: از عمربن خطاب نقل شده که: ابومحجن ثقفی در خانه‌ی خود همراه دوستانش شراب می‌نوشید. عمر جلو رفت تا به خانه‌ی وی داخل شد. چون نزد او رفت، تنها یک مرد همراه او بود. ابومحجن به او گفت: این کار برای تو حلال نیست و خداوند تو را از تجسّس نهی نموده است بنابراین عمر بیرون رفت و او را رها کرد.»[2]

۳۲۸۳ـ ورود به خانه‌ی مردم بی اجازه هنگام ضرورت جایز است

از مقتضیات حرمت مسکن، حرام‌بودن ورود به خانه‌ی مردم، بی اجازه‌ی ساکنان آن است. لکن این حرمت هنگام ضرورت برداشته می‌شود زیرا ضرورت‌ها سبب اباحه‌ی حرام می‌شوند. از نمونه‌های ضرورت هنگامی است که کسی نیازمند کمک باشد. مانند آتشی که در خانه‌ای شعله‌ور شده یا سارقی که می‌خواهد اموال خانه‌ای را بدزدد یا حمله‌وری که می‌خواهد دیگری را بی‌گناه بکشد. در این حالت‌ها ورود به خانه، بی‌اجازه‌ی ساکنان آن جایز است و ورود به سبب ضرورت، تجاوز و تعدّی بر حرمت مسکن به‌شمارنمی‌آید[3] وگفته می‌شود که چنین حالتی خود بیانگر اجازه یا همچون اجازه‌ی ورود است.

---

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۱۳.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۳۳۳.

۳. تفسیر رازی، ج ۲۳، ص ۲۰۰.

۳۲۸۴ـ بازرسی هنگام ضرورت

از جمله حالت‌های ضروری موجب جواز تجسّس مواردی است که ابویعلی حنبلی و ماوردی‌شافعی آن را بیان نموده‌اند: «امّا در کارهای حرام که برای محتسب، آشکار نیست نباید تجسّس پرده‌دری نماید مگر با دلیل و نشانه‌ای آشکار. و گمان غالب بر این باشد که گروهی در سایه‌ی آن کار، خود را پنهان نموده‌اند و رهانمودن آنان موجب هتک حرمت گردد. برای نمونه، انسانی مطمئن و راستگو به او خبر دهد که مردی یا مردی دیگر خلوت نموده تا او را بکشد یا با زنی خلوت نموده و می‌خواهد با او زنا نماید در چنین حالتی جایز است که تجسّس نموده و به کشف و بحث اقدام نماید تا مبادا هتک حرمت به محارم یا ارتکاب به گناه یا کار حرامی صورت بگیرد. همچنین اگر گروهی از آمران به معروف و ناهیان از منکر از کاری آگاهی یابند، اقدام برای کشف آن جایز است.[۱]

۱. الاحکام السلطانیه، أبو یعلی محمدبن حسین‌الفراء الحنبلی، ص ۸۰، الاحکام السلطانیه، امام ماوردی شافعی، ص ۲۴۳.

جستار سوم
آزادی رأی و عقیده

سخن یکم
آزادی رأی
۳۲۸۵ ـ هدف آزادی رأی

منظور از بحث آزادی رأی، حق انتخاب رأی در کارهای عمومی یا خصوصی‌ای است که انسان به آن معتقداست. چه این رأی، موافق رأی دیگران باشد چه مخالف آنها، همچنین منظور حق اظهار رأی و اعلام آن به دیگران است.

۳۲۸۶ ـ آزادی رأی، حق هر مسلمانی است

آزادی رأی به معنای گفته شده حق ثابت و تضمین‌شده‌ی هر مسلمانی است؛ زیرا شریعت اسلامی آن را برایش اثبات نموده و آنچه اسلام اثبات و تقریر نموده باشد هیچ‌کس حق نقض و انکارش را ندارد.

۳۲۸۷ ـ اساس حق در آزادی رأی

اساسی راکه هر مسلمان در آزادی رأی باید رعایت کند پذیرفتن مسؤولیت کارهایی است که شرع بر او واجب نموده است مانند نصیحت برای اینکه دیدگاه خود را بیان نماید. در حدیثی که امام مسلم از پیامبر ﷺ روایت کرده، فرموده است: «دین سراسر نصیحت است. پرسیدیم: یا رسول‌الله! برای چه کسانی؟ فرمود: برای خدا، کتابش، رسولِ او، ائمه‌ی مسلمانان و همگی آنها.»

امام نووی در شرح این حدیث گفته است: «و امّا نصیحت برای ائمه‌ی مسلمانان، یاری آنها به حق و اطاعت از آنها به حق و امر و نهی کردن آنان به حق و یادآوری حقوقی است که از آن غفلت نموده یا نسبت به آن آگاهی نیافته‌اند همراه با مدارا و نرمی، و اینکه آنها را با مدح ناروا متفرّق نسازند.»

ابن‌بطال ﷺ گفته است: «پند و اندرز به اندازه‌ی توانایی واجب است و آن، فرضی کفایی است که اگر کسی به آن اقدام نماید از دیگران ساقط می‌شود.»[۱]

پند و نصیحت ائمه‌ی مسلمانان در مسایل عمومی - برای جلب مصلحت مسلمانان و دفع شر از آنها و یادآوری آنچه کارگزاران از آن غفلت نموده‌اند، انجام می‌پذیرد - مستلزم اظهار رأی است تا هرمسلمانی به واجب نصیحت، عمل نماید. از این رو شریعتِ اسلام آن را برای هر مسلمان مقرر نموده است.

۳۲۸۸ - ضرورت آزادی رأی برای هر مسلمان

آزادی رأی برای امر به معروف و نهی از منکر به صورت عام، ضروری است و این واجبِ نصیحت، ائمه‌ی مسلمانان را نیز دربرمی‌گیرد. خداوند متعال در این‌باره فرموده است:

﴿وَ الْمُؤمِنونَ وَ الْمومِنَاتُ بَعضُهُم أَوْلياءُ بَعضٍ يأمُرُونَ بِالْمَعْروفِ وَ يَنْهَونَ عَنِ الْمُنكَرِ﴾[۲]

این واجب که زنان و مردان مؤمن به آن می‌پردازند و مستلزم برخورداری از آزادی رأی است از آن به، امر به معروف و نهی از منکر تعبیر می‌شود. خداوند به این واجب دستور فرموده است یعنی آزادی رأی و حق اظهار نظر را در معروف و منکر به آنها بخشیده است.

۳۲۸۹ - آزادی رأی و مشورت

مشورت میان کارگزاران امور و زیردستان یا میان زیردستان همان‌گونه که خداوند فرموده است: ﴿وَ شَاوِرهُمْ فِي الامرِ﴾[۳] و ﴿وَ أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُم﴾[۴] از واجبات دینی بوده و انجام آن به داشتن آزادی رأی مسلمانان نیازمند است و امر آنها به مشورت یعنی این‌که نخست [خداوند] آزادی رأی را به آنها عطا نموده تا به مشورت بپردازند. بدین صورت که اهل شورا در مسایلی که کارگزاران از آنان مشاوره خواسته یا در آنچه خود، آن را به عنوان موضوع مشورت برای کارگزاران بیان می‌کنند آرایشان را اظهار می‌دارند.

۳۲۹۰ - «تفقّه»[۵] و کسب دانش در کارهای دینی از واجبات یا از مستحبات اسلامی است

---

۱. شرح الاربعین النوویة فی‌الاحادیث الصحیحة النبوی، امام یحیی بن شرف‌الدین النووی، متوفی ۶۷۶ هـ ق. مطبعة الاستقامة بالقاهرة، سنة ۱۳۷۱، صص ۳۷-۳۵.
۲. توبه: ۷۱.
۳. آل عمران: ۱۵۹.
۴. شوری: ۳۸.
۵. تفقّه: فهمیدن و دریافت چیزی، و فقه از نظر لغوی به معنای فهم است چه فهم سطحی و چه فهمی عمقی. و در اصطلاح عبارتست از: العلم بالاحکام الشرعیة العملیه المکتسب من ادلتها التفصیلیة. مترجم.

و تفقه در دین و اجتهاد[۱] در مسایلی که در دایره‌ی اجتهاد می‌گنجند، مستلزم این است که مجتهد رأی اجتهادی خود را در این مسایل بیان نماید چه این مسایل به کارهای عمومی و چه خصوصی مربوط باشند. چه مجتهد آنها را ابتداً و بدون طرح پرسشی گفته باشد، چه در پاسخ پرسش یا فتوایی آن را بیان نموده باشد.

همان‌گونه که هر مسلمانی حقوق فردی‌ای دارد که باید از آنها دفاع کند و برای دفاع از آنها به استدلال و حجت نیاز دارد همچنین در رد دلایل کسی که با او در این حقوق مخالفت می‌ورزد حتی اگر حاکم باشد به استدلال و اظهار رأی نیازمند است.

۳۲۹۱ ـ زنان و آزادی رأی

زن مسلمان، مانند مرد مسلمان در سرزمین اسلامی حق آزادی رأی دارد زیرا او نیز به انجام واجبات اساسی مانند امر به معروف و نهی از منکر و مشورت و فراگیری احکام دین به صورت واجب و مستحب مأمور است و باید اظهارنظر کند زیرا تفقّه در دین، اجتهاد، سنت‌های دینی و همچنین حق دفاع از حقوق اساسی و گفت‌وگو درباره‌ی آنها همگی نیازمند حق اظهارنظر و آزادی رأی است.

۳۲۹۲ ـ روی‌دادهایی که آزادی رأی زن را اثبات می‌کند

به سبب اهمیت اثبات حقِ آزادی رأی زن، برخی از روی‌دادهایی که در زمان پیامبر ﷺ و صحابه‌ی[۲] ارجمند اتفاق افتاده و نشانه‌ای قاطع بر حق زن در برخورداری از آزادی رأی مانند مرد است، آورده شده است البته این افزون بر دلایلی است که، درباره‌ی آزادی رأی زن بیان شد و به شرح زیر است:

۱ ـ حوادثی که آیاتی از قرآن درباره‌ی آن نازل شده و در کتاب خداوند تلاوت می‌شود.

۲ ـ آن‌چه در زمان عمربن خطاب رضی الله عنه روی داده است.

۳ ـ اتفاقی که برای أسما ذات‌النطاقین، دختر ابوبکر، رخ داد.

در زیر به بیان آنها پرداخته شده است.

---

۱. اجتهاد در لغت به معنای رنج و مشقت کشیدن است و در اصطلاح عبارتست از اینکه شخص فقیه تمام طاقت و توانایی خود را در تحصیل ظن نسبت به حکم شرعی بکار ببرد. مترجم.

۲. صحابی: کسی گفته می‌شود که در حال مسلمان بودن پیامبر(ص) را ملاقات کرد. و با ایمان فوت کرده باشد. مترجم.

۳۲۹۳ـ۱ـ ﴿قَد سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ ٱلَّتِى تُجَادِلُكَ فِى زَوْجِهَا﴾[۱]

(خداوند گفتار آن زنی را می‌پذیرد که درباره‌ی شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند.)

در تفسیر ابن کثیر از عایشه آمده است که فرمود: «من سخنان خولة، دختر ثعلبه، را می‌شنیدم امّا برخی را نمی‌توانستم بشنوم در حالی‌که از شوهرش نزد رسول خدا ﷺ شکایت می‌کرد و می‌گفت: یا رسول‌الله ﷺ! مال و ثروتم را نابود کرد و جوانی‌ام را بر باد داد. برای او بچه به دنیا آوردم تا این‌که پیر شدم و دیگر توانایی باروری نداشتم و مرا ظِهار[۲] نمود. خداوندا! من به تو پناه می‌برم و به درگاه تو شکایت می‌نمایم.

عایشه گفته است: «آن زن هنوز از جایش بلند نشده بود که جبرییل با این آیه فرود آمد: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ ٱلَّتِى تُجَادِلُكَ فِى زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِى إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[۳]

در تفسیر قرطبی درباره‌ی این داستان آمده است که أوس بن صامت به همسرش، خولة دختر ثَعلبة، گفت: «أَنت عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمي» و این ظهار نامیده می‌شود. و در زمان جاهلیت طلاق به شمار می‌آمد. خولة نزد پیامبر ﷺ رفت و حکم این مسأله را از ایشان پرسید. پیامبر ﷺ فرمود: تو بر او حرام شده‌ای.

خولة گفت: به خدا سوگند او واژه‌ی طلاق را به زبان نیاورد و در ادامه گفت: به خداوند از تنگدستی و فقر و تنهایی و وحشت جدایی از همسر و پسرعمویم در حالی‌که برای او بچه به دنیا آورده‌ام، شکایت می‌نمایم.

پیامبر ﷺ فرمود: «تو بر او حرام شده‌ای.» و خولة پی‌درپی به پیامبر مراجعه می‌نمود و پیامبر ﷺ همان پاسخ را به او می‌داد تا این‌که این آیه بر او نازل شد:

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ ٱلَّتِى تُجَادِلُكَ فِى زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِى إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

در تفسیر آلوسی درباره‌ی آیه‌ی ﴿تُجَادِلُكَ فِى زَوْجِهَا﴾ آمده است: درباره‌ی مسأله‌اش و آنچه در حق او از شوهرش سرزده بود یعنی ظِهار به پیامبر مراجعه می‌نمود. آلوسی در ادامه در حالی‌که به ذکر داستان خولة، دختر ثعلبه، پرداخته، گفته است: این آیه درباره‌ی خولة و همسرش، أَوس بن صامت، که واژه‌ی «أَنت عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمي» را گفته، نازل شده است. خولة نزد

---

۱. مجادله: ۱.

۲. ظهار از ظَهر گرفته شده است زیرا مرد به هنگام ظهار، خطاب به همسرش مثلاً می‌گوید: «أنت عليَّ لظهر أمي» و شرعاً عبارتست از اینکه مرد، همسرش را به یکی از محارم خود (مادر، خواهر و...) تشبیه نماید. مترجم.

۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۱۸.

پیامبر ﷺ رفت و گفت: یا رسول‌الله! أوس با من ازدواج کرد در حالی‌که من جوانی خوش بر و رو و زیبا بودم و چون پیر شدم و فرزندان زیادی برای او به دنیا آوردم، مانند مادرش شدم و مرا تنها گذاشت. یا رسول‌الله! اگر رخصتی هست که با آن، خود و او را زندگی تازه‌ای ببخشم برای من بازگو و به آن راهنمایی‌ام کن.

پیامبر ﷺ فرمود: سوگند به خدا، درباره‌ی مسأله‌ی تو تاکنون دستوری به من داده نشده است و در روایتی هم آمده که نظری جز این ندارم که تو بر او حرام شده‌ای.

خولة گفت: امّا أوس که واژه‌ی طلاق را بر زبان نیاورده است و با پیامبر ﷺ چند بار مجادله و بحث نمود. سپس گفت: خداوندا! من به تو از فقر و تنهایی و سختی دوری از همسرم شکایت می‌نمایم زیرا در روایتی هم آمده که گفت: به خداوند متعال، از تنگدستی و پریشانی‌ام شکایت می‌نمایم. دختران کوچکی دارم که اگر نزد شوهرم بمانند تباه می‌شوند و از دست می‌روند و اگر آنها را با خود بردارم، گرسنه می‌مانند. سپس سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! من به تو شکایت می‌کنم. خداوندا! آیه‌ای درباره‌ی من بر پیامبرت نازل فرما. هنوز آن زن بلند نشده بود که آیه‌ای درباره‌ی او نازل شد. پیامبر ﷺ فرمود: ای خولة! مژده باد. گفت: خیر است؟ و پیامبر ﷺ سخن خداوند را برایش خواند: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ...﴾[1]

۳۲۹۴ـ از داستان خولة دختر ثعلبه روشن می‌شود که، او از پیامبر ﷺ در باره‌ی واژه‌ی ظهار پرسش نمود و بارها به پیامبر ﷺ درباره‌ی حکم آن مراجعه نمود تا این آیات که نشانگر حکم آن هستند نازل شد و این آیات روشن نموده که خداوند متعال گفت‌وگوی او را با پیامبر ﷺ شنیده است بی‌آنکه آن را انکار نماید و این روی‌داد نشانه‌ای قاطع و آشکار برای حق زن مسلمان در بیان رأی و نظرش در دفاع از چیزی است که به او مربوط می‌شود و بدان معتقد است تا حکم شرعی آن روشن گردد زیرا پس از صدور حکم حرفی جز اطاعت و پیروی و اجرای حکم خداوند باقی نمی‌ماند.

۳۲۹۵ـ زنی نظرش را درباره‌ی ازدواج به رسول خدا ﷺ می‌گوید

امام بخاری در صحیح خود از بیوه زنی به نام خنسا، دختر خذام انصاریه، روایت نموده است که پدرش او را بدون مشورت شوهر داد و او از آن مرد خوشش نمی‌آمد بنابراین نزد

۱. تفسیر الآلوسی (روح‌المعانی)، ج ۲۸، صص ۳-۲.

پیامبر ﷺ رفت و پیامبر ﷺ ازدواج او را رد نمود. و در روایت ثوری آمده که پدرش او را در حالی‌که باکره بود، شوهر داد.»[1]

۳۲۹۴ - زنی نظرش را بیان می‌کند تا از حقوق خود آگاهی یابد

نسایی از عایشه روایت نموده که دختری نزد او آمد و گفت: پدرم مرا به پسر برادرش شوهر داده تا بدهی اندکی که به او دارد از این طریق ادا نماید و من از این کار پدرم متنفرم. عایشه گفت: بنشین تا پیامبر ﷺ بیاید. پیامبر آمد و عایشه ماجرا را برایش نقل کرد. پیامبر ﷺ کسی را پی پدرش فرستاد و تصمیم نهایی را به عهده‌ی دختر گذاشت. دختر گفت: یا رسول‌الله! آن‌چه پدرم انجام داده پذیرفته‌ام تنها می‌خواستم بدانم که زنان نیز در این زمینه حقی دارند.[2]

۳۲۹۷ - بریرة نظرش را درباره‌ی همسرش در حضور پیامبر ﷺ اظهار می‌نماید.

خلاصه‌ی داستان بریرة که بخاری آن را روایت نموده چنین است: عایشه بریرة را - که کنیزی بود - خرید و آزادش کرد. همسرش که مغیث نام داشت برده‌ای سیاه‌پوست بود. بنابراین [بریرة] زمانی که آزاد گردید، حق انتخاب داشت که همچنان به زندگی با شوهرش ادامه دهد در حالی که شوهرش برده و او آزاد بود و اگر می‌خواست، می‌توانست درخواست جدایی نماید. بریرة جدایی را انتخاب نمود زیرا از همسرش خوشش نمی‌آمد و رغبتی برای ادامه‌ی زندگی با او نداشت. مغیث از این کار ناراحت شد و گریست.

بخاری در داستان بریرة و مغیث از ابن‌عباس روایت کرده است که: «شوهر بریرة، برده‌ای به نام مغیث بود. من او را می‌دیدم که به دنبال بریره روان بود و می‌گریست و اشک بر ریش او جاری می‌شد. پیامبر ﷺ به عباس فرمود: ای عباس! آیا از عشق مغیث به بریرة و نفرت بریرة به مغیث تعجب نمی‌کنی؟

و پیامبر ﷺ به بریرة گفت: کاش به او رجوع می‌کردی.

بریرة گفت: یا رسول‌الله! آیا به من امر می‌نمایی؟

پیامبر فرمود ﷺ: نه. من تنها وساطت می‌کنم.

بریرة گفت: من به او نیازی ندارم.»[3]

---

۱. عمدة القاری شرح صحیح البخاری، العینی، ج ۲۰، ص ۱۲۹.

۲. سنن النسایی، ج ۶، ص ۷۱.

۳. عمدةالقاری شرح صحیح بخاری، ج ۲۰، ص ۲۶۹.

از این حدیث روشن می‌شود که بریرة رأیش را به جدایی از همسرش اظهار نموده و پیامبر او را انکار ننموده و به ادامه‌ی زندگی با مغیث دستور نداده است.

۳۲۹۸ ـ زنی که نظرش را در تأخیر بیعت با پیامبر ﷺ اظهار داشت [۱]

امام بخاری از ام‌عطیه روایت کرده که گفته است: «ما با رسول‌الله ﷺ بیعت کردیم و پیامبر ﷺ این آیه را برای ما خواند: ﴿أَن لا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شيئاً﴾ و از نوحه‌خوانی ما را نهی نمود. در آن هنگام، زنی دست پیامبر را گرفت و گفت: فلان زن به من [در نوحه‌خوانی] یاری نموده است و من می‌خواهم پاداشش را بدهم. پیامبر ﷺ چیزی به او نگفت و آن زن رفت و دوباره برگشت و بیعت نمود.

ترمذی در جامع خود این حدیث را از ام سلمه‌ی انصاری روایت نموده که، زنی از میان آن زنان گفت: کار پسندیده که ما نباید در آن از تو نافرمانی نماییم، چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: نوحه‌خوانی نکنید. گفتم: یا رسول‌الله ﷺ! فرزندان فلان طایفه مرا در نوحه‌خوانی عمویم یاری نمودند و من باید جبران نمایم. پیامبر ﷺ مرا منع نمود. دوباره آن را تکرار کردم. پیامبر اجازه داد که برایشان جبران نمایم و من پس از آن هرگز برای کسی نوحه‌خوانی ننموده‌ام و زنی به جز من نبوده که نوحه‌خوانی نکرده باشد.

نسایی نیز این حدیث را این‌گونه از ام عطیه روایت کرده است که «وقتی می‌خواستم با پیامبر ﷺ بیعت نمایم، گفتم: یا رسول‌الله ﷺ! در زمان جاهلیت زنی من را در نوحه‌خوانی یاری داده است، می‌روم و او را یاری می‌دهم. سپس برمی‌گردم و با شما بیعت می‌نمایم. پیامبر ﷺ فرمود: برو و یاریش کن. گفت: رفتم و او را یاری دادم. سپس بازگشتم و با پیامبر ﷺ بیعت نمودم.»

۳۲۹۹ ـ این احادیث درباره‌ی بیعت زنان با پیامبر ﷺ آمده است [۲] و پیامبر ﷺ زنانی را که به سوی دین او هجرت کرده‌اند، به مضمون این آیات قرآن مکلّف نموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا جَاءَكَ الْمُؤمِنَاتُ يُبَايِعنَكَ عَلَى أَن لا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شيئاً وَلا يَسْرِقْنَ وَ لايَزْنِينَ وَ لايَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ وَ لايَأْتِينَ بِبُهتانٍ يَفْتَرِينَهُ بَينَ أَيدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ، وَ لايَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَ

---

۱. صحیح بخاری به شرح العسقلانی، ج ۸، صص ۶۳۹-۶۳۷، صحیح البخاری به شرح العینی، ج ۱۹، ص ۲۳۲، تحفه الاحوذی به شرح جامع‌الترمذی، ج ۹، ص ۲۰۶-۲۰۲، سنن‌النسایی، ج ۷، صص ۱۴۳-۱۳۳.

۲. مراد از نوحه‌خوانی گریه بر مرده و برشمردن نیکی‌های اوست؛ و گفته شده که «نوحه» گریه‌ی آهنگین و موزون را گویند؛ و «ناح الحمام» از این [واژه] گرفته شده است.

﴿ٱسْتَغْفِرْ لَهُنَّ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾[۱]

(ای پیغمبر! هنگامی‌که زنان مؤمن پیش تو بیایند و بخواهند با تو بیعت کنند و پیمان ببندند بر اینکه چیزی را شریک خدا نسازند. دزدی نکنند. مرتکب زنا نشوند. فرزندان‌شان را نکشند. به دروغ فرزندی را به خود و شوهر خود نسبت ندهند که زاده‌ی ایشان نیست و در کار نیکی (که آنان را بدان فرا می‌خوانی) از تو نافرمانی نکنند با ایشان بیعت کن و پیمان ببند و برایشان از خدا آمرزش بخواه. مسلماً، خدا آمرزگار و مهربان است (و مغفرت و رحمت خود را شامل چنین خانم هایی می‌گرداند.))

۳۳۰۰ - از این احادیث استنباط می‌شود که پیامبر ﷺ به ام‌عطیه و زن دیگری که در حدیث ام‌سلمه آمده و ترمذی آن را روایت کرده اجازه داده است که، هر یک از آنها، کسی را که در نوحه‌خوانی یاریشان داده، یاری نمایند. و پس از این‌که ام‌عطیه اشتیاق خود را در این یاری ابراز می‌دارد (به این‌که باید حق کسی که او را در نوحه‌خوانی یاری داده، قضا نماید.) بازگشته و با پیامبر ﷺ بیعت نموده است. حتی در حدیث ترمذی از ام سلمه آمده است که آن زن، پس از این‌که اشتیاقش را اعلان نمود. پیامبر اجازه داد برود و این در حالی بوده که بار نخست اجازه‌ی این کار را به او نداد و او آن را دوباره مطرح نمود تا اینکه پیامبر ﷺ به او اجازه داد.

این احادیث نشانه‌ای روشن در برخورداری زن مسلمان از حق آزادی رأی و دفاع از آن به حکم اسلام است.

۳۳۰۱ - عده‌ای از علما درباره‌ی آنچه در این احادیث آمده اشکال گرفته‌اند و گروهی نیز گفته‌اند این رخصت تنها ویژه‌ی ام‌عطیه بوده است، زیرا مقصود اصلی در حدیث ترمذی، ام‌عطیه است. استدلال این گروه در رأیشان این است که نوحه‌خوانی در اسلام حرام است و اجازه‌ی آن به صورت عمومی امکان ندارد. ابن حجر عسقلانی و عینی این توجیه را نپذیرفته‌اند و هر دو گفته‌اند بهترین پاسخ برای آنچه در حدیث ام‌عطیه و مانند آن آمده، این است که نهی از نوحه خوانی نخست در شریعت برای تنزیه و خویشتن‌داری بود و چون بیعت زنان تمام شد، نوحه‌خوانی نیز حرام گردید. درنتیجه اذنی که درباره‌ی ام عطیه یا غیر او وجود دارد برای زمانی است که نهی از نوحه‌خوانی جنبه‌ی تنزیهی داشته نه تحریمی. پس از آن نوحه‌خوانی حرام و تهدیدی سخت نیز بر آن در احادیث زیادی وارد شده است.[۲]

۱. ممتحنه: ۱۲.

۲. صحیح البخاری به شرح العسقلانی، ج ۸، ص ۶۳۹، صحیح‌البخاری به شرح‌العینی، ج ۱۹، ص ۲۳۲.

۳۳۰۲ ـ زنِ نماینده

برای زنانی که رأی یکسانی درباره‌ی مسأله‌ای دارند، جایز است یکی را [به عنوان نماینده] انتخاب نمایند تا رأیشان را به هر کس که بخواهند، ابلاغ نماید. روایت شده که أسما، دختر یزیدبن سکن انصاری، نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: من فرستاده‌ی جماعتی از زنان هستم که هم‌رأی من‌اند. خداوند تو را برای مردان و زنان مبعوث نموده است و ما به تو ایمان آوردیم و از تو تبعیت نمودیم. ما گروه زنان، محدود و پرده‌نشین و اساس خانه‌ها و محل شهوت مردان و حامل فرزندانشان هستیم در حالی‌که مردان به شرکت در اجتماعات و حضور در تشییع جنازه برتری داده شده‌اند و زمانی که به جهاد بروند، اموالشان را محافظت و فرزندانشان را پرورش می‌دهیم. یا رسول‌الله! آیا ما در اجر آنها شریک خواهیم بود؟

پیامبر رو به اصحاب نمود و فرمود: آیا گفته‌ای بهتر از پرسش این زن درباره‌ی دینش شنیده‌اید؟ گفتند: نه، یا رسول‌الله! پس پیامبر فرمود: ای أسما! برگرد و به زنانی که هم‌رأی تو هستند، بگو که خوب شوهرداری کردن و جلب رضایت و تبعیت از او با همه‌ی مسایلی که گفتی، برابری می‌کند پس أسما در حالی‌که به سبب گفته‌ی پیامبر با شادی، هلهله سر می‌داد و تکبیر می‌گفت به سوی آن زنان برگشت.

۳۳۰۳ ـ زن پاسخگو

عمربن خطاب در حال ایراد خطبه فرمود: آگاه و به‌هوش باشید که، در مهریه‌ی زنانتان غلو و زیاده‌روی نکنید اگر مهریه، نشانه‌ی بزرگواری در دنیا یا تقوا نزد خداوند بود؛ پیامبر ﷺ [در انجام آن] از شما شایستگی بیشتری داشت. در حالی‌که ایشان برای هیچ کدام از دختران یا همسرانش بیشتر از دوازده اُوقیه[۱] قرار نداده است. در آن حال، زنی بلند شد و گفت: ای عمر! خداوند آن را به ما بخشیده و تو آن را بر ما حرام می‌نمایی؟ آیا این گفته‌ی خداوند نیست که فرمود: ﴿وَءَاتَيتُم إِحْدَاهُنَّ قِنطاراً فَلاَتَأخُذُوا مِنهُ شَيئاً﴾[۲] و عمر گفت: آن زن به راه درست و عمر به خطا رفت.»[۳]

در تفسیر ابن کثیر، حافظ ابویعلی از مسروق روایت نموده است که، عمربن خطاب بر منبر پیامبر ﷺ بالا رفت و گفت: ای مردم! سبب افزودن مهریه‌ی زنان شما چیست؟ در حالی‌که پیامبر و اصحاب او ازدواج کرده‌اند و مقدار مَهر در میانشان از چهارصد درهم بیشتر نبوده

۱. اُوقیه: واحد وزن برابر با $\frac{1}{12}$ رطل = ۳۷ گرم (مصر)، ۳۲۰ گرم (حلب)، ۲۱۳ گرم تقریباً (بیروت) مترجم.
۲. نساء: ۲۰.
۳. تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۹۹.

است. اگر بسیاری در مَهر، پرهیزگاری خداوند یاکرامت بود، آیا آنها بر شما پیشی نمی‌گرفتند؟ پس چنانچه مردی بیشتر از چهارصد درهم را مهر زنش قرار دهد او را [به محکمه‌ی عدالت] معرفی خواهم نمود. سپس از منبر پایین آمد. زنی از قریش بر او اعتراض نمود و گفت: ای امیرالمؤمنین! مردم را از اینکه مهر زنانشان بیشتر از چهارصد درهم باشد، نهی کردی؟ عمر گفت: بله. سپس آن زن گفت: آیا آنچه خداوند در قرآن نازل فرموده است، نشنیده‌ای؟ عمر گفت: آن چیست؟ زن گفت: آیا نشنیده‌ای که خداوند فرموده است: ﴿وَ ءَاتیتُم إِحْداهُنَّ قِنْطاراً﴾ عمر گفت: خداوندا! مرا ببخش همه‌ی مردم از عمر فقیه‌ترند. سپس برگشت و بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! من شما را از این‌که مهر زنانتان بیشتر از چهارصد درهم باشد، نهی کردم پس هر کس هر آنچه از مالش که دوست دارد عطا نماید.

در روایتی درباره‌ی این حادثه که ابن منذر با سند خود از ابوعبدالرحمان سلمی آورده، آمده است: عمربن خطاب گفت: در مهر زنان، غلو و زیاده‌روی نکنید. زنی گفت: یا عمر! آیا نشنیده‌ای که خداوند فرموده: ﴿وَ ءَاتیتُم إِحْداهُنَّ قِنْطاراً﴾ عمر گفت: زنی با عمر بحث نمود [و او را قانع ساخت] و عمر سخن او را پذیرفت.[1]

۳۳۰۴ـ این واقعه نشانه‌ای قاطع بر این است که زن مسلمان آزادی رأی دارد و می‌تواند رأیش را در حضور حاکم اعلام نماید و یا گفتارش را رد و خطایش را پیش چشم همگان بیان نماید. کسی که زنی، سخنش را رد می‌کند و نمی‌پذیرد، واجب است که رأیش را بشنود و درصورت درستی صحت آن را اعلام کند و اگر نادرست باشد، خطای آن را اعلام کند. این، کمترین بهره‌ی زن و مرد مسلمان از آزادی رأی است و همه‌ی اینها را شریعت مقرر نموده و حاکمان مسلمان هم آن را اجرا و تنفیذ کرده‌اند.

۳۳۰۵ـ أسما، ذات‌النطاقین با حجاج مجادله و سخن او را رد نمود.

أسما دختر ابوبکر ملقب به ذات‌النطاقین است. زیرا برای پدرش و پیامبر ﷺ هنگام هجرت، آن زمان که در غار بودند، غذا و آب می‌برد و در راه شالش را دو قسمت نمود تا زاد و توشه‌ی همراهش با آن محکم ببندد و پس از آن به ذات‌النطاقین مشهور گشت.

ماجرا چنین بود که: حجاج‌بن یوسف ثقفی هنگامی‌که عبدالله، پسر زبیر و أسما را کشت، همچنان او را آویزان به دار اعدام رها کرد. أسما نزد حجاج رفت تا با او درباره‌ی پایین‌آوردن

---

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۶۷.

پسرش و دفن او صحبت نماید و گفت: آیا وقت آن نرسیده است که این سوار پایین بیاید؟ حجاج گفت: او منافق بود. أسما گفت: نه سوگند به خدا او منافق نبود بلکه او بسیار روزه‌دار و شب‌زنده‌دار بود. حجاج گفت: برو، تو پیرزنی خنگ و یاوه‌گو هستی.

أسما گفت: نه سوگند به خدا من یاوه‌گو نیستم. از رسول خدا ﷺ شنیدم که، فرمود: «از طایفه‌ی ثقیف کسی حاکم می‌شود که دروغگو و خونریز است.» درباره دروغگو، ما او را دیدیم امّا درباره‌ی خونریز تو همان هستی.»[1]

گفت‌وگوی میان أسما و حجاج دلیل قاطع دیگری است بر اینکه زن مسلمان رأیش را هر جا بخواهد و لازم باشد می‌تواند اظهار نماید حتی در برابر سلطان و بدون هیچ ترسی. زیرا اسلام به او آزادی رأی و حق اظهار نظر بخشیده و هیچ‌کس نمی‌تواند این حق را از او بگیرد.

۳۳۰۶ـ آزار و اذیت انسان به خاطر اظهار رأی جایز نیست.

همان‌گونه که گفته شد آزادی رأی و تعبیر از آن از حقوق فردی مقرر در شریعت اسلامی، برای انسان مسلمان است و حقوق در اسلام با حمایت اسلام از صاحبان آن محفوظ و مصون است. زیرا اسلام خود آن را بخشیده است و حقی که داده شود و حمایت نشود معنایی ندارد. از دیدگاه شرع، اذیت و آزار انسان مسلمان، چه شفاهی چه کتبی، تنها به خاطر اظهار رأی ـ با کیفیت شرعی که از آن به ابراز عقیده تعبیر می‌شود ـ جایز نیست و برخی اتفاقات دال بر این موضوع که در سنت نبوی رخ داده بود ذکر گردید.

۳۳۰۷ـ حدود و موازین آزادی رأی

آزادی رأی از حقوق پذیرفته شده و محترم در شریعت اسلامی برای هر فردی است که در جامعه‌ی اسلامی زندگی می‌کند. و این احترام و پشتیبانی تا زمانی است که انسان حدود و موازین شرعی آزادی رأی را رعایت نماید و اگر از این موازین خارج شد برای نمونه اگر از آزادی رأی، برای اذیت و آزار دیگران یا ایجاد فتنه یا تجاوز به حق شرعی یا طعنه‌زدن به دین و کم‌ارزش‌کردن احکام آن یا دعوت به جنگ با دین بهره گرفت، از داشتن این آزادی محروم می‌گردد زیرا جلوگیری از تجاوز به حق انسانها و منع اذیت و آزار جزو حقوق فردی و عدم تجاوز و تعدّی نیز از حقوق شرعی می‌باشد. زیرا آن سرزمین، سرزمین اسلامی و محل

---

۱. الاصابة فی تمییزالصحابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۲۳۰.

حکومت اسلام است. و ازجمله‌ی احکام آن منع اظهار کفر و از نشانه‌های کفر، طعنه‌زدن به دین و کم‌ارزش‌نمودن احکام آن است. چنین کاری از جانب هر مسلمانی ردّه[1]، به شمار می‌آید و به موجب آن سرزنش می‌گردد. و ادعای رعایت حق او در آزادی رأی، نمی‌تواند شفیع او باشد. زیرا او مسلمان است و مسلمان هم با پذیرش اسلام ملتزم است که از اسلام و احکام آن عدول ننماید و وفای انسان به تعهدش واجب است و مباح‌گرداندن ظلم و ایجاد فتنه و ضرر در جامعه، زیر سایه‌ی آزادی رأی، عدل نیست. درنتیجه رأی و اظهارنظر زمانی که وسیله‌ای برای ویرانی و خروج از دایره‌ی شرع باشد، توقیف می‌گردد.

۳۳۰۸ـ از دلایل اثبات آنچه گفته شد این است که حضرت علی ﷺ در مسجد کوفه، خطبه می‌خواند. گروهی از خوارج از گوشه‌ی مسجد فریادِ «لا حُکمَ إلا للّه» را سردادند. علی ﷺ گفت: این سخن، سخنی حق است که از آن، اراده‌ی باطل می‌نمایند و به آنها گفت: شما بر ما سه حق دارید و آن اینکه: شما را از ورود به مساجد و کسب روزی و فیء منع نکنیم و تا فسادی برپا ننمایید با شما نجنگیم.»[2]

در مبسوط از امام سرخسی آمده است: «از کُثیّر حضرمی روایت شده که به مسجد کوفه وارد شدم. پنج نفر در مسجد به علی ﷺ دشنام می‌دادند. میان آنها مردی، عباپوش بود و می‌گفت: قسم به خدا او را می‌کشم. او را گرفتم امّا دوستانش متفرق شدند. او را نزد علی ﷺ بردم و گفتم: من از این مرد شنیدم که سوگند یاد می‌کرد تا تو را بکشد. علی ﷺ گفت: نزدیک شو وای بر تو تو کیستی؟ گفت: من سوار منقری هستم. علی ﷺ گفت: او را آزاد کن. گفتم: او را آزاد کنم در حالی که او سوگند یاد نموده تا تو را بکشد. علی ﷺ گفت: او را بکشم درحالی که مرا نکشته است؟ گفتم: امّا او به شما دشنام داد. گفت: تو اگر خواستی یا او را دشنام بده یا رهایش کن.

مراد حضرت علی از این سخن «اگر خواستی او را دشنام بده.» این نیست که او را به آنچه در او وجود ندارد، به دشنام نسبت دهی زیرا این کار، دروغ و بهتان است و جایز نیست بلکه مرادش این بوده که او را به چیزی نسبت بدهد که می‌داند در او وجود دارد برای نمونه به او بگوید: ای فتنه برانگیز، ای شرورا زیرا قصد فتنه داشته است. این همان تفسیر سخن خداوند است که فرموده: ﴿لا یُحِبُّ اللّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلاّ مَنْ ظُلِمَ﴾[3]

---

۱. ردّه: از نظر لغوی به معنی رجوع از چیزی است و در اصطلاح رجوع از دین اسلام را گویند. چه این رجوع زبانی باشد یا با نیت تنها یا فعل کفرآمیز. و مرتد کسی است که به ردّه یا ارتداد مبادرت می‌ورزد. مترجم.

۲. نیل الاوطار، شوکانی، ج ۷، صص ۱۵۹ـ۱۵۸.

۳. المبسوط، سرخسی، ج ۱۰۷ صص ۱۲۵-۱۲۴. و نساء: ۱۴۸.

(خداوند دوست ندارد (که افراد بشر پرده دری کنند و عیوب همدیگر را فاش سازند و) زبان به بدگویی گشایند، مگر آن کسی که مورد ستم قرار گرفته باشد.)

۳۳۰۹ ـ فقیه، ابویعلی حنبلی، هنگام سخن درباره‌ی اهل بغی که بر امام برحق خروج می‌نمایند و نیز کیفیت رأی گفته است: «امّا در زمینه‌ی پیکار با اهل بغی[۱] آمده: برای رهایی کسانی‌که بر امام برحق خروج نموده‌اندو با رأی و مذهب ساختگی خود با جماعت مسلمانان مخالفت کرده‌اند، باید از اطاعت ظاهری امام خارج نشوند و در خانه‌ای به دور از مردم، گرد هم نیایند و پراکنده باشند تا بتوان بر آنها تسلط داشت در این صورت، با آنها جُنگ نمی‌شود و احکام اهل عدل در حقوق و حدود در حق آنها اجرا می‌شود. گروهی از خوارج در برابر علی ﷺ با رأی او به مخالفت ایستادند و یکی از آنها در حالی که حضرت علی ﷺ بر روی منبر خطبه می‌خواند، گفت: ﴿إن الْحُكْمُ إلا لِلّهِ﴾[۲] علی ﷺ گفت: این سخن، کلام حقی است که منظوری باطل از آن، اراده شده است. شما بر ما، سه حق دارید :اینکه شما را از ورود به مساجد که در آن نام خداوند برده می‌شود منع نکنیم. آغازگر جنگ با شما نباشیم و تا زمانی که در جنگ یاری‌مان کنید، پرداخت فیء را از شما منع نکنیم.

ابویعلی در ادامه گفته است: امّا اگر اعتقاداتشان را آشکارا بیان نمودند در حالی که میان اهل عدل زندگی می‌کردند باید اعتراف کنند و بگویند آنچه ابداع نموده و بر آن اعتقاد دارند، فاسد و باطل است و از آن بازگردند و به حق و موافقت با مسلمانان ایمان بیاورند.[۳]

از سخن ابویعلی روشن می‌شود که امام علی‌بن ابی‌طالب، خوارج را از اظهارنظر درباره‌ی مسایل خود و مسایل جاری سرزمین اسلامی و استدلال آنان به سخن خداوند ﴿إن الْحُكْمُ إلا لِلّهِ﴾ منع نکرد. بلکه با آنها مجادله نموده و رأی آنها را رد کرده و گفته است چیزی که آنها می‌گویند حق است امّا از آن معنای باطل اراده می‌نمایند و نیز به آنها گفته: با اینکه رأی شما مخالف رأی جماعت است. من [علی‌بن ابی‌طالب] شما را از آمدن به مساجد و آمیزش با مسلمانان منع نمی‌کنم و حق شما را در فیء می‌پردازم و به سبب مخالفت رأی‌شان با او با آنها نجنگید. همان‌گونه که ابویعلی گفته است: امام، فاسدبودن رأی آنها را برای‌شان توضیح داده تا به رأی درست برگردند.

---

۱. اهل بغی یا باغی به کسی گفته می‌شود که بر جماعت و امام مسلمانان خروج کرده و دارای قدرت و شوکت باشد. بُغاة (جمع باغی) مسلمان‌اند و برای کار خود تأویل و توصیه دارند. مترجم.

۲.انعام: ۵۷.

۳. الاحکام السلطانیه، ابویعلی حنبلی، ص ۳۸.

از اخبار خوارج این است که امام علی بن ابی طالب ﷺ، عبدالله بن عباس را نزدشان فرستاد تا دربارهٔ بدعتی که ایجاد نموده بودند و نیز در زمینه اعتراض بر حضرت علی ﷺ به سبب پذیرفتن حکمیت میان خود و معاویه و آنچه در جنگ با اصحاب جمل انجام داده بودند؛ گفت‌وگو نماید. از نتایج این گفت‌وگو رجوع چند هزار نفر از آنها از رأی‌شان بود.[۱]

روایت شده که علی ﷺ با آنها دربارهٔ پذیرفتن حکمیت که از آن کینه به دل گرفته بودند و نیز نامه‌نگاریش با معاویه بی آنکه لقب امیرالمؤمنین را در کنار نامش بیاورد، بحث و گفت‌وگو نمود زیرا از چیزهایی که به آن احتجاج نمودند، این بود که چرا لباسی را که خداوند به تن تو نموده و نامی که خداوند بر تو نهاده بود، یعنی امیرالمؤمنین درآوردی؟ سپس رأی به حکمیت دادی در حالی که «لاحکم الّا لله».

حضرت علی ﷺ، آن را این‌گونه رد نمود که خداوند متعال در کتاب خود دربارهٔ اختلاف زن و مرد گفته است:

﴿وَ إِن خِفْتُم شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُواْ حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَآ إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللّهُ بَيْنَهُمآ﴾[۲]

(و اگر (میان زن و شوهر اختلافی افتاد و) ترسیدید (که این کار باعث) جدایی میان آنان شود، داوری از خانوادهٔ شوهر، و داوری از خانوادهٔ همسر (انتخاب کنید و برای رفع و رجوع اختلاف) بفرستید. اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را موفق می‌گرداند.)

و البته امت محمّد ﷺ حرمت و احترام‌شان بیشتر و بالاتر از زن و مردی است... و در پاسخ این اعتراض که چرا نامش را بدون ذکر لقب نوشته است، گفت: در صلح حدیبیه، پیامبر ﷺ به سهیل بن عمرو، نمایندهٔ قریش فرمود: بنویس این مواردی است که محمد، رسول خدا، بر آن صلح نمود. سهیل گفت: اگر می‌دانستم که تو رسول خدایی با تو مخالفت نمی‌کردم. سپس نوشت: این مواردی است که محمدبن عبدالله از قریش بر آن صلح نمود. علی ﷺ گفت: خداوند فرموده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُواْ اللّهَ وَ الْيَومَ الاخِرَ﴾[۳]

(سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوهٔ پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شماست. برای کسانی که، امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند.)

---

۱. البدایه و النهایه: ابن کثیر، ج ۷، صص ۲۸۲-۲۸۰. ۲. نساء: ۳۵.
۳. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۷، صص ۲۸۱-۲۸۰. و احزاب: ۲۱.

زمانی که خوارج از حدود شرعی آزادی رأی خارج شدند و با فتنه‌انگیزی فساد به بار آوردند. علی ﷺ پیکی نزدشان فرستاد که از رأی‌شان برگردند و به سوی جماعت مسلمان روی بیاورند امّا آنها بر امتناع خود اصرار داشتند مگر اینکه علی ﷺ به سبب رضایت به حکمیت به کفر خود گواهی دهد و توبه نماید. علی ﷺ دوباره پیکی را نزدشان فرستاد. آنها خواستند فرستاده‌ی او را بکشند و هم‌پیمان شدند هر کس معتقد به اعتقادات آنها نباشد کافر، و خون و مال و خانواده‌اش مباح است. آن‌گونه که هر مسلمانی را که سر راهشان قرار می‌گرفت، می‌کشتند. چنان که عبدالله بن الأرت، کارگزار علی ﷺ را که از حاکمان آنان‌بود، کشتند. سرانجام حضرت علی با سپاهی به جنگ با آنها رفت و در نهروان شمار بسیاری از آنها را کشت به گونه‌ای که تنها ده نفر از آنها نجات پیدا کردند.[1]

از آنچه گذشت، این گونه برداشت می‌شود که بر انسان مسلمان در سرزمین اسلامی واجب است که، رأی خود را ابراز نماید و از چیزی هم نترسد هرچند که رأی او، مخالف رأی حاکم یا خلیفه باشد و بر خلیفه واجب است که اگر رأی آنان خطا هم باشد، با آنها گفت‌وگو کند و نباید آنها را به ترک نظرشان مجبور نماید هرچند در استدلال شکست بخورند و خطابودن رأی‌شان نیز آشکار گردد امّا اگر رأی‌شان به ضرر به مردم باشد همان‌گونه که درباره‌ی خوارج دیدیم در این حالت، از مقررات اظهارنظر، خارج گشته و به مرحله‌ی ارتکاب کارهای حرام در شریعت پا نهاده‌اند و انجام این اعمال گناه است و به خاطر آن عقوبت می‌شوند و تمسّک‌شان به آزادی رأی هم نمی‌تواند برای آنها شفاعت کند و آنها را از مسؤلیت و عقوبتی که در انتظارشان است رهایی بخشد.

۳۳۱۰ ـ موارد قابل توجه برای هر مسلمان درباره‌ی آزادی رأی

زن یا مرد مسلمانی که قدرت آزادی رأی می‌یابد باید امانت و راستگویی را درنظر داشته باشد و آنچه را که باور دارد حق است بیان کند. هرچند گفتن این حق تلخ و دشوار باشد. زیرا هدف از ابراز رأی، اظهار حق و درستی و رساندن بهره‌ای به شنونده است و هدف از آن تظاهر و پوشاندن حقیقت نیست. از نشانه‌های امانت در اظهار رأی و درستی آن، داستان صحابیه‌ی بزرگوار أسما ـ دختر ابوبکر ـ و به پسرش، عبدالله‌بن زبیر است زمانی که عبدالله از او پرسید: چه کاری انجام دهم حال‌که اصحابم از دور و برم پراکنده شده‌اند و جز شماری اندک از آنها باقی نمانده و تنها مانده‌ام؟ و أسما با اینکه می‌دانست پذیرش رأیش مساوی با مرگ پسرش است

---

۱. نیل الاوطار، شوکانی، ج ۷، ص ۱۵۹.

نظرش را بیان کرد؛ زیرا امانت و راستی در اظهار رأی، شرط است. بنابراین أسما رأیش را آن‌گونه که ایمان داشت و به آن معتقد بود، اظهار نمود. ابن کثیر در کتاب ارزشمند خود «البدایه و النهایه» روایت نموده است که عبدالله‌بن زبیر نزد مادرش رفت و درباره‌ی عدم حمایت مردم از او و حتی فرزندان و خانواده‌اش و روی‌آوردنشان به حجاج، شکایت نمود و گفت: جز شمار اندکی از یاران با من باقی نمانده‌اند که حتی یک ساعت هم صبر و تحمل ندارند. زیرا آن قوم هر چه از دنیا بخواهی به ما می‌دهند. رأی تو چیست؟ أسما پاسخ داد: پسرم! تو نسبت به کارهای خودت آگاهتر و داناتری. اگر می‌دانی که راهت بر حق است و تو به حق دعوت می‌کنی، پس بر آن پایداری نما حتی اگر اصحاب و یاران تو در راه آن کشته شوند و اگر می‌دانی، چیزی که می‌خواهی برای دنیاست پس، وای بر تو! که تو چه بنده‌ی بدی هستی و خود و همراهانت را تباه ساخته‌ای و اگر تو بر حق هستی، پس چرا در دین ضعیف باشی؟ تا کی در دنیا می‌خواهی جاودان بمانی؟ پس کشته‌شدن بهتر است. عبدالله به مادرش نزدیک شد و سرش را بوسید. و گفت: به خدا سوگند این [همان] رأی من است امّا دوست داشتم که نظر تو را نیز بدانم و با این کار به آگاهیم بیفزایی.»[۱]

۳۳۱۱ـ هر مسلمان باید هنگام اظهار رأی نیت خیر و خالص داشته باشد و در آن برای ائمه و همه‌ی جامعه‌ی مسلمانان، درخواست خیر نماید. نباید ریا و شهرت‌طلبی و سردرگمی اهل حق را درنظر داشته باشد یا حق را با باطل بیامیزد یا حقوق مردم را کم نماید و در حقوق دیگران به ناحق، کاستی ایجاد کند یا آنها را رسوا کند و عیب‌ها و بدی‌های‌شان را بزرگ جلوه دهد تا از این راه، پول و ثروتی به دست بیاورد.

همان گونه که هنگام اظهارنظر رعایت مبادی اسلامی و احکام شریعت لازم است. از این رو انسان هر سخنی که درحالت اظهارنظر بر زبان می‌راند، براساس معیار شرعی است تا دچار لغزش یا سخن ناروایی که او را در گناهان مربوط به زبان می‌اندازد و نیز همه‌ی آنچه که شرعاً ممنوع است، نیفتد.

۱. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۸، ص ۳۳.

سخن دوم
آزادی عقیده

۳۳۱۲ ـ هدف از آزادی عقیده

هدف از آزادی عقیده، آزادی انسان در پذیرش دینی است که برمی‌گزینند و این آزادی، از انواع آزادی رأی است که مستقیم به صاحب رأی، تعلق دارد. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا انسان در سرزمین اسلامی آزادی عقیده دارد؟ و آیا این آزادی در شریعت اسلام برایش مصون و تضمین شده است؟ این، مسأله‌ای است که در جستارهای بعدی بیان شده است.

۳۳۱۳ ـ اکراه و اجباری در پذیرش دین نیست

اسلام، هرچند مردم را به اسلام دعوت می‌نماید امّا آنها را مجبور به پذیرش آن نمی‌کند. دعوت به اسلام با اکراه و اجبار بر آن فرق دارد. دعوت، مشروع و اکراه و اجبار ممنوع است. خداوند درباره‌ی دعوت به اسلام فرموده است:

﴿اَدْعُ إِلى سَبيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْموعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُم بِالتي هِي أَحْسَنُ﴾[1]

((ای پیغمبر!) مردمان را با سخنان استوار و به‌جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان و با ایشان به شیوه‌ی هر چه نیکوتر و بهتر گفت‌وگو کن.)

در باره‌ی اکراه در دین فرموده است:

﴿لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾[2]

(اجبار و اکراهی در [قبول] دین نیست. چراکه هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است.)

اسلام برای مسلمانان زندگی با نامسلمانان را جایز و مباح دانسته است؛ زیرا زندگی مشترک با نامسلمان در سایه‌ی دولت اسلامی از مقتضیات پذیرش اسلام نیست. اسلام مسلمانان را از نیکی به نامسلمانانی که با مسلمانان نمی‌جنگند و با پیمان ذمه به اهلیت سرزمین اسلامی درآمده‌اند، نهی نکرده و فرموده است:

---

۱. نحل: ۱۲۵.　۲. بقره: ۲۵۶.

﴿لاَ يَنْهاكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِي الدّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُم مِنْ دِيارِكُم أَن تَبَرُّوهُم وَ تُقسِطُوا إِلَيهِم، إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطينَ﴾[1]

(خداوند شما را باز نمی‌دارد، از اینکه نیکی و بخشش کنید، به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.)

۳۳۱۴ ـ حدود و موازین آزادی عقیده

اسلام مردم را به پذیرش اسلام، مجبور نمی‌کند و نامسلمان را اگر بخواهد بر عقیده‌اش بماند آزاد می‌گذارد امّا با این حال برای آزادی او حدود و موازینی قرار داده است که نباید از آنها تجاوز کند. نمونه‌هایی از این مقررات عدم اظهار آنچه سبب توهین به اسلام و پیامبر اسلام و کتاب او می‌باشد هرچند انجام دادن این کارها براساس عقیده‌اش جایز باشد زیرا شرط برخورداری‌شان از آزادی عقیده و ماندن بر دین خود، انجام ندادن کارهایی است که سبب طعنه و ضربه به اسلام در دارالاسلام گردد. همچنین تشویق مسلمان و ترغیب یا دعوت او به دینش، چه شفاهی، چه کتبی و برگزاری مجالس گفت‌وگو جایز نیست زیرا پاسخ هر مسلمان به این دعوت‌ها و تشویق‌ها به معنای برگشتن از دین اسلام است و گناه به شمار می‌آید و عقوبت آن هم قتل است و نامسلمان هم با انجام چنین کاری درواقع او را تشویق به انجام دادن گناه می‌کند و این کار در شرع اسلام و در تمام قوانین وضعی، حرام است.

۳۳۱۵ ـ برگشتن از اسلام و آزادی عقیده

حال این سؤال مطرح می‌شود که هنگامی که زن یا مرد مسلمان از دین اسلام برگردد، حد ارتداد بر او جاری می‌شود، آیا این کار متناقض با آزادی عقیده نیست؟

در پاسخ باید گفت: نه. زیرا انسان مسلمان با پذیرش اسلام، خود را ملزم به احکام و عقیده‌ی اسلام نموده است و اگر با پذیرش دین دیگری از اسلام برگردد یا بدون پذیرش هر آیین دیگر، از اسلام خارج گردد در واقع ارتداد او به منزله‌ی ایجاد اختلال در کاری است که به آن التزام جسته است و اخلال در التزام برای صاحب آن مسؤولیت و عقاب در پی دارد و این، اصلی است که حتی در قوانین وضعی پذیرفته شده است. امّا آنچه جای سخن دارد نوع عقوبتی است که این اخلال در پی دارد. و سؤال این است آیا آن، عقوبتی مدنی و مالی است؟ یا به سبب جرم بودنش، عقوبتی جنایی بشمار می‌رود؟ و مقدار و نوع این مجازات چیست؟

---

۱. ممتحنه: ۸.

در اسلام، عقوبت ارتداد در صورت پافشاری و اصرار مرتد قتل است و این عقوبت، برای مصلحت جامعه و به عنوان حق اللّه واجب شده است. تحریم ارتداد و اجرای عقوبت بر مرتد با آزادی عقیده ارتباطی ندارد زیرا این عقوبت برای گناهی مشخص -ردّه- مقرر شده است و برخورداری انسان از آزادی عقیده، بدین معنا نیست که از اخلال او نسبت به اسلام و احکام آن چشم‌پوشی شود و هیچ عقوبتی به خاطر این اخلال، شامل حال او نشود حتی عقوبت ردّه؛ زیرا این کار به ضرر اشخاص و دولتی است که مرتد در آن زندگی می‌کند و آزادی رأی هنگامی که وسیله‌ای برای ضرر رساندن دیگران شود، از آن جلوگیری می‌شود و در مبحث جرایم و عقوبت‌ها مفصل به این موضوع پرداخته شده است.

۳۳۱۶ - نظر فقها درباره‌ی اجبار در دین

از آنچه گذشت، دانستیم که هرگاه انسان مسلمان از اسلام روی برگرداند، حد[۱] ارتداد بر او جاری می‌شود و این حکم هیچ ربطی به غیرمسلمان و اکراه بر تغییر دین از جانب وی ندارد بلکه فقها بر عدم اکراه غیرمسلمان بر پذیرش اسلام تصریح نموده‌اند و اگر مجبور به پذیرش اسلام شود اسلام وی ثابت نشده و چون از آن برگردد، عمل وی ارتداد به شمار نمی‌آید زیرا در واقع اسلام و مسلمانیش ثابت نشده است. امام ابن قدامه حنبلی گفته است: «اگر کسی، مانند ذمی و مستأمن -که اجبار او به دین جایز نیست - مجبور به پذیرش اسلام گردد، حکم اسلام [حد] بر او جاری نمی‌شود مگر از او کاری سربزند که پذیرش داوطلبانه‌ی اسلام وی را بیان کند. مثلاً وقتی که فشار و اجبار از بین رفت او همواره بر اسلام خود ثابت‌قدم بماند و چنانچه پیش از وقوع چنین آزمایشی بمیرد، حکمش همچون حکم کفار است و اگر به کفر برگردد، قتل او جایز نیست. زیرا او مرتد بشمار نمی‌آید و هیچ اجباری هم بر او برای پذیرش اسلام نیست.[۲]

---

۱. حَد: از نظر لغوی به معنای منع است، و از نظر شرعی عبارتست از عقوبتی که از طرف شارع تعیین و مقرر گردیده است چه این حق، حق الله باشد و چه حق الناس. مانند حد شرب فهر، حد زنا، حد سرقت.

۲. المغنی، ج ۸، ص ۱۴۴.

جستار چهارم

آزادی آموزش

۳۳۱۷ - پیش‌گفتار و روش بحث

دانش در اسلام جایگاهی بس والا دارد و نصوص بسیاری در قرآن و سنت پیامبر ﷺ بر این امر دلالت می‌نمایند به همین سبب، شریعت بر تعلّم و تعلیم پافشاری می‌ورزد.

این جستار به سه دسته تقسیم شده است:

یکم: برتری علم و علما

دوم: آزادی یادگیری

سوم: آزادی یاددهی

یکم

برتری علم و علما

۳۳۱۸ ـ آیاتی از قرآن که درباره‌ی برتری علم و علما آمده به شرح زیر است

۱ – خداوند متعال فرموده: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلاهُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ﴾[۱]

(خداوند (با نشان دادن جهان هستی به گونه‌ی یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگـانه، عـملاً) گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست و اینکه او (درکارهای آفریدگان خود) دادگری می‌کند و فرشتگان و صاحبان دانش (هر یک به گونه‌ای در این باره) گواهی می‌دهند.)

امام غزالی ﷺ درباره‌ی این آیه گفته است: «پس بنگر، خداوند متعال ـ سبحانه و تـعالی ـ چگونه از خود آغاز می‌کند و دوم با فرشتگان و سوم با اهل دانش و با این کار درجه‌ی شرف و جلال و بزرگی را یادآوری می‌کند.»[۲]

امام ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است: «پس خداوند شـهادت فـرشتگان و عـلما را بـا شهادت خود نزدیک نموده و این ویژگی و امتیازی بزرگ برای علما در این جایگاه است.»[۳]

۲. خداوند فرموده: ﴿وَ تِلْكَ الامْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ مَایَعْقِلُهَآ إِلا الْعالِمُونَ﴾[۴]

(اینها، مثالهایی هستند، که ما برای مردمان می‌زنیم و جز فرزانگان آنها را فهم نمی‌کنند و در نمی‌یابند.)

یعنی درستی و زیبایی آن را جز انسان‌های دانا درک نمی‌کنند[۵] و علما در این کار مرتبه‌ای عظیم و برجسته دارند.

۳. ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰؤُا إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ غفورٌ﴾[۶]

(تنها بندگان دانا و دانشمند، از خدا ترس آمیخته با تعظیم دارند قطعاً خداوند توانـا و چیره و بس آمرزگار است.)

این آیه، نشانگر آن است که دانش به پرهیزگاری می‌انجامد و با آن متناسب است. منظور از علما در این آیه کسانی است که به خداوند (عز و جل)، صـفات عـالی و کـارهای زیـبایی کـه

---

۱. آل عمران: ۱۸.
۲. احیاء علوم‌الدین، امام غزالی، ج ۱، ص ۵.
۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۵۳.
۴. عنکبوت: ۴۳.
۵. تفسیر الزمخشری، ج ۳، ص ۴۵۵.
۶. فاطر: ۲۸.

شایسته‌ی اوست آگاهند زیرا محور اصلی پرهیزگاری، دانش است. پس هر کس در شناخت خداوند داناتر باشد نسبت به او نیز پرهیزگارتر و ترساتر است.[۱]

۴. ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾[۲]

(بگو: آیا کسانی که (وظیفه‌ی خود را در قبال خدا) می‌دانند، با کسانی که (چنین چیزی را) نمی‌دانند، برابر و یک‌سان‌اند؟!)

۵. ﴿يَرْفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾[۳]

(خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و بهره از علم دارند، درجات بزرگی می‌بخشد و خدا آگاه از آن چیزی است که انجام می‌دهید.)

در تفسیر آلوسی درباره‌ی این آیه آمده است: «خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی‌که آگاهی دینی دارند، به درجه‌های بسیار عالی رفعت می‌بخشد. عطفِ ﴿وَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ﴾ بر ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ از نمونه‌های عطف خاص بر عام است و برای بزرگواری کسانی است که پس از آنها آورده شده‌اند. گویی آنها از جنس و گونه‌ای دیگرند و آیه، برتری آنان را نشان می‌دهد. ابن منذر از ابن‌مسعود روایت کرده است: «خداوند، علما را در هیچ جایی از قرآن آن گونه که در این آیه، فضل و برتری داده، تخصیص ننموده است. خداوند کسانی را که ایمان آورده و آگاهند، بر کسانی که ایمان آورده‌اند و دانشی ندارند، با درجات فراوانی برتری داده است. آلوسی در تفسیر این آیه گفته است: «این آیه، نشان می‌دهد برتری علم و علما بیشتر از آن است که بشمار بیاید و من حدیثی را در برتریشان که امام ابوحنیفه و در سندش از ابن مسعود روایت کرده بیان می‌کنم. پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند، علما را در روز رستاخیز گرد می‌آورد و می‌فرماید: من حکمت را در قلب شما ننهادم مگر اینکه به شما نیکی کنم، به بهشت بروید زیرا شما را به سبب آگاهی و دانش‌تان بخشودم.»[۴]

۱ - ۶. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾[۵]

(بگو! پرروردگارا! بر دانشم بیفزا.)

هر اندازه به انسان دانش داده شود، باز کم است.

و خداوند فرموده است: ﴿وَ مَا أُوتِيتُم مِنَ ٱلْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً﴾[۶]

(جز دانش اندکی به شما داده نشده است.)

---

۱. تفسیر آلوسی، ج ۲۲، ص ۱۹۱.
۲. زمر: ۹.
۳. مجادلة: ۱۱.
۴. تفسیر آلوسی، ج ۲۸، ص ۲۹.
۵. طه: ۱۱۴.
۶. اسرا: ۸۵.

منظور از زیاده‌خواهی در جست‌وجوی دانش و دانش‌آموزی، دانش شرعی‌ای‌ست که به مکلّف می‌آموزد تا تکالیف عبادی، معامله‌های دینی، نیز خداوند، صفات او و پاکی او را بشناسد. این شناخت از حدیث و تفسیر و فقه، سرچشمه می‌گیرد.[1]

۳۳۱۹ ـ احادیثی که درباره‌ی برتری علم و علما در سنت پیامبر ﷺ آمده است

۱ – امام بخاری از ابن شهاب و او نیز از حمیدبن عبدالرحمان نقل کرده است: از معاویه، هنگامی که خطبه می‌خواند، شنیدم که می‌گفت: از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: «**مَن یُرِدِ اللّٰهُ بِه خَیراً یُفَقِّهه فِی‌الدّینِ...**»

(خداوند خیر هر کس را بخواهد، او را در علم دین، آگاه می‌گرداند.)

ابن حجر عسقلانی در شرح این حدیث گفته است: «**یُفَقِّهْهُ**»، یعنی «به او می‌فهماند.» مفهوم این حدیث چنین است: کسانی که در دین تفقه نمی‌کنند یعنی قواعد اسلام و فروع آن را نمی‌آموزند، از خیر محروم شده‌اند. این حدیث آشکارابرتری علما بر سایر مردم و برتری کسب دین و دریافت دانش دینی را بر سایر علوم نشان می‌دهد.»[2]

امام ترمذی این حدیث را در جامع خود از ابن‌عباس روایت کرده و در شرح آن گفته است: «فقه، همان فهم است و «**یُفَقِّهه فِی‌الدّینِ**»، یعنی احکام شرعی را به او می‌فهماند.»[3]

۲ – امام دارمی و ابوداوود و ابن ماجه، این حدیث را از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند: «.. همه‌ی موجودات در آسمان‌ها و زمین و ماهیان دریا برای انسان عالم، درخواست آمرزش می‌نمایند. برتری عالم بر عابد، مانند ماه شب چهارده بر ستارگان دیگر است. علما، وارثین پیامبران‌اند. پیامبران، دینار و درهم به ارث نگذاشته‌اند بلکه دانش را به ارث نهاده‌اند. هر کس آن را برگیرد، بهره‌ی فراوانی به دست آورده است.»[4]

۳ – امام ابن‌ماجه از ابن‌عباس روایت نموده که پیامبر ﷺ فرمود:

«**فَقیهٌ واحدٌ أَشَدُّ عَلَی الشیطانِ مِن ألفِ عابدٍ**»[5]

(تحمّل یک فقیه بر شیطان از هزار عابد، سخت‌تر است.)

---

۱. فتح الباری بشرح صحیح البخاری، عسقلانی، ج ۱، ص ۱۴۱.
۲. همان، صص ۱۶۵-۱۶۴.
۳. تحفه‌الاحوذی به شرح جامع‌الترمذی، ج ۷، ص ۴۰۴.
۴. سنن الدارمی، ج ۱، ص ۹۸. سنن ابوداوود، ج ۱۰، صص ۷۳-۷۲، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۱.
۵. سنن ابن ماجه، همان.

۴ – در حدیثی [متفق‌علیه] از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: «زمانی که انسان بمیرد، عمل او پایان می‌پذیرد و دستش از دنیا کوتاه می‌شود مگر در سه چیز، صدقه‌ی جاریه، دانشی که پس از او دیگران از آن بهره ببرند و فرزند نیکوکاری که برای او دعای خیر نماید.[۱]

۱. جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۱۷.

دوم
آزادی فراگیریِ دانش

۳۳۲۰ ـ فراگیری و برتری دانش از دیدگاه نصوص

۱- ابو درداء گفته است: شنیدم رسول‌الله ﷺ فرمودند: «هر کس راهی را بپیماید که از طریق آن، دانشی بدست آورد. خداوند او را در راهی از راه‌های بهشت قرار می‌دهد و فرشتگان بالهای خود را برای رضایت جوینده‌ی دانش می‌گشایند...»[۱]

۲- ترمذی در جامع خود روایت نموده است: «هر کس برای جست‌وجوی دانش از خانه‌اش خارج شود، همانند جهادگری است در راه خدا تا زمانی‌که برمی‌گردد.» در شرح آن آمده است: معنای سفر این است که هر کس از خانه یا شهرش برای طلب علم شرعی ـ فرض عین یا کفایی ـ خارج شود [مانند جهادگر] در راه خداست تا زمانی که به خانه‌اش برگردد؛ زیرا طلب علم همچون جهاد، به زنده نگه داشتن دین و خوارشدن شیطان و به رنج‌انداختن نفس می‌انجامد.»[۲]

۳- دارمی در «السنن» خود، از عبدالله‌بن عمر روایت نموده است: «پیامبر ﷺ از کنار دو مجلس در مسجد النبی گذشت و فرمود: هر دوی شما بر راه نیک هستید. امّا یکی از شما بر دیگری‌برتری دارد. این گروهی که با رغبت و امید خداوند را فرامی‌خوانند خداوند اگر بخواهد در خواست‌شان را می‌دهد و اگر بخواهد منع می‌نماید. امّا این گروهی که در حال فراگیری دانش هستند و به بی‌سواد، دانش می‌آموزند، برترند؛ زیرا من، معلم برانگیخته شده‌ام. سپس در کنارشان نشست.»[۳]

۴- ابن ماجه از ابو اُمامه روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «دانشمند و دانش‌جو هر دو در دریافت پاداش شریک هستند و خیر و نیکی در سایر مردم نیست.»[۴]

۵- ابوعمر یوسف بن‌عبدالبّر احادیث فراوانی را در فضیلت طلب علم روایت نموده که شماری از آن احادیث چنین‌است:[۵]

۵ - ۱. رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس دانشی را فرا گیرد که با آن، اسلام را زنده کند میان او و انبیا جز درجه‌یی تفاوتی وجود ندارد.»

---

۱. سنن ابوداود، ج ۱۰، ص ۷۲، سنن الدارمی، ج ۱، ص ۹۸، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۱.

۲. تحفه الاحوذی به شرح جامع‌الترمذی، ج ۷، ص ۴۰۷. ۳. سنن الدارمی، ج ۱، صص ۱۰۰-۹۹.

۴. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۳.

۵. جامع بیان العلم و فضله، امام ابن عبدالبر، ج ۱، صص ۵۴-۵۳.

۵ - ۲. رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس بامداد خود را با طلب علم آغاز کند، فرشتگان بر او درود می‌فرستند و به زندگیش برکت می‌دهند و هرگز روزیش کاهش نمی‌یابد و این کار بر او مبارک است.»

۵ - ۳. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هرگاه زمان مرگ جوینده‌ی دانش فرا برسد و او در حال دانش‌اندوزی باشد، شهید است.»

۳۳۲۱ ـ کتب علمی از نیازهای بنیادین اهل دانش‌اند

از مواردی که اهمیت طلب دانش را نشان می‌دهد، عدم تعلق زکات به کتب علمی است، و اگر دانشمندی پول پس‌انداز شده‌ی فراوانی داشته باشد که برای خرید کتب علمی و فراگیری دانش به آن نیاز داشته باشد هرچند به حد نصاب رسیده باشد و یک سال هم از داشتن آن بگذرد، باز هم زکات به آن تعلق نمی‌گیرد.[1]

در «الدّر المختار» [در فقه حنفی] درباره‌ی شروط مالی که زکات در آن واجب می‌شود، آمده است: «... و جزو نیاز اصلی او نیست زیرا چیزی که به آن نیازمند است همانند معدوم، تلقی می‌شود.»

ابن عابدین در شرح خود «ردالمحتار» تعلیقی بر این عبارت «الدّر المختار» بیان نموده و مِلک مشغول به نیاز اصلی را بدین‌گونه تفسیر نموده است نیاز اصلی آن است که انسان را به روش حقیقی، مانند نفقه و خانه‌ی محل زندگی یا به روش فرضی، مانند دین و کتاب برای علما، از نابودی نجات می‌دهد. زیرا نادانی، نزد آنان هلاکت است و اگر پولی داشته باشند که به سبب آن خرج کنند، مانند این است که آن پول در اصل وجود ندارد. همان‌گونه که آب برای تشنه مانند این است که وجود ندارد و در این حالت، تیمم برایش جایز است.»[2]

تشویق به یادگیری علم فرائض (ارث)

ابن‌ماجه از ابوهریره روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابوهریره! علم فرائض را یاد بگیرید و به دیگران نیز یاد دهید. که آن، نصف علم است و به دست فراموشی سپرده می‌شود و آن نخستین چیزی است که، از امت من گرفته می‌شود.»[3]

---

۱. از شرایط تعلق زکات رسیدن به حد نصاب (نیمی حداقل میزان مالی که وجود آن، پرداخت زکات را واجب می‌گرداند مثلاً حد نصاب طلا ۲۰ مثقال است) و مرور حول (یا گذشت سال) می‌باشد. در بعضی از انواع اموال زکوی شرط آن است که فرد یکسال قمری صاحب آن مال باشد تا زکات به آن تعلق بگیرد. مترجم.

۲. الدارالمختار و ردالمحتار، ج ۲، ص ۲۶۲.

۳. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹.

در شرح این حدیث آمده است: «تشویق به یادگیری علم فرائض (ارث) به این سبب‌است که در آن، بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین احکام که به مرگ متعلق است آمده است. گویی پیامبر ﷺ فرموده است: «علم فرائض را یاد بگیرید و آن را تکرار کنید. زیرا به دست فراموشی سپرده می‌شود زیرا سریع‌تر از دانش‌های دیگر فراموش می‌شود و به یادآوری بیشتر نیاز دارد.»[۱]

۳۳۲۳ ـ نصوصی درباره‌ی فراگیری علوم دینی

نصوص بسیاری از قرآن و سنت در فراگیری علوم دینی واردشده که در زیر برخی از آنها آمده است:

۱ ـ خداوند متعال فرموده است: ﴿وَ مَا كَانَ ٱلْمُؤمِنُونَ لِيَنْفِروا كَآفَّةً، فَلَوْلاَ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُم طَآئِفَةٌ لِيَتَفَقَّهوا فِي ٱلدِّينِ وَ لِيُنْذِروا قَوْمَهُم إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِم لَعَلَّهُمْ يَحْذَرونَ﴾[۲]

(مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند. باید از هر قوم و قبیله‌ای، عده‌ای بروند، تا با تعلیمات اسلامی آشنا گردند و هنگامی‌که به سوی قوم و قبیله‌ی خود برگشتند آنان را بترسانند تا خودداری کنند.)

امام قرطبی در تفسیر این آیه گفته است: «این آیه، اصل وجوب طلب علم است. زیرا معنای آن این است که مؤمنان نباید همگی برای جهاد بروند و پیامبر را تنها بگذارند. باید از هر قومی [وقتی بسیج عمومی نباشد] گروهی نزد پیامبر ﷺ برای فراگیری دانش بمانند تا رزمندگان هنگام بازگشت شنیده‌ها و آموخته‌ها را از آنها بیاموزند. این مسأله، وجوب تفقّه در کتاب و سنّت را به صورت کفایی بیان می‌کند.»[۳]

قاضی ابوبکربن عربی مالکی نیز گفته است: «ظاهر آیه، تشویق به فراگیری دانش مستحب است و وجوب در کلام فهمیده نمی‌شود. زیرا وجوب دانش‌اندوزی با دلایل اثبات می‌شود.»[۴]

۲. ابن ماجه در «سنن» خود از انس‌بن مالک آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «طَلَبُ ٱلعِلْمِ فَريضةٌ عَلى كُل مُسْلِمٍ»[۵]

(دانش‌اندوزی بر هر مسلمانی واجب است.)

مراد از این دانش که یادگیری آن بر هر مسلمانی واجب است، شناخت خداوند، پیامبرانش و چگونگی ادای نماز و مانند آن است که هر مسلّمانی ناگزیر باید آن را بیاموزد و فرض عین می‌باشد.»[۶]

---

۱. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، علامه منادی، ج ۳، ص ۲۵۴.

۲. توبه: ۱۲۲.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۸، صص ۲۹۴-۲۹۳.

۴. احکام القرآن (تفسیر قرآن)، ابوبکربن عربی المالکی، ج ۲، ص ۱۰۱۹.

۵. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۱، و طبرانی، بیهقی و ابن عدی در جامع الصغیر، السیوطی، ج ۲، ص ۹۷.

۶. فیض‌القدیر شرح الجامع الصغیر، علامه مناوی، ج ۴، ص ۲۶۷.

۳۳۲۴ ـ حکم یادگیری امور دینی

هدف از دانشی که یادگیری آن بر هر مسلمانی واجب است ـ همان‌گونه که در حدیث آمده ـ آگاهی به امور دین و احکام آن همچون حلال و حرام و وجوب وندب وکراهت است و این معنای تفقّه در دین است، امّا یادگیری برخی مسایل دینی، فرض عین و برخی نیز فرض کفایی است. فرض عین آن است که انسان مسلمان نمی‌تواند به آن ناآگاه باشد مانند ایمان به خدا و صفات او که در قرآن و سنّت آمده و اینکه او معبود بر حق است و معبود به حق دیگری جز او نیست و ایمان به پیامبری محمد ﷺ و دیگر اصول دین و ایمان. مسلمان باید همه‌ی مبانی و ارکان اسلام راکه خداوند بر او فرض نموده، مانند شهادتین، نماز، روزه و زکات و نیز آنچه بر او حرام نموده همچون، شراب و گوشت مردار و گوشت خوک و ازدواج با مادران و خواهران [محارم] و خوردن مال مردم به ناحق بشناسد.

هر گاه مسلمانی به عبادتی معین، مانند نماز، روزه، حج و زکات ملزم گردد، بر او واجب است که احکام و شرایط آن‌را بیاموزد تا بتواند آن را به درستی ادا نماید امّا آگاهی به دیگر امور دینی مانند احکام شریعت اسلامی در خرید و فروش، جنایت‌ها، چگونگی حل خصومت و دعاوی، احاطه بر علوم تفسیر و حدیث، اصول استنباط احکام و مواردی که یادگیریشان برای رسیدن به مرتبه‌ی اهلیت و شایستگی افتاء و اجتهاد لازم است، واجب عینی نیست و همه جزو واجبات کفایی هستند؛ زیرا ملزم‌نمودن همه‌ی مردم به آموختن این امور به سبب تفاوت توانایی‌ها و رغبت‌هایشان، شدنی نیست و شرع آنها را ملزم ننموده بلکه شرع واجب نموده که در میان مسلمانان، کسی از طریق افتا و قضاوت و تعلیم به انجام این واجبات کفایی بپردازد بی‌آنکه دین، شخص خاصی را برای انجام آن معین کرده باشد، با وجود این، مستحب است که هر مسلمان‌در حد توان بیشتر از آنچه بر او فرض است و نیاز دارد، فراگیرد.[۱]

۳۳۲۵ ـ یادگیری علوم مرتبط با دین

هر چیزی که به شناخت امور دینی و یا انجام آن کمک می‌کند یادگیری آن واجب یا مستحب است. در حدیث نبوی شریف آمده:

---

۱. مجموع الفتاوی: شیخ‌الاسلام ابن تیمیه، ج ۲۸، ص ۸۰، تفسیر قرطبی، ج ۸ ص ۲۵۹، تفسیر ابن العربی المالکی، ج ۲، ص ۱۰۱۹، احیاء علوم‌الدین: الغزالی، ج ۲، صص ۱۶-۱۲، جامع بیان‌العلم و فضله، ابن عبدالبر، ج ۱، صص ۱۳-۱۲.

«تعلّمُوا مِن أنسابِکُم مَا تصلُون بِهِ أَرحَامَکُم فإِنَ صِلَة اَلرَحْم مَحبَةٌ فِی الأَهل، مَثرَاة فِی المالِ، مَنسأة فِی الأَثرِ»[۱]

(از انساب خود، آنچه از لحاظ صله‌ی رحم و خویشاوندی با آنها پیوند می‌یابید، فراگیرید. زیرا صله‌ی رحم سبب ایجاد محبت در خانواده و افزایش مال و عمر می‌گردد.)

در شرح این حدیث آمده است: علم انساب را برای ارتباط و پیوند با خویشان، فرا گیرید. زیرا یادگیری نسب برای چنین امری مستحب است و گاهی این یادگیری به سبب امری واجب [صله‌رحم] بر انسان واجب می‌گردد زیرا صله‌ی رحم به محبت میان خانواده و افزایش مال و عمر انسان می‌انجامد.

ابن حزم در کتاب «النسب» گفته است: بخشی از علم نَسب فرض عین، بخشی، فرض کفایی و بخشی دیگر هم مستحب است. برای نمونه بداند که محمد ﷺ پسر عبدالله هاشمی است و هر کس ادعا کند او غیرهاشمی است، کفر ورزیده است و نیز خلیفه از قریش است و کسانی‌که جزو ذوی‌الارحام هستند را بشناسد تا از ازدواج با محارم دوری نماید. وارثین خود و کسانی راکه از طریق صله‌ی رحم یا نفقه یاکمک کردن به آنها واجب است، بشناسد. امّهات‌المومنین را بشناسد و بداند که ازدواج با آنها حرام است. اصحاب را بشناسد و بداند که عشق و محبت به آنها پسندیده است. انصار را بشناسد تا به آنها نیکی نماید زیرا پیامبر به آن، سفارش نموده است و نیز بداند که دوستی آنها، ایمان و دشمنی‌شان نفاق و دورویی است.»[۲]

۳۳۲۶ ـ آموختن دانش ستاره‌شناسی به اندازه‌ی یافتن راه

در حدیثی که خطیب روایت کرده و سیوطی آن را در «الجامع‌الصغیر» آورده، آمده است:

«تَعلّمُوا مِن النُجومِ مَا تَهتَدونَ بِهِ فِی ظُلُماتِ البرِّ وَ البَحرِ ثُمّ أنتهُوا»[۳]

(از دانش ستاره‌شناسی به اندازه‌ای بیاموزید تا بتوانید با آن، در تاریکی‌های خشکی و دریا راه را بیابید و همین اندازه، بس است.)

در شرح این حدیث آمده است: «تَعلّمُوا مِن اَلنجومِ»، یعنی احکامی که مسافر برای راهنمایی در سفر و شناخت قبله و راه به آن نیاز دارد و جایز است زیرا بیشتر از آن لازم نیست.»[۴]

۱. الجامع الصغیر، السیوطی، ج ۱، ص ۴۴۷، شماره حدیث: ۳۳۱۹.
۲. فیض‌القدیر شرح‌الجامع الصغیر، علامه مناوی، ج ۳، ص ۲۵۲.
۳. الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۱، ص ۴۴۹، شماره‌ی حدیث: ۳۲۳۰.
۴. فیض‌القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۳، ص ۲۵۶.

۳۳۲۷ ـ مسافرت برای یادگیری علوم دینی

اگر مسافرت برای یادگیری علم واجب دینیِ ضروری باشد، فرض است و اگر برای افزایش علوم دینیِ واجب باشد، مستحب است. صحابه‌ی ارجمند و تابعین[1] برای یادگیری علوم دینی و افزایش آن مسافرت می‌نمودند. امام بخاری در «صحیح البخاری» روایت نموده که جابربن عبدالله برای شنیدن حدیثی که عبدالله‌بن انس آن را از پیامبر شنیده بود و می‌خواست آن را بشنود، یک ماه در سفر بود. امام بخاری داستان رفتن حضرت موسی ﷺ به نزد خضر را برای آگاهی به دانش او روایت نموده است. ابن حجر عسقلانی درباره‌ی رفتن موسی نزد خضر گفته است: «و در آن فضیلت افزایش دانش بود. هرچند با سختی‌های سفر همراه بود.»[2]

امام ابن عبدالبر با آوردن سند حدیث روایت کرده است: «ابوایوب انصاری به مصر رفت تا از عقبة‌بن عامر حدیثی را که از پیامبر شنیده بود، بشنود.» ابن‌عبدالبر اخبار و روایات دیگری نیز درباره‌ی مسافرت سلف صالح برای دانش‌اندوزی روایت نموده است.[3]

۳۳۲۸ ـ یادگیری علوم دنیوی

آیا فراگیری علوم دنیوی مانند دانش پزشکی و شاخه‌های گوناگون آن، ستاره‌شناسی، شیمی، گیاه‌شناسی و... مباح است یا مندوب یا واجب؟

امام غزالی در پاسخ این پرسش گفته است: «دانش غیرشرعی به سه دسته‌ی پسندیده، ناپسند و مباح تقسیم می‌شوند. پسندیده مانند ریاضی و پزشکی که به مصالح دنیوی مربوط می‌شود و فراگیری آن، دو گونه است گونه‌ای فرض کفایی است و گونه‌ای دیگر فضیلت است. فرض کفایی، هر دانشی است که در ثبات و نگه‌داری امور دنیوی ضروری است مانند پزشکی که برای ماندگاری بدن و سلامت آن لازم است و ریاضیات که در معاملات و تقسیم ارث و ما ترک به آن نیاز است. حال که گفتیم، دانش پزشکی و ریاضیات از فرض‌های کفایی است، هیچ جای شگفتی نیست که حرفه‌های اصلی مانند کشاورزی و خیاطی و بافندگی حتی حجامت از فرض‌های کفایی باشند؛ زیرا اگر در شهری کسانی نباشند که حجامت کنند، بی‌شک بیماران می‌میرند، امّا خدایی که درد داده، دوای آن را نیز داده است و ما را به بهره‌گیری از آن راهنمایی نموده و ابزار کاربرد آن را فراهم کرده است و نباید با کم‌کاری و فراموشی، خود را به نابودی

۱. تابعی: کسی است که در حالت مسلمان بودن صحابی را ملاقات نموده و د حالت اسلام فوت نموده باشد. مترجم.
۲. فتح‌الباری به شرح صحیح‌البخاری، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، صص ۱۷۵-۱۷۴.
۳. جامع بیان العلم و فضله، حافظ ابن عبدالبر، ج ۱، صص ۱۱۲-۱۱۱.

کشاند. امّا اگر یادگیری علوم جزو فضیلت باشد پس از آن وجوب مطرح نمی‌شود. مثلاً ژرف‌نگری در مسایل ریز حساب و پزشکی و مانند آنها در زمره‌ی مطالبی‌اند که به آن نیازی نیست امّا به اندازه‌ی مورد نیاز، موجب تقویت و استواری می‌گردد و مانند سحر، طلسم و شعبده‌بازی علم ناپسند به شمار می‌آید و علم به اشعاری که سبب سبکی و هرزگی نمی‌گردد و همچنین علم تاریخ از جمله‌ی دانش مباح است.

۳۳۲۹ ـ همچنین فقهای مذاهب مختلف به فراگیری دانش مورد نیاز مسلمانان، مانند پزشکی و آهنگری و بافندگی اشاره نموده و آن را از فروض کفایی به شمار آورده‌اند.»[۱]

۳۳۳۰ ـ خلاصه‌ی آنچه از سخن امام غزالی و دیگر دانشمندان درباره‌ی علوم دینی فهمیده می‌شود، این است که علوم دنیوی مورد نیاز مسلمانان که مصالح مشروع را برایشان محقق می‌سازد یادگیری آنها از فروض کفایی است و انواع علومی که نام برده‌اند، همه به عنوان نمونه و به نسبت دانش‌های موجود در زمان آنهاست زیرا در زمان کنونی علوم گوناگونی بیشتری یافته است و مسلمانان ـ مستقیم یا غیرمستقیم ـ به عنوان ابزار قدرت در عرصه‌ی اقتصادی، مالی و نظامی به آن نیازمندند. بی‌گمان یادگیری این گونه علوم فرض کفایی است و اهمال و بی‌توجهی به آن جایز نیست وگرنه از دیگران عقب می‌افتند زیرا مسلمانان واجب است که در زمینه‌های مختلف دانش، پیشرو باشند.

۳۳۳۱ ـ از مواردی که در زیرمجموعه‌ی علوم دنیوی بشمار می‌آید، یادگیری صنعت‌های گوناگونی است که برای انجام آن به علم، معرفت و درایت نیاز است و خداوند یکی از این علوم، مانند اجازه‌ی تمرین و کار را با زره آهنی به پیامبر خود ـ داوود ـ یاد داد و بر وی منت نهاد، و [در این‌باره] فرمود:

﴿وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُم لِتُحْصِنَكُم مِن بَأسِكُم، فَهَل أَنتُم شَاكِرُونَ﴾[۲]

(و بدو ساختن زره را آموختیم تا (این لباس جنگی) شما را در جنگ‌ها حفظ کند. پس آیا شما (خداوند را در برابر همه‌ی این نعمت‌ها) سپاس‌گزاری می‌کنید؟)

امام قرطبی در تفسیر خود گفته است: «سخن خداوند متعال که فرمود: ﴿وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُم﴾، یعنی ساختن زره به روش گداختن آهن. «لبوس» نزد عرب اسلحه‌ای است مانند جوشن یا شمشیر یا زره که همه‌اش از آهن باشد و این آیه، قاعده‌ای در فراگیری صنایع و اسباب آن است و خداوند از پیامبرش، داوود، خبر داده که او زره می‌ساخته است.»[۳]

---

۱. نهایة المحتاج الی شرح المنهاج، الرملی، ج ۸، ص ۴۳، مغنی‌المحتاج، ج ۴، ص ۲۱۳، الشرح الصغیر، الدردیر، حاشیه الصاوی، ج ۱، ص ۳۵۵، البحر الزخار، ج ۵، ص ۳۹۳. ۲. انبیا: ۸۰.
۳. تفسیر قرطبی، ج ۱۱، صص ۳۲۱ـ۳۲۰.

۳۳۳۲ ـ مسافرت برای یادگیری علوم دنیوی

[گفتیم که] مسافرت در صورت لزوم فراگیری دانشِ واجبِ دینی، فرض خواهد بود و اگر مسافرت برای فراگیری علوم دینی مستحب باشد خود مسافرت نیز مندوب خواهد بود، حکم مسافرت برای یادگیری علوم دنیوی هم این‌گونه است و اگر فرض کفایی باشد مسافرت برای یادگیری آنها نیز فرض کفایی است و اگر مستحب یا مباح باشد، مسافرت برای آنها نیز مستحب یا مباح خواهد بود.

۳۳۳۳ ـ یادگیری علوم دنیوی از غیرمسلمان

حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر یادگیری علوم دنیوی حتی با مسافرت کاری جایز باشد آیا یادگیری این علوم از غیر مسلمانان که به ناچار منجر به مسافرت به سوی آنان شود جایز است؟

پاسخ، مثبت است. ابونعیم از انس‌بن‌مالک روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

«أَلْعِلمُ ضَالَّةُ المؤمنِ حَيثُما وَجَده أَخَذَهُ»

(دانش، گمشده‌ی انسان مومن است. هر کجا آن را یافت، می‌گیردش.)

ابن‌عبدالبر گفت: از علی رضی الله عنه روایت شده که فرمود: «دانش، گمشده‌ی مومن است آن را فرابگیرید. حتی اگر از مشرکان باشد. زیرا برخی صحابه‌ی بزرگوار نوشتن را از اسیران بدر که از کافران و مشرکان مکه بودند فرا گرفتند. همانگونه که برخی مسلمانان نیز نوشتن را از یهودیان مدینه آموختند.»[۱]

۳۳۳۴ ـ زن در یادگیری دانش‌های دینی، مانند مرد است.

همه‌ی آنچه درباره‌ی فضیلت دانش و حکم آن گفته شد، برای زن نیز جاری و ساری است. فقیه مشهور، ابن حزم نیز به آن تصریح نموده و گفته است: «بر هر زنی، تفقّه در همه‌ی مواردی که به او مربوط می‌شود، واجب است. آنگونه که بر مردان واجب است. زنی که مال و ثروت دارد، باید احکام زکات را بیاموزد. بر همه‌ی آنها، همچون مردان، شناخت احکام طهارت، نماز، روزه و حلال و حرام در خوراک، نوشیدنی، پوشاک و... واجب است و تفاوتی میان زن و مرد نیست. اگر زنی در علوم دینی تفقّه نماید، بر ما واجب است که پند و اندرزهای او را بپذیریم و همین گونه هم بوده

---

۱. التراتیب الاداریة، شیخ عبدالحی الکتانی، ج ۲، ص ۳۴۸.

است. برای نمونه از همسران پیامبر، احکام دینی نقل شده و نقل آنها حجت به شمار می‌آمده‌است و هیچ اختلافی میان اصحاب ما و همه‌ی اهل ایمان درباره‌ی آن وجود ندارد. زنان دیگر، غیر از همسران پیامبر ﷺ که نقل آنها حجت بوده است، ام سلیم و ام حرام و ام کرز و ام شریک و ام درداء و ام خاله و أسما بنت ابوبکر و فاطمه بنت قیس و بُسرة و در میان تابعین: عمرة و ام الحسن و رباب و فاطمة بنت منذر و هند فراسیة و جبیبه بنت بَسرة و حفصه بنت سیرین و... بوده‌اند.»[1]

۳۳۳۵ ـ فهم دین از حقوق واجب زن است

ابن حزم گفته است: کسب علم برای زن در کارهای دینی مربوط به خود واجب است و اگر بیشتر از آنچه بر او فرض است، بداند، در مطالبی که از احکام شرعی عرضه می‌دارد قبول سخن او لازم است. زیرا تفقه در دین و به مرتبه‌ی اجتهاد و فتوا رسیدن، حق زن است و این مطلب، سخن ما را که کسب دانش در دین از دیدگاه شرعی کاری پسندیده و مستحب است، تأیید نموده و راهی مطمئن و استوار برای دست‌یابی به خیر و نیکی است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده: «مَن یُردِاللّهُ بِهِ خیراً یُفَقِهُّه فِی الدینِ»، که [مفهوم و مضمون] این روایت، زنان و مردان را دربر می‌گیرد.

۳۳۳۶ ـ عایشه گفته است: «بهترین زنان، زنان انصارند که شرم مانع آنها در کسب و فهم دین نمی‌شود.» و این حدیث راامام بخاری در صحیح خود از زینب دختر ام سلمه روایت کرده که [ام سلیم نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: یا رسول‌الله ﷺ! خداوند از گفتن حق شرم ندارد. پس آیا بر زن واجب است که هرگاه محتلم شد، غسل نماید؟ پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه ام‌سلمه، آبی را [مانند منی] می‌دید صورت خود را می‌پوشاند. و می‌گفت: ای رسول خدا! مگر زن محتلم می‌شود؟ فرمود: آری، خدا خیرت بدهد. پس چگونه فرزند شبیه اوست؟»[2]

۳۳۳۷ ـ از ام کثیر، دختر یزیدانصاری، روایت شده که گفته است: «من و خواهرم نزد پیامبر ﷺ رفتیم و به او گفتیم: خواهرم می‌خواهد چیزی از شما بپرسد امّا شرم می‌نماید. پیامبر ﷺ فرمود: بپرسد زیرا جست‌وجوی دانش واجب است. خواهرم به او گفت: من پسری دارم که کبوتر بازی می‌کند. پیامبر ﷺ فرمود: امّا درجواب شما باید گفت: که این بازی منافقان است.»[3]

۳۳۳۸ ـ زنان در زمان پیامبر ﷺ از مسایل دینی مربوط به خود می‌پرسیدند و پیامبر ﷺ آنها را بر این کار تشویق می‌نمود و می‌فرمود: «بپرسید، زیرا جست‌وجوی دانش واجب است.»

---

۱. الاحکام فی اصول الاحکام، ابن حزم، ج ۳، ص ۳۲۴.
۲. فتح الباری، به شرح صحیح البخاری، عسقلانی، ج ۱، ص ۲۲۹.
۳. الاصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۴۸۷.

امام ابن حجر عسقلانی آورده است: «زینب، همسر عبدالله‌بن مسعود گفته است: رسول‌الله ﷺ فرمود: «ای گروه زنان! صدقه بدهید. حتی اگر از زیورآلاتتان باشد.» زینب گفت: من به خانه‌ی پیامبر رفتم. زنی از انصار آمد که او نیز پرسشی همچون من داشت. بلال بیرون آمد. ما به او گفتیم: به پیامبر ﷺ خبر بده دو زن پشت در هستند که می‌خواهند از تو بپرسند آیا اگر به شوهران و یتیمانی که در خانه و با آنان زندگی می‌کنند، صدقه بدهند پذیرفته می‌شود؟ پیامبر ﷺ فرمود: این کار، دو پاداش دارد پاداش خویشاوندی و پاداش صدقه.»[1]

۳۳۳۹ـ زن باید نزد کسی برود تا امور دینی‌اش را به او بیاموزد

امام بخاری در صحیح خود از ابوسعید خُدری روایت کرده که گفته است: «زنان به پیامبر ﷺ گفتند: «مردن در استفاده از محضر شما بر ما پیشی جسته‌اند و فرصتی برای ما نمانده است، پس خود روزی را به ما اختصاص ده. و پیامبر چنین کرد و روز مشخصی را در هفته برای ملاقات با آنان تعیین کرد که در آن روز به تعلیم زنان می‌پرداخت.» برای نمونه می‌گفت: «هر کس از شما زنان، سه فرزندش مرده باشد، برای او سپری در برابر آتش جهنم می‌شود. زنی گفت: دو فرزند هم [چنین است]. پیامبر ﷺ فرمود: دو فرزند هم [چنین است].»

در شرح این حدیث آمده: معنای «مردان در استفاده از محضر شما بر ما پیشی جسته‌اند» این است، که مردان همه‌ی روز با تو همنشینی می‌کنند و دانش و کارهای دین را از تو می‌شنوند و ما زنان بیچاره نمی‌توانیم با آنها رقابت کنیم پس روزی را برای ما تعیین کن که دانش و امور دینی را از تو بیاموزیم.

از این حدیث جواز پرسش زنان از امور دینشان و سخن گفتن با مردان در این‌باره و نیز در مسایلی که زنان به آن نیازمندند، استنباط می‌شود.[2]

۳۳۴۰ ـ یادگیری علوم دنیوی برای زن

فقها تصریح نموده‌اند که یادگیری آنچه برای مسلمانان ضروری است و از آن بی‌نیاز نیستند مانند پزشکی، آهنگری و بافندگی از فروض کفایی به شمار می‌آید و اختصاص به مردان هم ندارد و گفته‌اند اگر کسی در جامعه‌ی اسلامی به این کارها علم داشته باشد بر وی فرض کفایی است. بنابراین برای هر زنی که توانایی دارد یادگیری اموری چون پزشکی داخلی، جراحی،

---

۱. همان، ص ۳۱۹.

۲. عمدةالقاری به شرح صحیح البخاری، امام عینی، ج ۲، صص ۱۳۴ـ۱۳۳.

زایمان، مامایی، بیماری‌های خونی، زنان و هر بیماری دیگری که میان زنان شایع درمان آن نیازمند کشف عورت است، فرض کفایی است؛ زیرا اگر در جامعه‌ی اسلامی زنان مسلمانی باشند که به این تخصص‌ها آگاه بوده و زنان بیمار را درمان نمایند، ضرورت کشف عورت زنان برطرف می‌گردد. برای تأیید آنچه آورده شد می‌توان گفت، در زمان پیامبر ﷺ زنان مامایی بودند که در به دنیا آوردن فرزند به زنان باردار کمک می‌کردند. همچنین زنانی بودند که دختران را خَتْنه می‌کردند.»[1] بی‌گمان مهارت درکار زایمان و ختنه‌ی زنان به یادگیری این امور و تمرین و تکرار نیاز دارد و این بیانگر پسندیده و مباح بودن یادگیری چنین علومی است و کسی که با این گونه علوم آشنایی داشته باشد [انجام آن] بر او فرض کفایی است.

۳۳۴۱ - برای زن، یادگیری برخی حرفه‌ها و صنعت‌های مناسب با طبیعت زن مانند بافندگی، خیاطی و گلدوزی مباح است. در «ردالمحتار» ابن عابدین آمده است: «بر پدر لازم است دخترش را نزد زنی ببرد تا حرفه‌ای مانند گلدوزی و خیاطی به او بیاموزد.»[2] همچنین می‌توان به مباح‌بودن فراگیری برخی علوم مانند اصول تربیت و چگونگی آموزش کودکان که برای انتقال دانسته‌ها به زنان لازم است، اشاره کرد تا بتوان مهدکودک‌هایی را بر اساس اصول و مبادی سالم تربیت و آموزش پایه‌ریزی کرد و دیگر زنان نیز از آنها فرا گیرند. یادگرفتن روش تدریس نیز برای زنان مباح است تا به کودکان آموزش دهند. یادگیری دانش داروسازی هم برای زن مباح است تا در آینده آن را به عنوان شغل خود برگزینند زیرا کارکردن زن با رعایت حدود شرعی جایز است.

۳۳۴۲ - امّا مواردی دیگر مانند بنایی و مکانیکی که مردان به انجام آن می‌پردازند و با [طبیعت] زن متناسب نیست ما [زیدان] بر این باوریم که زن به انجام آن و صرف زمان و کوشش در آن نپردازد و به آن روی نیاورد.

۳۳۴۳ - مسافرت زن برای کسب علم

[گفتیم] مسافرت برای دانش‌اندوزی جایز است و سَلف صالح برای آموختن علم دینی، مانند شنیدن احادیث پیامبر ﷺ و یا فراگیری آن از شخصی که از پیامبر ﷺ شنیده مسافرت کرده‌اند. همچنین سفر برای کسب علم دنیوی، مباح است و هرگاه علوم دنیوی مورد نظر از فروض کفایی باشند، حالت مستحب یا وجوبی به خود می‌گیرد. سفر زن برای یادگیری دانش دینی و دنیایی با شرایط زیر مباح است.

---

۱. ردالمحتار، ج ۳، ص ۶۱۲.
۲. همان.

۱- ضرورت یا نیاز یا مصلحت شرعیِ مبرمی برای سفر زن، وجود داشته باشد مانند عدم وجود کسی که زن، علوم دینی واجب یا مندوب خود را از او بیاموزد یا کسی نباشد که دانش دنیوی، مانند پزشکی زنان را به آنها آموزش دهد و نیز کسی نباشد که نیازهای زنان را از مراجعه به پزشکان مرد در بیماری‌های زنان و حتی بیماری‌های عمومی در رفع ضرورت کشف عورت نزد پزشکان مرد پاسخگو باشد.

۲- امکان دعوت متخصصان از خارج شهر برای اینکه زن، علوم را از آنها بیاموزد حتی با پرداخت حقوق‌های عالی و گزاف وجود نداشته باشد؛ زیرا اگر امکان آمدن متخصصان آگاه از خارج شهر وجود داشته باشد، سفر زن برای دانش‌اندوزی، منتفی می‌گردد.

۳- اگر عذر مباح برای سفر زن محقق شود، باید مَحْرمی مانند پدر یا برادر یا (شوهر در صورت ازدواج) همراه او باشند و اگر با دوست [زن] امانت‌دار و مطمئن مسافرت نماید به سبب اینکه این دوست[زن] امانت‌دار و مطمئن می‌تواند جای محرم زن و نقش آن را داشته باشد، کافی نیست. چون فقها این فتوا را به نسبت زن برای حج فرض داده‌اند و برای سفر کسب دانش نیست. علاوه بر آنکه دست‌یابی به دانش در خارج از شهر معمولاً به درازا می‌کشد و مانند وقت حج و مناسک آن و فضای عبادی و عمومی حج نیست.

سوم
آزادی آموزش

۳۳۴۴ ـ فضیلت آموزش

احادیث بسیاری درباره‌ی فضیلت دانش و نشر آن وارد شده که برخی چنین‌اند.

۱ـ بخاری از پیامبر ﷺ حدیثی را در صحیح خود روایت کرده که فرمود: «.. جان‌ها و اموال و ناموس‌های شما برای یکدیگر حرام است همانند حرمت این روزی که در آن هستید و ماهی که در آن هستید و شهری که در آن هستید. کسی که این سخن را شنید، به غایب برساند. چه بسا شاهد، این سخن را به کسی ابلاغ نماید که از او داناتر باشد».

در شرح این حدیث آمده است: «این حدیث در فواید تشویق بر تبلیغ و ترویج دانش، سخن گفته است.»[1]

۲ـ ابوداوود در «سنن» خود از زیدبن ثابت روایت کرده است: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که، می‌گفت: «خداوند سلامت بدارد آنکه حدیثی را از ما می‌شنود و آن را حفظ و نگه‌داری می‌نماید تا آن را به دیگری برساند. چه بسا حامل فقه و دانش به کسی که از او داناتر است [برساند] و چه بسا رساننده‌ی فقهی که، فقیه نباشد.»

در شرح آن آمده که سیوطی گفته است: «یعنی خداوند به او لباس عافیت و نیکی بپوشاند و بکرنگی و زینت و جمال به او ببخشد و یا خداوند او را به شادی بهشت از نظر نعمت و سرور نایل گرداند.»[2]

۳ـ ابوداوود روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «سوگند به خدا اگر خداوند به دست تو، مردی را به خبر هدایت کند برای تو بهتر از داشتن شتران سرخ‌موی است.»[3]

۴ـ ابن‌ماجه در «سنن» خود از عثمان بن عفان روایت کرده که پیامبر فرمودند: «أَفضَلُكُم مَن تَعلَّمَ اَلقُرآنَ وَ عَلَّمَهُ»[4]

---

۱. فتح الباری به شرح صحیح البخاری، عسقلانی، ج ۱، صص ۱۵۹-۱۵۷.

۲. عون‌المعبود شرح سنن ابو داوود، ج ۱۰، صص ۹۵-۹۴.

۳. «حُمُرالنِعم» یا شتر قرمز از نفیس‌ترین و گرانبهاترین اموال عرب بوده است و حُمُرالنعم به معنای قوی‌ترین و چالاک‌ترین شتران است.

۴. سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۷۷.

(بهترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و آن را به دیگران یاد دهد.)

۵ـ ابن عبدالبر با آوردن سند از رسول خداﷺ روایت کرده که، ایشان فرمود: «مِنَ الصَدَقَةِ أَن يَتَعَلَّمَ الرجلُ العِلْمَ فَيَعملَ بِهِ ثُمَّ يُعَلِّمَهُ»[۱]

(نوعی از صدقه آن است که مردی دانش را بیاموزد و به آن عمل کند و به دیگران یاد بدهد.)

۶ـ از پیامبرﷺ روایت شده که فرمود: «آیا سخاوتمندترین سخاوتمندان را به شما بازبشناسانم؟» گفتند: «آری یا رسول‌اللهﷺ!» فرمود: «خداوند سخاوتمندترین سخاوتمندان است و من سخاوتمندترین فرزندان آدم هستم و سخاوتمندترین پس از من کسی است که دانشی را می‌آموزد و آن را منتشر می‌کند. او در روز قیامت به‌تنهایی مانند امتی محشور می‌شود و نیز مردی که جانش را در راه خدا می‌دهد تا کشته شود.»[۲]

۳۳۴۵ـ حکم آموزش

قیام اهل علم برای انتشار آن در میان مردم و آموزش معانی و احکام اسلام از کارهایی است که شرع اسلام بر اهل دانش واجب نموده است. خداوند فرموده است:

﴿وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً. فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُم طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِروا قَومَهُم إِذَا رَجَعُوا إِلَيهِم لَعلّهم يَحْذَرونَ﴾[۳]

در تفسیر این آیه آمده است: «در شأن مؤمنان نبوده و بر آنان واجب نشده که در هر سریه‌ای همگی برای جنگ با دشمن از شهر خارج شوند بلکه طایفه‌ای یعنی جماعتی به اندازه‌ی نیاز برای جنگ با دشمن بیرون رود و بقیه در مدینه با رسول خداﷺ بمانند تا دین را از او بیاموزند و برادران‌شان را هنگام برگشت از آن مسایل آگاه نمایند و آنچه از پیامبرﷺ آموخته‌اند، به آنها بیاموزند به این امید که از خدا بترسند و از دستورات او سرپیچی ننمایند. این آیه بر وجوب همگانی شدن دانش و تفقه در دین و آموزش آن به مردم سرزمین‌های گوناگون اشاره دارد به گونه‌ای که خود را با آن اصلاح و دیگران را هدایت نمایند.»[۴]

۳۳۴۶ـ امام بخاری در صحیح خود، از عبدالرحمان بن ابو بکرة و او نیز از پدرش روایت کرده است: «پیامبرﷺ بر شتری که مردی زمام آن را نگه داشته بود، نشست. پیامبرﷺ فرمود: امروز چه روزی است؟ سکوت کردیم زیرا گمان کردیم ایشان نامی جز نام آن روز، بر آن

---

۱. جامع بیان‌العلم و فضله، ج ۱، ص ۱۴۸. ۲. همان، ص ۱۴۹.
۳. توبه: ۱۲۲.
۴. تفسیر المنار، شیخ محمد رشید رضا، ج ۱۱، صص ۷۸-۷۷.

خواهد نهاد. فرمود: آیا امروز روز قربانی نیست؟ گفتیم: بله. فرمود: این ماه چه ماهی است؟ باز ما ساکت بودیم و فکر کردیم که پیامبر نامی دیگر بر آن خواهد گذاشت. فرمود: آیا ذی‌الحجه نیست؟ گفتیم: بله. فرمود: جان‌ها و اموال و ناموس شما در میان شما حرام است مانند حرمت روز و ماه و شهری که در آن هستیم. پس هر کس شاهد این واقعه است، به افراد غایب برساند. چه بسا شاهد این را به کسی برساند که از او داناتر است.»[1]

در شرح این حدیث آمده است: منظور از کسی که در مجلس حاضر است آن را به غایب ابلاغ نماید تبلیغ و رساندن این سخن و همه‌ی احکام است. آنچه از این حدیث استدلال می‌شود، این است که تبلیغ دانش بر انسان عالم واجب است و آن پیمان و عهدی است که خداوند از علماگرفته است: ﴿لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَاتَكْتُمُونَهُ﴾[2]

۳۳۴۷ـ خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنا مِنَ ٱلْبَيِّناتِ وَ ٱلْهُدىٰ مِن بَعدِمَا بَيّناهُ لِلناسِ فِي ٱلكتابِ، أُولٰئِكَ يَلْعَنُهُم اللّهُ وَ يَلْعَنُهُم اللاَّعِنُونَ﴾[3]

(بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه راکه از دلایل روشن و هدایت فرو فرستادیم، بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب تورات و انجیل بیان و روشن نموده‌ایم. خدا و نفرین‌کنندگان، ایشان را نفرین می‌کنند.)

در تفسیر آیه آمده است: «خداوند متعال خبر داده، اگر کسی آیات و بیّناتی را که خداوند فروفرستاده نادیده بینگارد نفرین می‌شود. امّا علما در هدف آن اختلاف پیدا کرده‌اند.» گروهی گفته‌اند مقصود کسی است که حق را پنهان نماید و این تمام کسانی را دربرمی‌گیرد که، دانش مورد نیاز را پنهان می‌کنند. سخن پیامبر ﷺ ـ که آیه را تفسیر کرده ـ چنین است: «اگر از کسی که دانشی دارد پرسشی شود و او آن را پنهان نماید، خداوند او را با آتش لگام می‌زند.» علما با این آیه بر وجوب بیان و تبلیغ دانش، بدون گرفتن دست‌مزد و پاداش استدلال نموده‌اند؛ زیرا در برابر کاری که واجب است پاداشی هم تعلق نمی‌گیرد.[4] همچنین کتمان دانش حرام است و کسی که چنین کند مستحق لعنت می‌شود. یعنی اینکه نشر و آموزش آن به مردم، بر عالم واجب است.

۳۳۴۸ـ خداوند فرموده است: ﴿وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ ٱلَّذِين أُوتُوا ٱلكِتابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَلاَ تَكْتُمُونَهُ، فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِم وَ ٱشْتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾[5]

---

۱. صحیح البخاری به شرح العینی، ج ۲، صص ۳۶ـ۳۵.
۲. همان، صص ۳۹ ـ ۳۸، آل‌عمران: ۱۸۷.
۳. بقره: ۱۵۹.
۴. تفسیر قرطبی، ج ۲، صص ۱۸۵ـ۱۸۴.
۵. آل عمران: ۱۸۷.

((و به یاد بیاور ای پیغمبر!) آنگاه راکه خداوند پیمان موکّد (بر زبان انبیاء) از اهل کتاب گرفت که باید کتاب (خود) را برای مردمان آشکار سازید و توضیح دهید و آن راکتمان و پنهان نسازید. امّا آنان آن را پشت سر افکندند و به بهای اندکی آن را فروختند. چه بد چیزی را خریدند!)

حسن و قتاده گفته‌اند: «این آیه درباره‌ی آنانی است که از کتاب و دانش شناختی دارند. هر کس چیزی می‌آموزد باید آن را به دیگران یاد بدهد و از پنهان‌سازی آن بپرهیزد. زیرا به نابودی‌اش می‌انجامد. محمدبن کعب گفته است: «حلال نیست که عالم، علمش را بر زبان نیاورد و نادان به نادانی‌اش راضی باشد. خداوند فرموده: ﴿وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ الَّذِين أُوتُوا الكِتابَ...﴾[1]

۳۳۴۹ ـ پیامبر ﷺ معلمانی را برای آموزش مردم می‌فرستاد

پیامبر ﷺ برای آموزش امور دینی به مردم سرزمین‌های گوناگون آموزگارانی را می‌فرستاد. از این گروه یکی، مصعب بن عمیر بود که داستانش چنین است: گروهی دوازده‌نفره که پیش از هجرت با پیامبر ﷺ بیعت نموده بودند به مدینه برگشتند. رسول خدا مصعب را همراه آنان فرستاد و به او دستور داد که قرآن و اسلام را به آنها بیاموزد و کارهای دین را به آنها تفهیم نماید. هنگامی که مصعب به مدینه پا نهاد به خانه‌ی «اسعدبن زرارة» رفت و با وی به خانه‌های انصار می‌رفت تا قرآن را به آنها بیاموزد و آنها را به سوی خدا دعوت نماید. و گروهی ازجمله سعدبن معاذ و أسیدبن حضیر را مسلمان کرد به همین سبب مصعب‌بن عمیر را «مقری مدینه» می‌خواندند.»[2]

۳۳۵۰ ـ یکی دیگر از این آموزگاران، معاذبن جبل بود که پیامبر خدا او را به یمن فرستاد تا هم به کار قضاوت بپردازد و هم قرآن و احکام اسلام را یاد دهد و زکات را جمع کند. از دیگر آموزگاران، عمروبن حزم خزرجی بود که پیامبر ﷺ برای آموزش دین و قرآن و جمع‌آوری زکات او را در نجران به کار گرفت.»[3]

۳۳۵۱ ـ حاکمان باید به پیامبر خدا ﷺ اقتدا نمایند

حاکمان باید به رسول‌الله اقتدا نمایند و آموزگارانی را به سرزمین‌ها و شهرهای مختلف بفرستند تا امور دین را به مردم بیاموزند و از آگاهان بخواهند که در هر جایی، چه مساجد چه جاهای دیگر احکام اسلام را به مردم یاد بدهند زیرا سلف صالح ما چنین کرده‌اند. امام ابن

۱. تفسیر قرطبی، ج ۴، صص ۳۰۵-۳۰۴. و آل‌عمران: ۱۸۷.
۲. السیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۲، صص ۱۸۲-۱۸۰، التراتیب الاداریه: کتانی، ج ۱، صص ۴۳-۴۲.
۳. التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۴۳.

عبدالبر با ذکر سند از جعفربن برقان روایت کرده که: عمربن عبدالعزیز نامه‌ای به این مضمون برای ما نوشت: «امّا بعد، به اهل دانش و فقه که در نزدت هستند فرمان ده تا آنچه خداوند به آنها آموخته در مجالس و مساجد خود به مردم بیاموزند. والسّلام.»

۳۳۵۲ ـ مرد، آموزگار خانواده[1]

امام بخاری از مالک بن حویرث روایت کرده که پیامبر ﷺ به ما فرمود:

«إرجَعوا إلى أَهْليكُم فَعَلِّمُوهُم»[2]

(به خانه برگردید و آنچه آموخته‌اید به خانواده‌تان نیز بیاموزید.)

امام بخاری در صحیح خود در «*باب تَعليمُ الرَّجُلِ أَمَته وَ أَهله*» حدیثی از ابوهریره و او نیز از پدرش روایت کرده که در آن آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: «سه نفر دو پاداش دارند:... و مردی که کنیزی دارد و او را به بهترین شیوه پرورش دهد و به او دانش بیاموزد سپس او را آزاد کند و شوهر دهد. برای همین، او دو اجر خواهد داشت.»

اجرای حکم کنیز بر «أمه» به خاطر این است که لفظ أمه [کنیز] به صراحت در حدیث آمده، امّا اطلاق حکم آن بر اعضای خانواده براساس قیاس[3] می‌باشد.

زیرا آموزش فرائض خداوند و سنت رسول ﷺ به خانواده که آزاده‌اند نسبت به کنیزان بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.»[4]

۳۳۵۳ ـ واجب است که مرد مسایل دینی را به خانواده‌اش بیاموزد

خداوند فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ...﴾[5]

(ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خویش را از آتش دوزخی برکنار دارید که افروزینه‌ی آن انسان‌ها و سنگ‌هاست.)

---

۱. جامع البیان و فضله، ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۱۴۹.
۲. صحیح‌البخاری بشرح العینی، ج ۲، ص ۹۹.
۳. قیاس دلیل چهارم از ادله‌ی استنباط احکام است و در لغت به معنای اندازه گرفتن چیزی با چیز دیگر و نیز یکسان و یکنواخت بودن دو چیز است. و در اصطلاح عبارتست از: «إلحاق ما لم يرد فيه نصّ على حُكمِه بما وَرد فيه نصّ على حُكمِه في الحكم، لا شتراكهما في علة الحكم.» مانند قیاس نبیذ با شراب به خاطر اشتراک هردو در علت حکم، که همان مسکر بودن است. بنابراین حکم شراب به نبیذ سرایت داده می‌شود و گفته می‌شود.
۴. صحیح‌البخاری به شرح العسقلانی، ج ۱، ص ۱۹۰.
۵. تحریم: ۶.

در تفسیر این آیه از علی‌بن ابی‌طالب آمده است: «این سخن خداوند متعال که فرموده است: ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً﴾ یعنی آنها را آموزش و پرورش دهید.» ضحاک و مقاتل گفته‌اند: «بر انسان مسلمان واجب است که به خانواده‌اش، نزدیکان، کنیزان و برده‌هایش آنچه را که خداوند بر آنها فرض نموده و آنچه از انجام آن نهی نموده، آموزش بدهد. منظور از اهل، در این آیه، همسر و فرزند و بنده و کنیز است.» قُشیری آورده است: زمانی که این آیه نازل شد عمر گفت: «یا رسول‌الله! خودمان را نجات دادیم. حالا چگونه خانواده‌مان را حفظ نماییم؟» پیامبر فرمود: «آنها را از آنچه خداوند شما را از آن نهی نموده، نهی کنید و به آنچه خداوند شما را به آن امر نموده، امر نمایید.» اهل دانش گفته‌اند: «بر ما واجب است که به فرزندان و همسران خود دین و نیکی و ادبی که به آن نیازمندند، بیاموزیم.»[۱]

۳۳۵۴ - پیامبر ﷺ به زنان آموزش داد

امام بخاری در صحیح خود از ابن‌عباس روایت کرده است: پیامبر ﷺ در حالی که بلال همراه او بود از خانه خارج شد و پنداشت که زنان در مسجد حضور نداشته و پیام او را نشنیده‌اند بنابراین آنها را پند و اندرز داد و به صدقه امر نمود. زنی گوشواره و انگشترش را تقدیم کرد و بلال آن را با گوشه‌ی لباس خود گرفت. امام بخاری این حدیث را در باب «عِظَةُ الامامِ النساءَ و تَعليمِهِنَ» آورده است.[۲]

در شرح این حدیث و مواردی که از آن استنباط می‌شود، آمده است:

۱ - ابن حجر عسقلانی نوشته است: به این دلیل امام بخاری این حدیث را در باب «عِظَةُ الامامِ النساءَ» آورده تا گفته باشد آنچه درباره‌ی مندوب‌بودن آموزش به همسران گفته شد، اختصاص به شوهران ندارد بلکه این کار برای حاکم و جانشینان او نیز مستحب است و گویی به آنها می‌آموزد که پرداخت صدقه باعث محو شدن خطاهای آنها می‌شود.»[۳]

۲. «عینی» درباره‌ی این حدیث گفته است: «پیامبر ﷺ از صف مردان خارج به سوی صف زنان رفت و چنین پنداشت آنچه به مردان گفته زنان حضور نداشته و نشنیده‌اند.» نووی گفته است: «این کار بیانگر مستحب‌بودن پند و اندرز برای زنان، یادآوری آخرت، آموزش احکام اسلام و تشویق آنها به دادن صدقه است این استحباب برای زمانی است که بر آن مفسده‌ای مترتب نشود یا خوف فتنه بر واعظ و مستمع وجود نداشته باشد.»[۴]

---

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۹۱، تفسیر القرطبی، ج ۱۸، ص ۱۹۷. تفسیر الآلوسی، ج ۲۸، ص ۱۵۶.
۲. صحیح البخاری به شرح العسقلانی، ج ۱، ص ۱۹۲. ۳. همان.
۴. صحیح‌البخاری به شرح العینی، ج ۲، صص ۱۲۴ - ۱۲۳.

۳۳۵۵ـ زن به دیگران آموزش می‌دهد

ابوداوود از شفا دختر عبدالله روایت کرده است: من، پیش حفصه، ام المومنین، بودم که پیامبر ﷺ نزد من آمد و به من گفت: «چرا همان‌گونه که خواندن و نوشتن را به حفصه آموخته‌ای «رقیةالنملة» را نمی‌آموزی؟»[۱]

ابن قیم این حدیث را در «زادالمعاد» آورده و گفته است: «النملة» تاول‌هایی است که از دو سمت پهلو بیرون می‌زند و بیماری شایع و معروفی است. نام این بیماری «النملة» است؛ زیرا بیمار گمان می‌کند درجای دمل‌ها مورچه‌ای بر او می‌خزد و او را نیش می‌زند. در ادامه گفته است: «الخلال» روایت کرده که، شفا دختر عبدالله در دوره‌ی جاهلیت از راه «النملة» طلسم می‌نمود و هنگامی که برای دیدار پیامبر به مدینه مهاجرت نمود در حالی که در مکه با او بیعت نموده بود گفت: یا رسول‌الله! من در زمان جاهلیت با «النملة» طلسم می‌نمودم و می‌خواهم آن را بر شما عرضه دارم. پس آن را برایش بیان نمود. پیامبر فرمود: «این کار را ادامه بده و به حفصه نیز بیاموز!»[۲]

این حدیث نشان می‌دهد که زن اجازه دارد به دیگران دانش بیاموزد و این کار مکروه و ناپسند نیست.[۳] در «وفیات الاعیان» از ابن خلکان در شرح حال فخرالنسا شهدة، دختر ابو نصر الکاتبه، آمده است: «او از دانشمندان بود، خط خوبی داشت. مردم زیادی از او حدیث شنیده‌اند. به سال ۵۷۴ هـ.ق. از دنیا رفت.»

مقری در «نفح الطیب» در شرح حال عایشه، دختر احمد القراطبیه، آورده است: «ابن حبان درباره‌ی او گفته است: در زمان او میان زنان اندلس کسی که در علم و فهم و ادب با او هم رتبه باشد، وجود نداشت. او خط زیبایی داشت که قرآن می‌نوشت و در سال ۴۰۰ هـ.ق. فوت کرد.»[۴]

۳۳۵۶ـ آموزش زنان در دوره کنونی

طلب علم، نشر و آموزش آن، فضیلتی است که زنان و مردان در آن برابرند و زن برای مباح است و حتی در برخی مسایل حکم فراگیری آن واجب است. امام باید به آموزش زنان و مردان بپردازد و خودش به زنان، دانش بیاموزد. حق زن است که کسی نزدش برود یا نزد کسی برود تا امور دین و آنچه در سنت قولی و فعلی پیامبر ﷺ در حوزه‌ی آموزش زنان و مردان آمده است، به وی بیاموزد. با توجه به آنچه بیان شد حال این سؤال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان آموزش

---

۱. عون‌المعبود شرح سنن ابو داوود، ج ۱۰، ص ۳۷۳.
۲. زادالمعاد: ابن قیم، ج ۳ ص ۱۲۴. عون‌المعبود شرح سنن ابی داوود، ج ۱۰، ص ۲۷۵.
۳. همان.
۴. عون‌المعبود، ج ۱۰، ص ۳۷۳.

زنان و فراگیری علوم را در دوره‌ی کنونی تنظیم و سازمان‌دهی کرد؟ آیا همچنان که عده‌ای می‌گویند زنان را رها کنیم تا مانند مردان از هر موضوعی آموزش ببینند یا هر کسی به آنها آموزش بدهد؟ آیا باید آموزش زن و مرد به سبب موضوع و کیفیت آموزشی همسان باشد؟ و آیا می‌بایست میان آموزش آنان با مردان تفاوت گذاشت؟ این پرسش‌ها را درصفحات بعدی پاسخ داده‌ایم.

۳۳۵۷ ـ موضوع آموزش زن

علوم دو گونه‌اند: ۱- علوم شرعی ۲- علوم دنیوی، زن چه چیزی از این دو گونه‌ی علم را با فراهم شدن امکانات از سوی دولت باید بیاموزد؟ پاسخ چنین است.

۱ ـ آموزش علوم شرعی به زن

زن باید احکام دین مانند شهادتین، معنا، مقتضیات آن و آنچه را که به عقیده و اصول ایمان مربوط است و ادای عباداتی، مانند نماز، روزه، احکام حج و زکات را که بر او واجب است فرا بگیرد و دولت باید امکانات آن را برایش فراهم سازد همچنین باید احکام ویژه‌ی خود را درباره‌ی حیض[1]، نفاس[2]، شروط و اوصاف لباس شرعی، آنچه کشف آن در برابر نامحرم حلال یا حرام است، رابطه با خویشان، بیگانگان، حقوق و تکالیف همسرداری را یاد بگیرد. زن می‌تواند در تکاپوی افزایش شناخت و معرفت احکام دینی باشد و به شناخت واجبات بسنده ننماید تا به مرحله‌ی فقاهت و آگاهی در مسایل دینی برسد و برای دیگران آموزگار یا داعی اسلام یا مفتی مسایل شرعی یا قاضی توانایی شود. زیرا برخی از فقیهان اداره‌ی منصب قضاوت را به طور مطلق برای زن جایز دانسته‌اند و گروهی نیز این جواز را به فصل دعاوی مالی محدود نموده‌اند. زیرا اصل و ضابطه برای تصدی منصب قضاوت این است که باید آن شخص مجتهد باشد. بنابراین دولت باید مؤسسه‌ها و انجمن‌هایی را برای آموزش زن با رعایت ضوابط بیان نهد.

---

۱. حیض: از نظر لغوی به معنی سَیَلان و جاری شدن است و از نظر شرعی به خارج شدن خون در حالت صحت و تندرستی ـ و نه بیماری و وضع حمل ـ از رحم زنان خارج می‌شود.

۲. نفاس: خونی است که پس از وضع حمل از بن خارج می‌شود و غسل را واجب می‌کند. حداقل مدت نفاس یک لحظه و حداکثر آن دو ماه (۶۰ روز می‌باشد. مترجم. حیض را عادت ماهیانه هم می‌گویند چون ماهی یک بار تکرار می‌شود. مترجم.

۳۳۵۸ ـ ۲ ـ آموزش علوم دنیوی به زن

وجود زنان متخصص در جامعه‌ی اسلامی در شاخه‌های مختلف پزشکی که زنان به آن نیازمندند تا از رفتن نزد پزشک مرد برای معاینه بی‌نیاز شوند از فروض کفایی است و از شاخه‌های علم پزشکی زنان و زایمان، عمل جراحی – به ویژه جراحی‌هایی که زنان در زایمان اضطراری به آن نیازمندند – روان‌کاوی، آزمایش خون، رادیولوژی، عکسبرداری و تزریق آمپول می‌باشد. بنابراین فراهم‌نمودن وسایل لازم برای آموزش زنانی که مشتاق یادگیری علوم پزشکی هستند و ایجاد مؤسساتی که کار چنین آموزشی را برای زن به عهده بگیرند ـ بنابر قوانین معینی که گفته شد ـ و نیز بایسته‌های دانش پزشکی، مانند اصول پرستاری، زنان، پانسمان زخم، نحوهٔ استفاده از وسایل جلوگیری از تولیدمثل و هر آنچه در حوزه‌ی علم پزشکی به شمار می‌آید، واجب است.

۳۳۵۹ ـ یادگیری و آموزش آنچه زنان با آن بتوانند روزی حلال به دست بیاورند جایز و مستحب است؛ زیرا زن از انجام کار حلال با کیفیت مشروع ممنوع نشده است و فقها نیز به آن تصریح نموده‌اند. امام ابن عابدین، فقیه مشهور حنفی در حاشیه‌ی کتاب «رد المحتار علی‌الدر المختار» نوشته است: «بر پدر لازم است که دخترش را نزد زنی ببرد تا شغلی مانند گلدوزی و خیاطی به او بیاموزد.»[1] با قیاس بر این سخن می‌توان گفت که آموزش بافندگی، علوم دارویی - برای اینکه داروساز شود ـ، آموزش اصول و روش تربیت کودک ـ تا در مهدکودک به کار بپردازد ـ و نیز آموزش روش‌های گوناگون آشپزی برای زن، مجاز است.

۳۳۶۰ ـ امّا دولت نباید وقت خود را صرف آموزش کار مکانیکی و بنایی که با طبیعت زن سازگاری ندارد، نماید زیرا تصرفات امام مانند دولت تابع مصالح است و در این کار مصلحتی دیده نمی‌شود همچنین آموزش آوازخوانی، موسیقی، نمایش و مانند آن جایز نیست و از لحاظ شرعی منع شده است.

۳۳۶۱ ـ کیفیت آموزش زنان

مسأله‌ی آموزش زن با گونه‌های مباح و مستحب و واجب بررسی شد. امّا توجه به بعضی ضوابط در مراحل آموزش واجب است. این ضوابط باید بر پایه‌ی توجه به آموزه‌های اسلام، احکام، تعالیم و رویکردهای آن و نیز با توجه به سرشت وجودی زن شکل بگیرد که مراحل و ضوابط کلی آن چنین است.

---

۱. رد المحتار علی‌الدر المختار، ج ۲، ص ۶۱۲.

۳۳۶۲ ـ اوّلین مرحله‌ی آموزش

این مرحله باید از سن پنج سالگی آغاز شود و مدت آن ۴ سال است و در این مدت دختر خواندن را می‌آموزد تا بتواند قرآن و کتب حدیث و فقه را بخواند. بنابر روایتی که از رسول خدا نقل شد و به شفا اجازه داد تا به حفصه نوشتن را بیاموزد شرع مقدس اسلام نوشتن را برای زن مباح نموده است. در این مرحله، دختران باید مسایلی از اصول عقیده‌ی اسلامی مانند شهادتین و معنای آن را بیاموزند و مقداری از قرآن و احادیث پیامبر ﷺ را حفظ نمایند و مواردی از فقه اسلامی نیز بیاموزند تا نماز را درست به جای آورند و هنگامی که به سن نه سالگی رسیدند مواردی از آنچه مربوط به زنان است بیاموزند زیرا گاهی دختران در این سن عادت ماهانه می‌شوند و باید حیض و احکام آن را فراگیرند و همچنین به فراگیری و تمرین برخی کارهای خانه‌داری بپردازند و شناختی نسبی از مکه و مدینه و مقدساتی که در آنهاست مانند کعبه و مسجدالحرام در مکه و مسجد النبی در مدینه به دست آورند. و مطالبی از سیره‌ی نبوی شریف و داستان‌هایی از سیره‌ی صحابه و مجاهداتی که در راه خدا داشته‌اند و رابطه‌ی آنها را با مفاهیم ایمان فراگیرند و داستان کودکان و جوانانی از اصحاب بزرگوار که نمونه‌ی برجسته‌ی مفاهیم جهادی و اسلامی‌اند برای آنها گفته شود.

۳۳۶۳ ـ دوّمین مرحله‌ی آموزش

در این مرحله چند دختر که مرحله‌ی پیشین را به پایان رسانده‌اند انتخاب می‌شوند. این انتخاب بنابر ضوابط معین و مناسب برای انتخاب شمار اندکی از آنان است. در این ضوابط به صلاحیت برگزیدگان و میزان نیاز به آنها پس از پایان این مرحله، توجه می‌شود. مدت آموزش در این مرحله ۵ یا ۶ سال است و شامل سه مرحله می‌شود:

یکم: آموزش علوم شرعی با گسترش و وسعت بیشتر مانند دانش تفسیر، فقه و حدیث پیامبر با درنظرگرفتن و بررسی نیازها و بایسته‌هایی که در رأس آنها زبان عربی با شاخه‌های گوناگون آن است.

بخش دوم: توجه و بررسی آنچه برگزیدگان را برای کار در مرحله‌ی نخست آماده می‌کند و صلاحیت می‌بخشد که آموزش علوم شریعت، اصول تربیت و تدریس را در خود جای داده است.

سوم: آموزش گزیده‌ای از علوم تجربی که، مقدمه‌ای است برای تخصص در هر یک از شاخه‌های علوم مانند علوم پزشکی با آموزش مقدار لازم از علوم شریعت بدون گسترش آن به همان اندازه که در رشته‌ی نخست نیاز بود.

۳۳۶۴ـ سوّمین مرحله‌ی آموزش

برای این مرحله نیز شمار اندکی از دخترانی برگزیده می‌شوند که مرحله‌ی دوم را با ضوابط معین و پشت سر گذاشته‌اند. آموزش این مرحله در دو مرحله است.

۱-گسترش علوم شرعی

۲-گسترش علوم تجربی که جامعه‌ی اسلامی به آن نیازمند است همراه با آموزش مواردی از علوم شرعی و آنچه به آن مربوط می‌شود.

مدت تدریس و آموزش در این دو مرحله شش سال است. هدف مرحله اول آماده‌نمودن متخصصانی در علوم شرعی و افرادی شایسته برای سرپرستی پست‌های آموزشیِ مرحله‌ی دوم و و نیز پرورش دعوت‌گران و ارشادکنندگان برای مجالس و هدف از مرحله دوم؛ آماده‌نمودن متخصصانی در علوم تجربی است که در این بخش‌ها مانند علوم پزشکی، جراحی، زنان و زایمان و پرستاری درس بخوانند و همچنین آماده نمودن آموزگارانی برای تدریس در مرحله‌ی دوم می‌باشد.

۳۳۶۵ـ ضوابط آموزش دختران

یکم: جدایی بین پسران و دختران

آموزش به دختران باید در تمامی این مراحل به دور از پسران باشد البته درباره‌ی مرحله‌ی اوّل با احتیاط مشروع می‌تواند انجام گیرد زیرا ورود به این مرحله از پنج سالگی است و ۴ سال طول می‌کشد. و آموزش این دوره اغلب با رسیدن به نه سالگی یعنی بلوغ تمام می‌شود و دختر پیش از دوره‌ی حیض آموزشش را در این مرحله به پایان رسانده است به همین سبب گفته شده جدایی میان پسر و دختر در این مرحله همراه با احتیاط مشروع است.

امّا جدایی میان دختران و پسران در دو مرحله‌ی بعدی واجب است. زیرا دختر در نه سالگی بالغ می‌شود و چون به مرحله‌ی دوم گام نهاد و هنوز دارای عادت ماهانه نشده بود هنگام تحصیل دارای عادت خواهد شد. درنتیجه همراهی با پسران برای او جایز نیست. گفته شد که زنان از رسول خدا ﷺ خواستند که روزی را برای مشخص نمایند تا در آن روز به تعلیم و آموزش امور دینی به آنها بپردازد. و درباره‌ی علت درخواست‌شان گفتند: «غَلَبنا عَلیک الرجالُ» مردان در استفاده از محضر شما بر ما پیشی جسته‌اند و دانش و امور دینی را از تو می‌شنوند و «ما زنانی شکننده و ناتوانیم و یارای رویارویی با آنها را نداریم.»[۱]

۱. صحیح‌البخاری به شرح العینی، ج ۲، ص ۱۳۴.

و اگر برای آن زنان مجالست و گوش‌دادن همراه مردان به دانش و آموخته‌های پیامبر ﷺ جایز بود پیامبر بی‌شک آنها را به این کار راهنمایی می‌نمود. آن‌گاه این سخنشان «غَلبَنا عَلیکَ‌الرجالُ» معنایی نداشت و پذیرفتنی هم نبود. پیامبر ﷺ هم سخنشان را انکار می‌نمود و به آنها می‌گفت: بیایید و پشت سر مردان بنشینید و آنچه می‌گویم شما هم بشنوید. و چنین به نظر می‌رسد که در زمان پیامبر ﷺ مردان مسلمان همراه با زنان در یک مجلس برای بحث و گفتگو مجالست ننموده باشند؛ زیرا مردان [در مجالس بحث] آن گونه که می‌خواهند، می‌نشینند و این برخلاف ایستادن در صف نماز است زیرا در نماز مردان جلوتر و زنان پشت سرشان، بی هیچ مزاحمت و آمیزشی در صف‌هایی منظم می‌ایستند.

بنابراین روشن است کلاس درس اگر منظم باشد و به گونه‌ای سازمان‌دهی شود که پسران در صندلی‌های جلو بنشینند و از در ویژه‌ی خود به کلاس وارد شوند و صندلی‌های دختران پشت صندلی پسران باشد و فاصله‌ی مناسب میان صندلی پسر و دختر رعایت شود و دختران نیز از دری که ویژه‌ی آنهاست وارد شوند با این نظم و سازمان‌دهی می‌توان آموزش پسر و دختر را با هم جایز دانست آن هم در زمان نیاز مانند نبود اتاق کافی برای تدریس یا کمبود آموزگار برای تدریس که در غیر آن به فراهم‌نمودن وضعیت گفته شده نمی‌انجامد.

۳۳۶۶ ـ پوشیدن لباس شرعی

لباس زنان و دختران باید هنگام خروج از خانه برای تحصیل شرعی آن‌چنان باشد که از پیش گفته شد یعنی به گونه‌ای باشد که اعضای بدنشان پیدا نباشد مگر آنچه شرع آشکار شدن آن را مباح نموده است و به‌گونه‌ای نباشد که، واژه‌ی «برهنگی» بر آنها صدق نماید.

۳۳۶۷ ـ سوم: زنان مسئول آموزش دختران باشند

کسی که به آموزش دختران می‌پردازد باید زنی باشد که از نظر علمی و اخلاق دینی شایستگی این کار را داشته باشد. اگر زنی نبود استفاده از مرد امین و پرهیزگار بی‌اشکال است زیرا وجود مرد در جماعت زنان جزو خلوت حرام از دیدگاه شرع شمرده نمی‌شود. احادیث زیر این امر را نشان می‌دهد.

أ. پیامبر ﷺ در حالی که بلال همراه او بود از خانه خارج شد و پنداشت که زنان در مسجد حاضر نبود و پیام او را نشنیده‌اند، بنابراین آنها را موعظه نمود و به صدقه فرمان داد، زنی گوشواره و انگشترش را تقدیم کرد و بلال آن را با گوشه‌ی لباسش گرفت.

ب. در صحیح بخاری از ابوسعید خُدری روایت شده است: زنان به پیامبر ﷺ گفتند: «مردان در استفاده از محضر شما بر ما پیشی جسته‌اند، پس خود، روزی را به ما اختصاص بده.» آن حضرت چنین نکرد و روز مشخصی را در هفته برای ملاقات با آنان تعیین کرد که در آن روز به تعلیم زنان می‌پرداخت.

ج. در صحیح مسلم آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ زنی با مرد نامحرمی خلوت نکند مگر مَحْرمی همراه او باشد.» امام نووی در شرح این حدیث گفته است: «و اگر مردان با یک زن بیگانه گرد هم آیند، حرام است برخلاف آنکه اگر زنان با یک مرد گرد هم آیند جایز است.»

۳۳۶۸ ـ چهارم: خروج از خانه با اجازه‌ی شوهر یا پدر

اگر زن بخواهد برای فراگیری دانش از منزل بیرون برود باید از شوهرش (اگر ازدواج کرده) و یا بزرگترش همچون پدر (اگر ازدواج نکرده باشد) اجازه بگیرد.

۳۳۶۹ ـ استفاده از رادیو و تلویزیون و روزنامه و مجلات

استفاده از رسانه‌هایی مانند رادیو و تلویزیون که در آنها درس، موعظه و سخنرانی پخش می‌گردد و می‌توان به وسیله‌ی آنها دانش را به دیگران انتقال داد و نیز انتشار کتاب‌های علمی در موضوعات و علوم گوناگون دینی و دنیوی و توزیع آنها برای عموم مردم و خانه‌ها به ویژه برای دخترانی که دست‌یابی آنها به آموزش آسان ممکن نیست و نیز دخترانی که دست‌یابی به مراحل آموزش برایشان آسان است و حتی آنانی که به هیچ وجه نتوانند به آموزشگاه بروند واجب است و این استمداد از وسایل ارتباط جمعی باید بر مبنای روشی بررسی‌شده و منظم باشد و اهل علم و متخصصان به انجام آن بپردازند؛ و همه این موارد در چارچوب نشر دانش و انتقال آن به مردم و آموزش امور لازم دینی و دنیوی به مردم جای دارد.

جستار پنجم

آزادی کار

۳۳۷۰ـکار، فضیلت و جایگاه آن

۱ ـ خداوند متعال فرموده است: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَٱنتَشِرُوا فِي الأرضِ وَ ٱبْتَغوا مِن فَضْلِ اللّهِ...﴾[۱]

در تفسیر این آیه آمده است: امر به انتشار در روی زمین برای اباحه است و معنای آن چنین است هرگاه از نماز فارغ شدید در روی زمین برای تجارت و کسب نیازهایتان پراکنده شوید و فضل خدا را جست‌وجو کنید یعنی روزی او را از راه خرید و فروش بخواهید. عراک بن مالک وقتی نماز جمعه را به‌جای آورد بر در مسجد ایستاد و گفت: «خداوندا! من دعوت تو را پاسخ دادم و فرض تو را به‌جا آوردم و در زمین راهی شدم، همان گونه که فرمان دادی. پس از روزی خود مرا بهره‌مند گردان چون تو بهترین روزی‌دهندگان هستی.»[۲]

۲ ـ خداوند فرموده است: ﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ ذَلُولاً فَٱمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِزْقِهِ وَ إِلَيهِ ٱلنُّشُورُ﴾[۳]

در تفسیر این آیه آمده است: خداوند متعال زمین را هموار قرار داده تا بتوان بر آن آرامش و استقرار یافت پس در اطراف آن و راه‌ها و گذرگاه‌های کوهها گردش کنید و در جای جای آن با انجام انواع کسب و کار و تجارت رفت و آمد نمایید[۴]. در تفسیر آلوسی آمده است: «به این آیه برای مستحب بودن کسب و کار استدلال می‌شود و در حدیثی شریف آمده است که، پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند بنده‌ی مؤمنی را که در حال انجام کار است دوست دارد.» و امر در هردوجای آیه (فَٱمْشُوا وَ كُلُوا) برای اباحه است.»[۵]

---

۱. جمعه:۱۰.

۲. تفسیر رازی، ج ۲۰، ص ۹، تفسیر القرطبی، ج ۱۸، ص ۱۰۸.

۳. تبارک:۱۵.

۴. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۹۷، تفسیر القرطبی، ج ۱۸، ص ۲۱۵.

۵. تفسیر آلوسی، ج ۲۹، ص ۱۵.

۳۳۷۱-۳-خداوند فرمود: ﴿لَيْسَ عَلَيكُم جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِن رَّبِكُم فَإِذا أَفَضْتُم مِّن عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِندَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ﴾[۱]
(گناهی بر شما نیست که از بخشش پرودگار خود بخواهید (و در ایّام حج به کسب و تجارت بپردازید.)و هنگامی که از عرفات (به سوی مزدلفه) روان شدید، خدا را (با تهلیل و تکبیر) در نزد مشعرالحرام یاد کنید.)

در تفسیر این آیه در صحیح بخاری آمده که از ابن عباس روایت شده عکاظ و مجنّه و ذوالمجاز بازارهای مشهور زمان جاهلیت بودند. وقتی که اسلام آمد از تجارت در آن خودداری کردند پس این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ عَلَيكُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِن رَبِّكُم﴾، یعنی در موسم حج.[۲]
ابن عربی مالکی دربارەی این آیه نوشته: «این آیه سبب جواز تجارت در زمان حج برای حاجیان هنگام ادای مناسک حج است.»[۳]

در تفسیر قرطبی دربارەی این آیه آمده است: «چون خداوند به تنزیه و پاک‌نمودن حج از زشتی، فسق و جدال دستور فرمود تجارت را جایز نمود و فرمود گناهی بر شما نیست که فضل خدا را بخواهید و کسب فضل در قرآن به معنای تجارت آمده است. خداوند متعال فرموده: ﴿فَإذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الأَرضِ وَ ابْتَغوا مِن فَضْلِ اللّهِ﴾.»[۴]

۳۳۷۲-۴-﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱللَّيْلِ وَنِصْفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَ وَٱللَّهُ يُقَدِّرُ ٱللَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَٱقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي ٱلْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَٱقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ...﴾[۵]

(پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند، نزدیک به دو سوم از شب یا نصف یا یک سوم آن را (نمی‌خوابید و به عبادت می‌پردازید) و به نماز می‌ایستید و خداست که اوقات شب و روز را می‌داند و دقیقاً تعیین می‌کند. او می‌داند که شما نمی‌توانید (ساعات شب و روز را دقیقاً تعیین کنید و حساب آن را داشته باشید. لذا (برای شما تخفیف قائل شد و) بر شما بخشید. پس آن مقدار از قرآن را (در نماز) بخوانید که برایتان میسر است.)

در تفسیر رازی دربارەی این آیه آمده است: از ابن‌عباس روایت شده است که گفت: «وجوب نماز شب از اصحاب رسول‌الله ﷺ ساقط شد و به صورت سنت درآمد امّا حکم آن،

---

۱. بقره:۱۹۸.
۲. صحیح البخاری به شرح العسقلانی، ج ۴، ص ۲۸۸.
۳. احکام‌القرآن، ابن عربی، ج ۱، ص ۱۳۵.
۴. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۴۱۳.
۵. مزمل:۲۰.

به عنوان فرض بر رسول خدا باقی ماند و خداوند حکمت نسخ آن را بیان نمود و فرمود: ﴿عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي ٱلْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَٱقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ...﴾ زیرا بیماران به سبب بیماری نمی‌توانند نماز تهجّد را به جا آورند و مسافران و جهادگران که در روز مشغول اعمال سخت و مشقت‌آوری هستند اگر در شب نخوابند سبب افزایش مشقت می‌شود.» رازی در ادامه آورده است: «از لطایف و نکته‌های آیه این است که خداوند متعال میان مجاهدان و مسافران برای کسب حلال برابری پدید آورده است.»[1]

۳۳۷۳ - ۵ - ﴿وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعَاشاً﴾

(و روز را وقت تلاش و کوشش زندگی نکرده‌ایم؟)

یعنی روز زمان کسب و کار است و مردم پیوسته برای کسب رزق و روزی‌شان از جایی به جای دیگر می‌روند.[2]

۳۳۷۴ - ۶ - بخاری در صحیح خود از مقدام روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ شخصی هرگز غذایی بهتر از دسترنج خود نخورده است و پیامبر خدا داوود عليه السلام از دسترنج خویش می‌خورد.» ابن حجر عسقلانی در توضیح این حدیث آورده است: «این حدیث بر اهمیت دسترنج و برتری آنچه انسان خود به دست می‌آورد بر آنچه دیگران به وی می‌رسانند، اشاره می‌نماید. فلسفه‌ی اختصاص حضرت داوود به این امر - یعنی او فقط از دسترنج خویش می‌خورد - همان‌طور که بخاری نیز در روایتی دیگر فرموده است - او جز از دست رنج خود نمی‌خورد - به این معنا نیست که اکتفا به دسترنج خود به سبب عدم قدرت او بوده است زیرا او در زمین جانشین [و وارث نیکوکاران] است بلکه منظور این است که او تنها از راه بهتر در پی کسب روزی قدم برداشت. به همین سبب پیامبر ﷺ بحث و جریان او را به عنوان استدلال و الگویی برای بخش آغازین روایت قرار داده است.»[3]

۳۳۷۵ - ۷ - بخاری از ابوهریرة روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر یکی از شما دسته‌ای هیزم را بر پشت خود حمل کند و بفروشد، بهتر از آن است که از کسی [چیزی را] بخواهد که [معلوم نیست] آن را به او بدهد یا از دادن آن به وی خودداری نماید.» بخاری این روایت را [با عبارتی دیگر] از ابوهریره آورده که پیامبر ﷺ فرمود: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر یکی از شما ریسمانش را بردارد و با آن دسته‌یی هیزم بر پشتش حمل کند [تا آن را بفروشد] بهتر از این است که از کسی درخواستی نماید و او خواسته‌اش را برآورد یا رد نماید.»

۱. تفسیر رازی، ج ۳۰، ص ۱۸۷.
۲. نباء: ۱۱. تفسیر آلوسی، ج ۳، ص ۷.
۳. صحیح‌البخاری به شرح العسقلانی، ج ۴، صص ۳۰۳ و ۳۰۶.

در شرح این حدیث آمده است: «این حدیث بیانگر تشویق انسان برای استفاده از دسترنج خود و کسب حلال است.»[۱]

۳۳۷۶ـ۸ـبخاری از عایشه روایت کرده است: «اصحاب پیامبر ﷺ خودشان کار می‌کردند و اگر به سبب کاری که می‌کردند بوی عرق می‌دادند پیامبر به آنها می‌گفت: کاش غسل می‌کردید.»[۲] این حدیث از بزرگواری و کرامت صحابه و بهره‌گیری از دسترنج و تواضع و فروتنی آنان حکایت دارد.»[۳]

۳۳۷۷ـ۹ـابن ماجه و ابوداوود از عایشه روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «بهترین و حلال‌ترین چیزی که انسان می‌خورد از کسب و کار خودش است و همانا فرزند [و ثروت] وی نتیجه‌ی کسب و کارش است.»[۴]

در شرح این حدیث آمده است: «حلال‌ترین چیزی که انسان می‌خورد آن است که شرعی باشد و از راه حرفه و تجارت و کشاورزی به دست آورده باشد و فرزند انسان نیز جزو کسب او شمرده می‌شود زیرا آن فرزند به سبب ازدواج وی به‌دست می‌آید و برای او جایز است که از کسب فرزندش بخورد.»[۵]

۱۰ـترمذی از صخر غامدی روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «خداوندا! بر امت من در صبحِ آغاز کار و در تجارت آنان برکت بیفزا.» صخر تاجر بود و هرگاه کاروانی را برای تجارت می‌فرستاد در آغاز روز می‌فرستاد پس ثروتمند شد و دارایی‌اش افزایش یافت.»[۶]

۳۳۷۸ـآموزش صنایع مستحب است

خداوند متعال درباره‌ی داوود نبی فرموده است: ﴿وَ لَقَد ءَاتَيْنا داوودَ مِنا فَضْلاً يا جِبالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ وَ أَلَنّا لَهُ الحَديد أَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ وَ قَدِّر فِي السَّردِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّي بِما تَعْمَلونَ بَصيرٌ﴾[۷]

(ما به داود از جانب خود فضیلت بزرگی بخشیدیم. (از جمله به‌کوه‌ها و پرندگان دستور دادیم که) ای کوه‌ها! و ای پرندگان! با او (در تسبیح و تقدیس خدا) هم آواز شوید. هم‌چنین آهن را (هم چون موم) برای

---

۱. صحیح‌البخاری به شرح العینی، ج ۹، صص ۵۰-۴۹.
۲. در معنای حدیث و دلالت آن آمده است: «كان أصحاب رَسولَ‌اللهِ ﷺ عُمّال أَنْفُسهم» یعنی آنها خود با تجارت و کشاورزی، کسب روزی می‌کردند. آنها کار می‌کردند و عرق می‌نمودند و برای نماز حاضر می‌شدند درنتیجه بوی عرق آنها به مشام می‌رسید و پیامبر ﷺ به آنها می‌فرمود: «اگر غسل می‌کردید این بوی بد از بین می‌رفت.»
۳. همان، ج ۱۱، ص ۱۸۶.
۴. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۷۲۳، سنن ابوداوود، ج ۹، ص ۴۴۴.
۵. عون‌المعبود به شرح سنن ابوداوود، ج ۹، ص ۴۴۴.
۶. تحفه الاحوذی شرح جامع‌الترمذی، ج ۳، ص ۴۰۲.
۷. سبا: ۱۱-۱۰.

او نرم کردیم (تا در زره‌سازی نیازی به تافتن آن نداشته باشد.) * (ما به او دستور دادیم) که زره‌های کامل و فراخ بساز و بافته‌ها (حلقه‌های آنها) را به اندازه و متناسب کن و کار شایسته انجام دهید. چراکه من می‌بینم آنچه راکه انجام می‌دهید. (و ساخته و پرداخته‌ی کسی، بی‌حساب و کتاب نمی‌ماند.)

امام قرطبی در تفسیر این آیه گفته است: «این آیه بر آگاهی اهل فضل از صنعت‌ها اشاره نموده و اشتغال به آن، جایگاه و مقام آنها را کاهش نداده حتی به افزایش فضل آنها انجامیده، زیرا این کار موجب تواضع و بی‌نیازی از دیگران می‌گردد. ﴿أَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ﴾ یعنی زره‌هایی بی‌نقص و کامل و ﴿قَدِّرْ فِي السَّرْدِ﴾ و *السّرد* یعنی «ساختن حلقه‌های زره» به اندازه‌ی درست و مشخص.[1]

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَ عَلَّمناهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُم لِتُحْصِنَكُم مِن بَأسِكُم، فَهَل أَنتُم شاكِرُونَ﴾[2]

معنای ﴿صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُم﴾ یعنی صنعت ساختن زره و استفاده از آن. قرطبی در تفسیر این آیه آورده است: «این آیه در به‌کارگیری صنایع یک اصل است و خداوند از داوود سخن به میان آورده که زره می‌ساخته است.»[3]

۳۳۷۹ ـ کار، حق انسان مسلمان است و شرع بر انجام آن تشویق می‌نماید

از نصوص قرآن کریم و سنت مطهر پیامبر ﷺ که ذکر گردید و آنچه علمادر تفسیر خود از کتاب و سنت گفته‌اند استنباط می‌شود که کار نه تنها مباح است، بلکه مندوب است و سبب کرامت و فضیلت می‌گردد و شرع بر انجام دادن آن تشویق می‌نماید، همچنین حقی از حقوق افراد است که می‌توانند انواع کارهای جایز شرعی مانند تجارت، کشاورزی، صنعت و کارهای دستی را تمرین کنند و به سبب آن حق آزادی سفر را به اطراف و اکناف کشور حتی خروج و بازگشت به آن را دارند.

۳۳۸۰ ـ میزان مشروعیت کار

کارکردن مباح است و چنانچه برای رفع نیاز باشد مستحب است. و اگر هدف کسی از کسب درآمد انجام فریضه‌ی حج یا یاری نیازمندان و یا راهی برای به دست‌آوردن نفقه‌ی واجب مانند نفقه‌ی همسر و پدر و مادر یا فرزندان یا برای جلوگیری از گدایی و درخواست از دیگران برای خود یا دیگری باشد ـ در صورت توانایی انجام کار بر او واجب است.

---

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۲۶۷.
۲. انبیا: ۸۰.
۳. تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۳۲۱.

۳۳۸۱ ـ حق کارکردن مستلزم حق آزادی است

[گفته شد] کارکردن حق انسان است و شرع این حق را به او داده و بر انجام آن تشویق نموده است و منع او از کار، جایز نیست همان‌گونه که اجبار او نیز جایز نیست و اصل بر این است که هرکس حقوقی دارد که، در انجام‌دادن یا رهاکردنش مختار است؛ زیرا اگر انسان ناچار باشد با اجازه‌ی دیگری کار را ترک یا انجام دهد ـ گرچه این دیگری حاکم باشد ـ در این صورت داشتن حق آزادی برای انسان بی‌معناست. آیات و احادیثی که آوردیم درستی سخن ما را تأکید کرده و اشاره و تمجید آنها به فضیلت کار و تشویق بر آن بیانگر مباح و مندوب‌بودن آن است. با این وصف، منع یا اجبار هرکس بر کار جایز نیست. چون شرع [انسان] را بر انجام کار ملزم می‌سازد امّا با وجود اصل حق کار و آزادی، گاهی انسان به سبب وجود عارضه‌ای از کارکردن منع یا بر انجام آن مجبور می‌شودکه در زیر به توضیح آن می‌پردازیم.

۳۳۸۲ ـ منع انسان از کار و یا اجبار به آن

اصل این است که انسان حق آزادی کار دارد. بنابراین می‌تواند همان‌گونه که آن را انجام می‌دهد، ترک نماید. و اگر آن کار وسیله‌ی ضرررساندن به دیگران شود او را از انجام آن منع می‌کنند؛ مانند کار محتکران و مشارکت آنها در خرید مواد غذایی و فروش به قیمتی که بر آن اتفاق می‌نمایند. و نیز وقتی کاری مقدمه‌ی انجام واجبی باشد که بر عهده‌ی انسان است مجبور به انجام آن می‌شود مانند مرد کاسبی که باید نفقه‌ی خانواده‌ی خود و پدر و مادر فقیرش را بپردازد و یا کار او تأمین کننده‌ی مصلحتی عام باشد به همین‌سبب علما گفته‌اند: بر حاکم جایز است که صاحبان حرفه‌ها و صنایع را ـ وقتی که از انجام کار امتناع ورزند و در میان مردم به کار و حرفه‌ی آنها نیاز باشد ـ با پرداخت «اجرت‌المثل» مجبور به کار نماید.[۱]

۳۳۸۳ ـ حکمت مشروعیت کار و شرایط آن

اصل در حکمت مشروعیت کار، رفع نیاز انسان و دست‌یابی به مایحتاج زندگی خود و افراد تحت تکفل او و نیز برآوردن نیازهای جامعه به کار و کالاهای گوناگون است. هدف از کار انسان مسلمان همیشه به‌دست‌آوردن ابزار زندگی نیست بلکه می‌تواند برای کسب پاداش از خداوند متعال باشد مانند آموزش مسایل دینی به دیگران و جهاد در راه خدا بی‌دریافت پاداش مادی. امّا شروط کار برای اینکه مباح، جایز، مستحب یا واجب باشد، در قوانین شریعت اسلامی این است که، مشروع باشد و مهم نیست که آن، کارِ دستی یا ابزاری یا کشاورزی یا صنعتی و یا تجاری باشد.

---

۱. الطرق‌الحکمیة، ابن قیم، ص ۲۴۷.

۳۳۸۴ ـ زن و آزادی کار

چنانکه قبلاً گفته شد حکمت مشروعیت کار مشروع، این است که انسان اسباب و وسایل زندگی، مانند خوراک، پوشاک، مسکن و... برایش فراهم گردد و اگر همه‌ی این نیازمندی‌ها برای انسان فراهم شود، کارکردن مباح خواهد بود و برای افزایش درآمد می‌تواند کار کند یا نکند چون به اندازه‌ی رفع نیازها و واجبات زندگی خود رفاه دارد.

زن چه ثروتمند باشد چه فقیر در صورت توانایی شوهرش نفقه‌اش بر عهده‌ی اوست و درصورت عدم توانایی شوهرش چنانچه خود ثروتی نداشته باشد نفقه‌ی او بر عهده‌ی پدر یا برادر یا هر کس که ملزم به نفقه‌ی وی است، می‌باشد. [یعنی در هر حال] هزینه‌ی مخارج زندگی او تأمین شده است امّا کار کردن زن نیز مباح است.

۳۳۸۵ ـ کار مباح نباید مزاحم تکالیف زن شود

کار زن برای کسب روزی مباح است امّا این مباح نباید برای واجبات او مزاحمت ایجاد کند. زیرا کار واجب از کار مباح، مقدم‌تر و مؤکدتر است و حتی این مباح نباید برای مستحبات مزاحمت ایجاد نماید. از آن‌جایی که رسیدگی به کارهای خانه، نیازهای زندگی زناشویی، رعایت حقوق شوهر، پرداختن به مسایل فرزندان، تربیت و خدمت به آنها بر عهده و تکلیف زن است و این تکالیف بسیار فراوان و خسته‌کننده‌اند و زن برای انجام آنها به فراغت نیاز دارد اغلب نمی‌تواند بیرون از خانه به انجام کار مباح خود بپردازد و در این تکالیف اگر نگوییم اهمال، کوتاهی می‌کند. و از آن‌جایی که اصول حقوق و تکالیف اجازه نمی‌دهد، حقوق انسان برای تکالیف وی مزاحمت پدید آورد پس جایز نیست که، این مباح برای تکالیف زن در خانه مزاحمت ایجاد کند.

۳۳۸۶ ـ منع زن از کار در بیرون خانه، اصل است

براساس آنچه گفتیم کار بیرون از خانه برای زن ممنوع است زیرا کار بیرون از خانه به انجام کار خانه که واجب است صدمه می‌رساند و ایجاد مزاحمت کار مباح برای کار واجب به شیوه‌ای که در انجام آن آسیب وارد کند، جایز نیست و چون اغلب کار بیرون از خانه به تکالیف زن صدمه و آسیب می‌رساند، اصل بر ممنوعیت آن است زیرا [در این گونه مسایل] به آنچه اغلب و بیشتر اتفاق می‌افتد، توجه می‌شود و به [استثناها و] امور نادر توجهی نمی‌شود. البته همچنان که توضیح داده می‌شود، همه‌ی موارد مذکور وقتی پیش می‌آید که ضرورتی برای کار بیرون از خانه وجود نداشته باشد.

۳۳۸۷ـ اعتراض یکم

گاهی این اعتراض مطرح می‌شود که اگر زنی بخواهد بیرون از خانه به انجام کار مشروع بپردازد و کارگری بگیرد تا به جای او به کار خانه، حضانت کودکان و تربیت آنان بپردازد آیا [باز هم] کار در حق این زن همچنان ممنوع است؟

پاسخ این است که تا زمانی که زن به انجام کار در بیرون از خانه ناچار نباشد، ممنوعیت آن در حق او به قوت خود باقی است و استخدام خدمتکار، او را از ارتکاب چنین ممنوعی معاف نکرده و صدمه به وظایف منزل را نیز [به دو دلیل] از او دور نمی‌سازد، اوّل آنکه چون پرورش و تربیت کودکان به عهده‌ی مادر است دست‌یابی آنان به عطوفت و مهر مادری با کارگر به دست نمی‌آید. و دوم آنکه از سخن معترض، این گونه استنباط می‌شود که او ارزش و اهمیتی برای زنان خدمتکار قایل نیست و از نظر او شایسته‌ی احترام نیستند و از زنان دیگری که در خارج خانه کار می‌کنند، ارزش کمتری دارند. چنین دیدگاهی درست نیست؛ زیرا زمانی که ما درباره‌ی منع کار زن در خارج از خانه سخن می‌گوییم این سخن حکمی کلی است که همه‌ی زنان خدمتکار و غیرخدمتکار را دربرمی‌گیرد. پس چگونه است که کار خارج از خانه برای زنان خدمتکار جایز و برای دیگر زنان حرام است؟ و به زنان خدمتکار اجازه‌ی کار خارج از خانه داده می‌شود درحالی که برای زنان غیرخدمتکار حرام می‌گردد؟ آیا این از نوع ارتکاب به دو گناه برای رهایی از یک گناه نیست؟ و واضح است که جایز نیست.

۳۳۸۸ـ اعتراض دوم

اگر کسی اعتراض کند چنانچه زنی ازدواج نکرده و مسؤلیت کارهای خانه را به عهده نداشته باشد، آیا باز هم از کار در خارج خانه منع می‌شود یا نه؟

پاسخ، مثبت است زیرا نفقه‌ی او اگر فقیر باشد به عهده‌ی پدرش و اگر پدر نداشته باشد، بر عهده ولی شرعی او یا کسی است که نفقه‌اش بر عهده‌ی اوست. درنتیجه به کارکردن نیازی ندارد و ماندن در خانه برای او بهتر و سالم‌تر است زیرا در هر حال مخارج او تأمین است و شرع در صورت عدم توجیه شرعی برای خروج، او را به ماندن در خانه تشویق و فرامی‌خواند.

۳۳۸۹ـ اعتراض سوم

و اگر این اعتراض مطرح شود زنی که شوهر ندارد تا حقی بر او داشته باشد و کودکانی هم ندارد که ناچار به مراقبت از آنها باشد. کار برای او مباح است، پس چرا از انجام امر مباح منع می‌گردد؟

پاسخ: از نظر شرعی برای زن مطلوب و مستحب این است که در خانه بماند و بدون

ضرورت و نیاز، وقتِ خویش را برای کار و دیگر برنامه‌های بیرون از خانه سپری نکند. همچنین او موظف به خدمت به والدینش است این خدمت اگر نگوییم واجب است برای او مستحب شمرده می‌شود یعنی خدمت به پدر و مادر بر اشتغال به کار مباح در خارج خانه مقدم است. و همچنین او پیش از ازدواج باید کیفیّت اداره‌ی کارهای خانه را بیاموزد تا در انجام آنها مهارت پیدا کند و این به تکرار بسیار نیاز دارد و نباید در آن غفلت کند یا آن را به تأخیر بیندازد. زیرا هر آن ممکن است به خانه‌ی بخت برود و می‌بایست برای زندگی زناشویی و مهارت در امور خانه‌داری و انجام آن آماده شود. و آن جزو وظایف زندگی زناشویی بشمار می‌آید و بی گمان مهارت‌های خانه‌داری بر کار بیرون از خانه که مستحب است مقدم است. البته همه‌ی این مطالب زمانی بیان می‌شود که زن به کار بیرون از خانه ناچار نباشد امّا اگر ضرورتی برای کار بیرون از خانه وجود داشته باشد ضرورت‌ها، احکام خاص خود را دارند که در جستار بعدی بیان خواهد شد.

۳۳۹۰ - زن هنگام ضرورت می‌تواند بیرون از خانه کار کند

اصل در کار بیرون از خانه، برای زن منع است. امّا هرگاه ضرورت اقتضا کند که زن از راه کار مباحِ مشروع نیازهای زندگیش را برآورده سازد، استثنائاً جایز است زیرا ضرورت‌ها[1] کارهای حرام را مباح می‌گرداند و از قواعد ثابت در شریعت اسلامی است و هیچ اختلافی درباره‌ی آن وجود ندارد. مواردی که در قرآن و سنت درباره‌ی کار زن بیرون از خانه هنگام ضرورت و نیاز آمده، چنین است:

۳۳۹۱ - آیاتی از قرآن که درباره‌ی کار زن بیرون از خانه هنگام ضرورت، آورده شده است

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ، وَ وَجَدَ مِن دُونِهِمُ ٱمْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لاَ نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ ٱلرِّعَآءُ، وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ * فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾[2]

(و هنگامی که به (چاه) آب مَدْيَن رسید مردمان زیادی را دید که بر آن گرد آمده‌اند و چهارپایان خود را سیراب می‌کنند و آن طرف‌تر دو زنی را دید که گوسفندان خویش را می‌پایند. [موسیٰ] گفت: «شما دو نفر چه کار می‌کنید؟» گفتند: «پدر ما پیرمرد کهن‌سالی است. ما گوسفندان‌مان را آب نمی‌دهیم تا چوپانان [همگی، گوسفندان خود را] برگردانند.» (موسی دلش به حال آنان سوخت و) گوسفندان ایشان را سیراب

---

۱. و این براساس قاعده‌ی «الضرورراتُ تُبیح المحظورات» می‌باشد. و به این معناست که ضرورتها موجب مباح و جایزشدن امور حرام می‌شوند مثلاً نوشیدن شراب در حالت عادی حرام است امّا کسی که لقمه‌ای در گلویش گیرد کرده و دارد خفه می‌شود و به آب هم دسترسی ندارد نوشیدن شراب برایش جایز است چون حفظ نفس در این حالت واجب است. مترجم.

۲. قصص: ۲۴-۲۳.

کرد. سپس به زیر سایه‌ی (درختی) رفت؛ و عرضه داشت: پرودگارا! من نیازمند هر آن چیزی هستم که برایم حواله و روانه فرمایی.)

در تفسیر این آیه آمده است: ﴿وَ لَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدْيَنَ﴾ یعنی زمانی که موسی ﷺ به آب مدین رسید که با آن آب [حیوانات] را سیراب می‌کردند. ﴿وَجَدَ عَلَيهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ﴾ یعنی بر لب چاه گروه بسیاری از مردم را دید. ﴿وَجَدَ مِن دُونِهِمُ﴾ یعنی در محلی پایین‌تر از آن مردم. ﴿اَمرَأتَيْنِ تَذُودَانِ﴾ یعنی موسی دو زن را دید که گوسفندانشان را دور می‌کردند تا با گوسفندان مردم نیامیزند. ﴿قَالَ مَا خَطْبُكُمَا﴾ موسی به آنها گفت: «شما این جا چه می‌کنید؟» ﴿قَالَتَا لاَ نَسْقِ حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِعَآءُ، وَ أَبونا شَيخٌ كَبِيرٌ﴾ گفتند: ما گوسفندانمان را آب نمی‌دهیم تا مردم گوسفندان خود را آب دهند و جا برای ما خالی شود. زیرا ما توان بدنی آنها را نداریم و اگر پدرمان ضعیف و ناتوان نبود به این‌جا نمی‌آمدیم. ﴿فَسَقَىٰ لَهُمَا﴾ هنگامی که موسی سخنان آنها را شنید گوسفندانشان را سیراب کرد و با آن مردم رقابت نمود و [آن دختران] پیش از وقت همیشگی و معمول به نزد پدر بازگشتند.»[1]

دلیل استدلال به این آیات این است که شعیب به دخترانش اجازه داده بود تا گوسفندان را بیرون از خانه و از چاه مدین، سیراب نمایند زیرا خود از سیراب‌نمودن گوسفندان ناتوان بود و به سبب ضرورت برای او مباح گشته که به دخترانش اجازه دهد، این کار را انجام دهند. امام رازی در زمینه‌ی تفسیر این آیه گفته است: اگر پرسیده شود چگونه جایز است پیامبری چون شعیب راضی شود که دخترانش برای سیراب‌کردن گوسفندان بروند؟

پاسخ این است که اگر شعیب پیامبر است، هیچ مفسده‌ای نیز در انجام کار دخترانش نیست. زیرا دین آن را منع نمی‌کند امّا جوانمردی مردم نسبت به یکدیگر و وضعیت بادیه[نشینان] با شهر متفاوت است. به‌ویژه اگر وضعیت ضروری باشد.[2]

در واقع، انجام این کار در حالت ضرورت بوده است زیرا شعیب پسری نداشته که گوسفندان را به جای او سیراب کند پس ناچار بود دخترانش را برای انجام این کار بفرستد و این نکته را که شعیب پسری نداشت ادامه‌ی داستان روشن می‌کند. زیرا هنگامی که دختران برگشتند و پدر را از اتفاقات پیش‌آمده خبر کردند. او یکی از دختران را دنبال موسی فرستاد تا او را به خانه‌اش بیاورد. خداوند فرموده است: ﴿فَجَآءَتْهُ إِحداهُمَا تَمْشِي عَلَى اَسْتِحيَآءٍ قَالت إِنّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَمَا سَقَيْتَ لَنَا﴾[3]

---

۱. تفسیر الرازی، ج ۲۴، ص ۲۳۹، تفسیر آلوسی، ج ۲۰، صص ۶۰-۵۹.
۲. تفسیر الرازی، ج ۲۴، ص ۲۳۸.
۳. قصص: ۲۵.

(یکی از آن دو (دختر) که با نهایت حیاگام برمی‌داشت به پیش او آمد و گفت: «پدرم از تو دعوت می‌کند تا پاداش اینکه [گوسفندان] ما را آب داده‌ای، به تو بدهد.»)

اگر نزد شعیب کس دیگری جز دختران می‌بود وی را به جای دخترش می‌فرستاد. همه‌ی این‌ها دلالت می‌کنند، بر اینکه شعیب ناچار بود، برای سیراب‌کردن گوسفندان دخترانش را بفرستد.

۳۳۹۲ ـ سنت پیامبر ﷺ بر کار بیرون از خانه هنگام ضرورت امر می‌نماید

امام بخاری در صحیح خود از أسما، دختر ابوبکر روایت کرده است: «زبیر با من ازدواج کرد درحالی که بر روی زمین، ثروت و نوکر و خدمتکار نداشت و جز شتری آبکش و یک اسب، سرمایه‌ی دیگری جمع نکرده بود. من به اسبش علوفه می‌دادم و آب از چاه می‌کشیدم و آرد الک‌شده را خمیر می‌کردم. امّا خوب بلد نبودم، نان بپزم. برای همین، زنان همسایه‌ام که از انصار بودند آن را برای من می‌پختند آنها زنان صادقی بودند. روزی در حالی که هسته‌ها را از زمین زبیر که پیامبر به او واگذار کرده بود روی سرم حمل می‌کردم، به پیامبر ﷺ و گروهی انصار برخورد کردم. پیامبر مرا صدا زد و با بخ بخ شترش را متوقف کرد تا مرا بر پشت آن شتر سوار کند. من شرم داشتم که با آن مردان رهسپار شوم و زبیر و غیرتش را به یاد آوردم و او با غیرت‌ترین مردم بود. پس پیامبر دانست که من شرم می‌کنم رفت. هنگامی که نزد زبیر بازگشتم داستان را تعریف کردم و گفتم: پیامبر ﷺ مرا در حالی دید که، بر روی سرم هسته بود و گروهی اصحاب همراه او بودند. پس شترش را متوقف نمود تا سوار شوم. من شرم نمودم و غیرت تو را به یاد آوردم. زبیر گفت: سوگند به خدا، حمل خرما برسرت از سوار شدنت با او برایم سخت‌تر است. بنابراین از آن به بعد ابوبکر خدمتکاری را نزدم فرستاد تا اسب‌سواری را به من یاد دهد.»[1]

۳۳۹۳ ـ در شرح این حدیث آمده است: انگیزه‌ی أسما، دختر ابوبکر، در شکیبایی بر این کارهای سخت که در حدیث آمده است و سکوت شوهر و پدرش بر آن کار، مشغول‌بودن شوهر و پدرش به جهاد و کارهای دیگری بود که پیامبر ﷺ به آنها دستور می‌داد زیرا زبیر ﷺ وقت انجام کارهایی را که أسما به آن می‌پرداخت، نداشت. و نیز توانایی استخدام خدمتکار و برده را نداشت که این کارها را برایش انجام دهند. و درنتیجه کار تماماً به همسرش واگذار شده بود و او رنج کارهای خانه، ساکنان آن، زحمت نگه‌داری اسب، حمل میوه و مانند آن را تحمّل می‌کرد تا زبیر برای کارهایی که به پیروزی اسلام و اجرای دستورات پیامبر ﷺ می‌انجامد، وقت داشته باشد.

۱. فتح‌الباری به شرح صحیح‌البخاری، ابن حجر عسقلانی، ج ۹۷، صص ۳۲۰-۳۱۹.

همچنین عرف مردم در آن زمان، کمک همسران را به شوهر زشت و ناپسند نمی‌دانست و با استدلال به این حدیث زن موظف به انجام همه‌ی خدماتی است که مرد به آن نیاز دارد.

امام ابوثور نیز به همین معتقد است. امّا جمهور علما کارهایی را که أَسما انجام داده، بر سنت حمل نموده‌اند و معتقدند کاری که أسما انجام داده، بر او واجب نبوده است. ابن حجر عسقلانی گفته است: «بر من روشن است که این واقعه و امثال آن، برای حالت ضرورت است. پس حکم آن به کسانی که در حالتی مانند أَسما نیستند سرایت، داده نمی‌شود.[۱]

۳۳۹۴ ـ داستان أَسما و همچنین آگاهی پیامبر ﷺ از حال او و سکوتش، دلیل روشنی بر جواز کار زن، در هنگام ضرورت است. البته کار أَسما نیز ـ این‌گونه که برای من [زیدان] آشکار گردید ـ هرچند برایش سخت و طاقت‌فرسا بود امّا به تکلیف و وظایف او در خانه آسیبی نمی‌رساند. زیرا او به اسب زبیر هم می‌رسید برای نمونه به آن علوفه و آب می‌داد، همان‌گونه که به روشنی در روایت امام مسلم به این داستان اشاره شده و ابن حجر عسقلانی نیز آن را آورده است. در روایت مسلم گفته شده است: «من کارهای خانه‌ی زبیر را انجام می‌دادم و اسبی داشت که آن را نگه‌داری و تیمار می‌کردم و از کارهایی که انجام می‌دادم، برای من هیچ کدام سخت‌تر از تیمار و نگه‌داری اسب نبود. من برای آن [از بیرون خانه] علوفه جمع می‌کردم و از عهده‌ی این کار [به خوبی] برمی‌آمدم.»[۲]

جمع آوری علف کار دیگری بود که أَسما، بیرون از خانه انجام می‌داد و همه‌ی اینها با رضایت شوهرش بود حتی کارهایی که انجام می‌داد، آسیبی به وظایف خانه‌داریش نمی‌رساند. به سبب اینکه اسما گفته است: «من کارهای خانه‌ی زبیر را انجام می‌دادم.»

۳۳۹۵ ـ حالت‌های ضرورتِ کار بیرون از خانه

با قیاس بر حالت ضرورتی که در قرآن درباره‌ی دختران شعیب و نیز آنچه در سنت درباره‌ی داستان أَسما، آمده، هرگونه حالت ضرورت دیگری که زن ناچار به انجام کار بیرون از خانه باشد، بر این دو حالت قیاس می‌گردد. و اگر زن فرزندان یتیمی داشته باشد و سرپرستی هم نداشته باشند و چیزی هم از بیت‌المال به آنها نرسد، برای او جایز است با وسایلی که در خانه می‌سازد و در خارج از خانه می‌فروشد، کار کند و روزی به دست آورد. مانند پختن نان و یا بافتن

۱. همان، صص ۳۲۴-۳۲۳ و صحیح‌البخاری به شرح العینی، ج ۲، صص ۲۰۹-۲۰۷.
۲. صحیح‌البخاری به شرح العسقلانی، ج ۹۷، ص ۳۲۳.

پشم و یا دوختن لباس‌های بچه‌گانه و زنانه در خانه تا در بازار بفروشد. و جایز است که برای انجام این کارها از خانه بیرون رود.

۳۳۹۶ـ ضرورت‌ها با معیار خود، اندازه‌گیری می‌شوند

چنانچه کار زن بیرون از خانه ضروری باشد، چنین وضعیتی با معیار خود سنجیده می‌شود. یعنی کار در خارج از خانه تا زمانی جایز است که ضرورت باشد و چون ضرورت تمام شد آن هم ممنوع می‌گردد. پس زنی که زندگی خود و فرزندانش با کار خارج از منزل، آشفته و نابسامان می‌گردد، هرگاه بچه‌ها بالغ شدند و قدرت کسب و کار یافتند، دیگر ضرورتی برای کار زن در بیرون از خانه وجود ندارد. زیرا نفقه و مخارج آنها در حالی که بزرگ شده‌اند بر عهده‌ی خودشان است. همچنین نفقه‌ی زن به سبب اینکه مادر آنهاست، بر فرزندان واجب می‌گردد.

۳۳۹۷ـ زن می‌تواند به عنوان جهاد در راه خدا بیرون از خانه کار کند

همان‌گونه که جایز است زن بیرون از خانه در حالت ضرورت کار کند، جایز است که نه برای خود و رفع نیازهایش، بلکه برای شرکت در جهاد و یاری رزمندگان از خانه خارج شود، بنابراین می‌تواند، برای آب‌دادن، درمان زخمی‌ها و نیز کارهایی که می‌تواند انجام دهد و رزمندگان به آن نیاز دارند، همراه آنها به میدان جنگ برود. حدیثی که امام بخاری در صحیح خود از ربیع، دختر معوذ، روایت نموده بر جواز این کار اشاره می‌کند. ربیع، دختر معوذ گفته است: «ما همراه پیامبر ﷺ بودیم به جنگجویان آب می‌رساندیم و زخمی‌ها را درمان می‌کردیم و کشتگان را به مدینه می‌فرستادیم.»[۱]

در صحیح مسلم از انس بن مالک روایت شده که گفته: «پیامبر ﷺ در ام سلیم جهاد می‌نمود در حالی که زنانی از انصار او را همراهی می‌کردند و به سربازان آب می‌رساندند و زخمی‌ها را درمان می‌کردند.»[۲] بی‌گمان این کار زنان، نمونه‌ای از جهاد در راه خداست و ممنوع نیست حتی در مواقعی بر زن فرض عین خواهد بود.

۳۳۹۸ـ زن می‌تواند زخمی‌ها را بیرون از میدان جنگ درمان کند

جایز است که هنگام ضرورت، زن، بیماران را بیرون از خانه و بیرون از میدان جنگ درمان

---

۱. همان، ج ۶، ص ۸۰.

۲. صحیح مسلم به شرح النووی، ج ۱۲، ص ۱۸۸.

نماید. دلیل جواز این کار این است که وقتی سعدبن معاذ در جنگ خندق، تیر خورد. پیامبر ﷺ فرمود: «او را به چادر رفیده که در مسجد است ببرید تا او را از نزدیک ببینند.» رفیده زنی از انصار یا أسلم بود که زخمی‌ها را درمان می‌کرد و خود را وقف خدمت به مسلمانانی که زخمی یا مجروح می‌شدند، کرده بود.»[1]

در «الاستیعاب» ابن عبدالبر در شرح حال رفیده آمده است: «او زنی از أسلم بود. پیامبر ﷺ سعدبن معاذ را به چادر او در مسجد خود برد تا او را از نزدیک معاینه کند و او زنی بود که زخمی‌ها را درمان می‌کرد و خود را وقف [خدمت به] مسلمانانی که آسیب می‌دیدند، نموده بود.»[2]

۳۳۹۹ ـ آیا اشتغال زن به کارهایی که در آن تخصص دارد، بیرون از خانه جایز است؟

حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر زن شغل معینی داشت که زنان دیگر به‌خوبی او از انجام آن برنمی‌آمدند، آیا می‌تواند آن را بیرون از خانه انجام دهد؟

اگر شوهر داشته باشد و شوهرش به او اجازه بدهد یا اگر شوهر نداشته باشد و ولیّ شرعی و قانونی‌اش به او اجازه بدهد و نیز سببی توجیه‌کننده برای انجام حرفه‌اش بیرون از خانه داشته باشد پاسخ این سؤال مثبت است. برای نمونه اگر نیاز و مصلحتی شدید برای انجام کارش وجود داشته باشد یا برای گذران زندگی خود و فرزندانش ناچار باشد بیرون از خانه کار کند جایز است. زیرا در زمان پیامبر، زنان ماما و خَتْنِه کننده کارشان را بیرون از خانه، یعنی در خانه‌ی زن زائو یا خانه‌ای که دختران‌شان را ختنه می‌کردند، انجام می‌دادند و هیچ انکار و اختلافی هم در این‌باره وجود ندارد. در شرح حال خدیجه، همسر رسول خدا آمده است که مامای او، سلما، کنیز صفیه بود و در شرح حال ابراهیم، پسر پیامبر ﷺ آمده‌است: مامای او سلما، کنیز پیامبر، زن ابورافع بود و ابورافع تولد ابراهیم را به پیامبر ﷺ بشارت داد و پیامبر برده‌ای به او هدیه کرد. درباره‌ی «زن ختنه کننده» روایت شده که، پیامبر ﷺ به‌ام عطیه ـ که دختران را ختنه می‌نمود ـ گفت: «أَشمی» (به اندازه کوتاه کن.) و «لاتنهکی» (در بریدن زیاده روی نکن.) «فَانه أَسریٰ لِلْوَجه وَأَحظیٰ عِندالزوجِ» (زیرا این کار باعث زیبایی چهره می‌شود و برای شوهر خوش‌آیندتر است.»[3]

---

۱. الاصابة فی تمییز الصحابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۳۰۲.

۲. الاستیعاب، ابن عبدالبر، ج ۴، ص ۳۱۱.

۳. التراتیب الاداریة، شیخ عبدالحی الکتانی، ج ۲، ص ۱۱۸.

دلیل جواز این کارها قیاس به کار رفیده‌ی انصاری و پرداختنش به درمان زخمی‌ها ـ که ظاهراً در این کار مهارت داشت ـ در چادرش در مسجد است، زیرا این کار هم برای او، و هم برای زخمی‌ها راحت‌تر و در دسترس بود. کار رفیده با آگاهی و اطلاع پیامبر انجام می‌گرفت و پیامبر آشکارا اجازه داد تا سعدبن معاذ را به چادر او برای درمان ببرند و این بر جواز پرداختن زن به حرفه‌ای بیرون از خانه اشاره می‌کند.

۳۴۰۰ ـ آیا برای پزشک زن جایز است که بیرون از خانه مطب باز کند؟

در صفحات پیشین گفته شد که، زن می‌تواند بیرون از خانه کار کند و دلایل جواز آن نیز بیان شد. حال سؤال این است که آیا پزشک زن می‌تواند مطبی باز کند تا زنان بیمار برای معاینه و درمان به نزد او بروند؟

پاسخ، مثبت است زیرا این کار قیاس به کار رفیده‌ی انصاری که با آگاهی پیامبر ﷺ انجام می‌داد و نیز قیاس بر کار زنان ماما و ختنه کننده، جایز است. و می‌توان گفت برای زن مسلمان بازگشایی مطب برای درمان زنان و کودکان جایز است و این کار او فرض کفایی است. زیرا این کار مراجعه به پزشک زن آسان می‌شود و از همه مهم‌تر ضرورت کشف عورت نیز از میان خواهد رفت.

امّا جواز گشودن مطب برای ویزیت بیرون از منزل مشروط بر این است که این کار بر انجام وظایف منزل، شوهرداری و تربیت فرزندانش تاثیر منفی نگذارد و شوهر اجازه‌ی این کار را به او بدهد. زیرا مسایل یادشده چزو واجبات عینی اوست و درمان زنان بیمار از واجبات کفایی است و واجب عینی مقدم بر واجب کفایی است.

۳۴۰۱ ـ کار زن در خانه

چنانکه گفتیم کار زن بیرون از خانه مباح است به شرط اینکه به وظایف خانه‌داری او صدمه نرساند و با اجازه‌ی شوهر یا ولی شرعی انجام گیرد و اگر خود و فرزندانش سرپرستی نداشته باشند، کار خارج از خانه، بنا به ضرورت برای او جایز است. امّا اکنون این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به این اصل که گفته شد کار زن بیرون از خانه ممنوع است، آیا اگر زن در خانه به جز وظایف خانه‌داری، زناشویی و تربیت بچه‌هایش کار دیگری انجام دهد و کار او خارج از چارچوب وظایف خانه‌داری باشد امّا در خانه باشد باز هم برای او حرام است یا مباح؟

۳۴۰۲ - اصل جایز بودن کار زن در خانه است

ابونعیم از عبدالله‌بن ربیعه انصاری سخنش را که با سلسله‌ی سند به پیامبر ﷺ می‌رسد روایت کرده که: «به فرزندانتان شنا و تیراندازی بیاموزید و بهترین سرگرمی زن مؤمن، ریسندگی در خانه‌اش است.» ابن‌عدی از ابن‌عباس این خبر را روایت کرده و دیلمی از انس که با آوردن سلسله سند، آن را به پیامبر می‌رساند روایت کرده و خطیب در تاریخش از ابن عباس که او هم سلسله‌ی سند را به پیامبر می‌رساند روایت کرده‌است: «زنانتان را با زینت ریسندگی بیارایید.» ابن عساکر از زیادة بن سکن روایت کرده وگفته: «نزد ام‌سلمه رفتم و در دستش دوکی بود و با آن ریسندگی می‌کرد. به او گفتم: هرگاه نزد تو آمدم، در دست تو دوکی دیدم. گفت: این کار، شیطان و افکار بیهوده را از انسان دور می‌کند. من چنین شنیده‌ام که پیامبر ﷺ فرموده است: «کسی از شما اجر بیشتری دارد که طاقت و صبر بیشتری داشته باشد.»[1] از این حدیث فهمیده می‌شود که، کار زن در خانه‌ی خود جایز و مباح است. و اغلب، انجام چنین کارهایی در خانه با استدلال به سخن ام سلمه که گفته‌است: «ریسندگی، شیطان را دور می‌کند و دل‌مشغولی‌ها انسان را رها می‌سازند.» ایجاد مزاحمت نمی‌کند زیرا دل مشغولی و وسوسه‌ی شیطان در اوقات فراغت به سراغ انسان می‌آیند و معمولاً زن این‌گونه کارها را در اوقات فراغتش انجام می‌دهد.

۳۴۰۳ - آنچه بر ریسندگی قیاس می‌شود

ابزاری مانند چرخ خیاطی یا نخ و سوزن برای دوختن یا پینه و وصله‌ی برخی لباس‌ها یا گلدوزی، از لحاظ اباحه بر ریسندگی در خانه قیاس می‌شوند. همچنین کارکردن با بکارگیری برای تمییزکردن پشم از خاشاکی که به آن چسبیده تا برای بافتن با دوک یا دیگر دستگاه‌ها آماده شود و انجام کارهایی مانند عمل‌آوری خرما برای شهدسازی یا سرکه‌سازی برای مصرف خانه یا فروش آن یا بافتن لوازم بهداشتی، مانند کیسه، لیف وکلاه در خانه همگی برای زن مباح است.

۳۴۰۴ - أ - شرایط کار زن در بیرون خانه

شرط جواز کار زن در بیرون خانه این است که انجام آن به وظایف خانه‌داری او و حقوق شوهر و فرزندانش آسیب نرساند. به همین سبب اجازه‌ی شوهر در انجام این کارها، شرط می‌باشد.

---

۱. همان، صص ۱۲۰-۱۱۹.

جستار ششم

حق زن مسلمان در داشتن تأمین اجتماعی

۳۴۰۴ ـ ب، هدف از تأمین اجتماعی [بیمه]

تأمین اجتماعی، اصطلاحی نو و به معنای اقدام دولت در یاری رساندن به نیازمندان است.[۱] و تکافل اجتماعی نیز نامیده می‌شود. عرب می‌گوید: «تکفّل» یعنی خودش را به تحمل آن ملزم نمود. «تکفّل بالدَین» یعنی خود را به پرداخت دین ملزم نمود.[۲] تکافل، با توجه به معنای لغوی آن یعنی ملتزم‌شدن به پرداخت دَین یا ضمانت‌نمودن دیگری. و تکافل با اجتماعی‌بودن توصیف شده تا بیان کند که جامعه، آن جایگاهی است که، ضمانت و مسؤولیت دیگران را تحمّل می‌کند با بیان معنایِ لفظیِ تکافل اجتماعی، به معنای اصطلاحی آن بیشتر نزدیک می‌شویم. زیرا هدف از اصطلاح «تکافل اجتماعی» یا تأمین اجتماعی این است که هر کس در جامعه هنگام فقر و نیاز امنیت و ضمانت کلی داشته باشد و جامعه این امنیت کلی انسان را متحمل و متکفّل می‌شود. زیرا انسان حق دارد هنگام نیاز، دولت امنیت و بیمه‌ی او را با پرداخت هزینه متعهد گردد و امنیت حق مردم و رعایت آن از سوی دولت تکلیف و وظیفه است.

۳۴۰۴ ـ ج، تأمین اجتماعی در اسلام

تأمین اجتماعی با معنایی که گفته شد در شریعت اسلام، حق و ضمانتی است برای هر مرد و زن مسلمان در دارالاسلام و رعایت آن وظیفه‌ی دولت است. حتیٰ غیر مسلمان (ذمی) باید در دارالاسلام این تأمین اجتماعی را داشته باشد.

۳۴۰۵ ـ دلایل وجود تأمین اجتماعی [بیمه] در اسلام

یکم: جامعه‌ی اسلامی بر پایه‌ی تعاون و همکاری پایه‌ریزی گردیده است. خداوند فرموده‌است: ﴿وَ تَعَاوَنُوا عَلَى البِرِّ وَ ٱلتَّقْوىٰ وَ لاَ تَعَاوَنُوا عَلَى ٱلإِثمِ وَ ٱلعُدوانِ﴾[۳]

---

۱. المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۵۴۷.
۲. همان، ج ۲، ص ۷۹۹.
۳. مائده: ۲.

(در راه نیکی و پرهیزکاری، همدیگر را یاری و پشتیبانی نمایید و همدیگر را در راه تجاوز و ستم یاری و پشتیبانی نکنید.)

این خطاب، همه‌ی مسلمانان ـ مرد و زن ـ را دربرمی‌گیرد و آنها مخاطب وجوب تعاون و همکاری میان خود برپایه‌ی نیکی و پرهیزکاری هستند. از نمونه‌های تعاون و همکاری بر نیکوکاری، یاری نیازمندان در جامعه است. در تفسیر قرطبی درباره‌ی این گفتار خداوند که فرموده است: ﴿وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ﴾ آمده است: «تعاون و همکاری بر نیکی و پرهیزکاری به چندصورت شکل می‌گیرد. به عنوان نمونه بر انسان عالم واجب است که مردم را با دانش خود یاری دهد و آنها را آموزش دهد و ثروتمند هم آنها را با دارایی خود یاری دهد...»[۱] چون دولت نمایندگی کلی و جانشینی از جامعه را در انجام وظایف بر عهده دارد. پس تعاون و همکاری مطلوب را در جامعه برپا می‌دارد و از جلوه‌های آن برای اجرای دستور خداوند این است که به سبب وظیفه‌ی نمایندگی جامعه، به نیازمندان یاری می‌رساند.

۳۴۰۶ ـ دوم: امام بخاری در صحیح خود از ابوهریرة روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «من از جان مسلمانان بر آنها برتر و اولی‌ترم؛ پس هر کس بمیرد و دَینی داشته باشد و مالی از خود به‌جا نگذاشته باشد که به وسیله‌ی آن، دَین پرداخت گردد. ادای آن بر ما واجب است و هر کس مالی از خود به‌جا بگذارد، برای ورثه‌ی اوست.»

ابن حجر عسقلانی در شرح این حدیث گفته‌است: «آیا این کار تنها از ویژگی‌های پیامبر ﷺ بوده یا بر کارگزاران امور و حاکمان پس از او نیز واجب است؟ قول راجح بر این است همان‌گونه که ابن حجر گفته، حاکمان نیز باید این کار را انجام دهند. امّا وجوب پرداخت دین، از مال انجام می‌گیرد.[۲]

در واقع امام ابن حجر خواسته، بگوید: پرداخت دَین مرده ـ که از خود مالی به جا نگذاشته ـ از ویژگی‌های پیامبر ﷺ نبوده و کاری که پیامبر ﷺ انجام داده به این اعتبار بوده که ایشان امامت و ریاست دولت اسلامی را به عهده داشتند. بنابراین، این کار بر حاکمان یعنی رؤسای دولت اسلامی، پس از پیامبر ﷺ واجب است. زیرا یاری انسان تهی‌دست نیازمند و ناتوان از کسب از سوی بیت‌المال از کسی که از دنیا رفته و مالی برای پرداخت دَین خود به جای نگذاشته برتر و سزاوارتر است. زیرا این یاری به حفظ زندگی او از مرگ می‌انجامد.

---

۱. تفسیر القرطبی، ج ۶، صص ۴۷-۴۶.
۲. فتح‌الباری به شرح صحیح‌البخاری، ابن حجر عسقلانی، ج ۱۲، ص ۱۰.

۳۴۰۷ـ سوّم: امام بخاری در صحیح خود از ابوهریره روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: ﴿ما مِن مُؤمن إلاّوَأنا أولی ألنّاسِ بِهِ فِی الدُّنیا وَ الآخرةِ... فَأیُّما مُؤمنٍ تَرَك مالاً فَلْیَرِثهُ عُصبتُهُ مَن کانوا، فَإن تَرَكَ دَیناً أو ضَیاعاً فلیأتنی وَ أنا مَولاه﴾

(هیچ انسان مؤمنی وجود ندارد مگر اینکه من نسبت به دیگر انسان‌ها در دنیا و آخرت برای او مقدم‌تر و اولی‌تر هستم [منظور بیان این آیه است که ﴿ألنَّبِیُّ أَوْلیٰ بِالْمُؤمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾][1] و اگر مؤمنی بمیرد و مالی از خود به‌جا بگذارد پسران و خویشاوند وی، ثروتش را به ارث می‌برند و اگر دینی نیز بر عهده داشته باشد یا زن و فرزندانی از خود به جا گذاشته باشد، من آنها را یاری می‌نمایم.)[2]

امام عینی در شرح این حدیث گفته‌است: «ضیاعاً» خانواده و زن و فرزندانی هستند که شوهر چیزی برای آنها به جا نگذاشته است و قیّم و سرپرستی ندارند. «أنا مَولاه» یعنی یاریگر آنها هستم؛ زیرا «مولیٰ» در اینجا به معنای ناصر و یاری‌دهنده است.

این حدیث شریف چنین می‌گوید: پیامبر ﷺ به اعتبار اینکه امام، یعنی رئیس دولت اسلامی بود، کسانی که سرپرست‌شان مرده و ثروتی برایشان به‌جا نگذاشته و سرپرستی هم پس از او ندارند، فرامی‌خواند که به ایشان پناه ببرند زیرا او یاریگر آنها و سرپرست کارشان است.

قول راجح این است که عمل پیامبر ﷺ امری است که، بر حاکمان پس از پیامبر ﷺ نیز واجب است. و از ویژگی‌های [خاص] پیامبر ﷺ همان‌گونه که ابن‌حجر عسقلانی گفته به شمار نمی‌آید.

۳۴۰۸ـ چهارم: ابوداوود از مقدام روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ تَرَکَ کَلاًّ فإلیَّ وَ مَنْ تَرَكَ مَالاً فلِوَرثَتِهِ، وَ أنا وارثُ مَنْ لاَ وَارث لَهُ، أعقلُ لَه وأرثُه...»

(هر کس بمیرد و دَینی برعهده داشته باشد یا فرزندانی از خود به‌جا بگذارد. پرداخت آن دَین و نگه‌داری فرزندانش برعهده‌ی من است و هر کس مالی از خود به جا بگذارد. از آن وارثان اوست و من وارث کسی هستم که وارثی ندارد. و اگر جنایتی [جرمی] انجام داد من عاقله‌ی او هستم و از کسی که وارثی ندارد، ارث می‌برم.)

در شرح این حدیث آمده‌است: «مَنْ تَرَکَ کَلاًّ أی: ثقلاً» و آن شامل دیَن و زن و فرزندان می‌باشد. یعنی اگر فرزندانی از خود به‌جا گذارد من پناهگاه آنها هستم و آنها را سرپرستی می‌نمایم و اگر دیَنی هم داشته باشد، ادای آن بر من واجب است. (أعقل‌لَه) یعنی آنچه به سبب جنایت بر او واجب می‌شود، ادا می‌نمایم یعنی آنچه عاقله‌ی[3] ـ یعنی پسران و خویشاوندان ـ مرد تحمل می‌کنند. (وَ أرثُه) یعنی از کسی که وارثی ندارد، ارث می‌برم.

---

۱. احزاب: ۶.

۲. عمدة القاری صحیح البخاری، عینی، ج ۱۹، ص ۱۱۵.

۳. عاقله: از عقل به معنای بستن و جلوگیری کردن است زیرا از خونریزی جلوگیری می‌کند. و از نظر اصطلاحی عبارتست از اقوام پدری قاتل که عصبه‌ی نسبی او هستند مانند عمو، برادران پدری و... مترجم.

قاضی عیاض گفته‌است: منظور سخن پیامبر، این است که ثروتش به بیت‌المال مسلمانان انتقال داده می‌شود و صرف امور بیت‌المال می‌گردد.[۱]

۳۴۰۹ـ پنجم: ابوداوود از مقدام روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «أنا أَولی بِکُلِّ مُؤمن مِنْ نَفْسِهِ، فَمَنْ تَرَکَ دَیناً أوضیعةً فإلیَّ وَ مَنْ تَرَکَ مالاً فلورثته، وَ أَنا مَولی مَنْ لاَ مَولی لَه...»

(من از هر مؤمنی نسبت به خودش برتر و والاتر هستم. پس هرکس بمیرد و دَینی بر عهده داشته باشد یا زن و فرزندانی از خود به جا بگذارد. سرپرستی آنها بر عهده‌ی من است و هر کس مالی از خود به‌جا گذارد، برای ورثه‌ی اوست و من وارث کسی هستم که وارثی ندارد.)

در شرح این حدیث: آمده‌است که منظور از اولویت و برتری، یاری دادن در کارهاست. یعنی پس از مرگ آنها، کارهایشان را سرپرستی می‌نمایم و آنها را یاری می‌کنم. حتی بیشتر از زمان زنده بودنشان. «ضیعةً»، یعنی زن و فرزندان. «فإلیَّ» یعنی ادای دَین و سرپرستی عیال او بر عهده‌ی من است. «وَ أَنا مَولی مَنْ لاَ مَولی لَه»، یعنی وارث کسی هستم که وارثی ندارد.[۲]

۳۴۱۰ـ نتیجه

خلاصه‌ی مطالبی که این احادیث بر آن اشاره می‌کنند این است که پیامبر ﷺ به مسلمانان اعلام نموده که ایشان کفالت زن و فرزندان شخصی راکه مرده و مالی از خود به جا نگذاشته تا با آن امرار معاش کنند و نیز دَین شخصی که مرده است و مالی برای پرداخت دین از خود به جای نگذاشته، متعهد شده است و ایشان از کسی که وارثی ندارد، ارث می‌برد. یعنی مال مرده را به بیت‌المال منتقل می‌کنند. آنچه پیامبر ﷺ فرموده به این اعتبار است که، او امام مسلمانان و رئیس دولت اسلامی است و حاکمان پس از او باید کار او را ادامه و انجام دهند. و بر دولت اسلامی واجب است که تهی‌دستان نیازمند ـ چه زن چه مرد ـ را از بیت‌المال یاری دهد زیرا این کار حق آنهاست.

---

۱. عون المعبود شرح سنن ابوداوود، ج ۸، ص ۱۰۶. ۲. همان.

۳۴۱۱ ـ قانون «الغرم بالغنم»[1] بر ثبوت تأمین اجتماعی تأکید می‌نماید

از جمله مسایلی که تأمین اجتماعی را در جامعه‌ی اسلامی تأکید می‌کند، این است که کسی که نه توانایی مالی و نه کسب و کار و نه پشتیبانی هم که مسؤولیت پرداخت نفقه‌اش را به عهده بگیرد، داشته باشد مانند پیرمرد فقیر ناتوان و تهی‌دست یا بیماری که بیماری مزمنی دارد یا انسان نابینا و فلجی که به هیچ وجه توانایی کسب روزی ندارد، نفقه‌ی این افراد بر بیت‌المال واجب است. شیخ محمد زیدابیانی با استدلال به قاعده‌ی «الغرم بالغنم»، آن را بیمه و ضمانت اجتماعی توجیه کرده و توضیح داده است که اگر یکی از آنها بمیرد و ارثی از خود باقی گذارد و وارثی هم نداشته باشد، بیت‌المال این ارث را صاحب می‌شود.[2]

۳۴۱۲ ـ زن تهی‌دست و تأمین اجتماعی

برای تأمین اجتماعی زنی که نان‌آور ندارد، ناتوانی از کسب شرط نیست؛ زیرا صِرف زن‌بودن، کافی است. احناف نیز چنین دیدگاهی دارند[3] و به طورکلی هزینه‌ی زن تهی‌دست بر کسی که از لحاظ شرعی به پرداخت نفقه‌ی او ملزم است، واجب است.

۳۴۱۳ ـ ثروتمندان و صاحبان درآمد، تأمین اجتماعی ندارند

اصل این است که انسان ـ خود ـ نیازهایش را با سرمایه و حاصل کسب و کارش رفع کند و به زندگی خود بپردازد و از هیچ کس چیزی درخواست ننماید زیرا دست بالا داشتن بهتر از دست پایین داشتن است و بخشیدن بهتر از گرفتن است. در حدیثی از پیامبر ﷺ آمده‌است: «اگر یکی از شما پشته‌ای هیزم بر پشتش بگذارد و آن را بفروشد، بهتر از این است که از کسی چیزی درخواست کند که معلوم نیست آن را به او بدهد یا از دادن آن به وی امتناع نماید.»[4]

---

۱. قاعده‌ی «الغرم بالغنم» یعنی اینکه منافع یک مال از آن کسی است که زیانهای وارده بر آن مال متوجه اوست پس اگر فرض کنیم مالی معیوب یا دچار نقص شود این زیانهای ناشی از تلف یا عیب و نقص متوجه‌ی هر کس باشد منافع، عواید و زیادات آن مال هم از آن همان شخص خواهد بود، و انصاف و عدالت نیز چنین اقتضا می‌کنند. مثلاً بیعی که به خیار عیب فسخ شود در فاصله‌ی علم به عیب و فسخ اگر تلف گردد و یا ناقص و معیوب شود ضرر متوجه‌ی مشتری است پس بنابراین منافع آن کالا در آن فاصله از آن مشتری است. و در واقع بیان قاعده‌ی «الخراج بالضمان» می‌باشد. مترجم.

۲. شرح‌الاحکام الشرعیه فی‌الاحوال الشخصیه، شیخ محمد زید ابیانی، ج ۲، صص ۱۰۶-۱۰۵.

۳. ردالمحتار علی‌الدرالمختار، فقیه ابن عابدین، ج ۳، ص ۶۱۴.

۴. عمدة‌القاری به شرح صحیح‌البخاری، عینی، ج ۹۷، ص ۵۰-۴۹.

پس اگر انسان یا دولت خود با سرمایه و کار توانایی اداره‌ی خود را داشته باشد، درخواست یاری از دیگران در شریعت اسلام خوشایند نیست. و چنین کسی بیمه و ضمانت اجتماعی که دولت برای تهی‌دستان ناتوان از کسب تأمین می‌نماید نخواهد داشت. آنچه گفته شد، برای مرد است. امّا برای زن اگر سرمایه‌ای داشته باشد، نفقه‌اش از آن تأمین می‌شود. ولی اگر تهی‌دست باشد و مالی نداشته باشد از حق تأمین اجتماعی برخوردار است هرچند توانایی کارکردن هم داشته باشد.

۳۴۱۴ ـ دولت باید برای کسانی که توانایی کار دارند، اشتغال زایی کند

از آن‌جایی که کارکردن در شرع مستحب است تا انسان با درآمد خویش، نیازش را رفع کند. بنابراین دولت اسلامی باید فرصت‌های شغلی را برای شهروندان قادر به کار هموار سازد. یعنی برای بیکاران، کار پدید آورد یا از بیت‌المال به کسانی که می‌توان به آنها قرض داد، قرض بدهد و فرصت‌های شغلی را برای آنها ایجاد نماید مثلاً برایشان ابزار کار تهیه کند یا با بذر خود زمین را به صورت قرضی برایشان کشت نماید. از ابویوسف، شاگرد ابوحنیفه، روایت شده است: «هرگاه صاحب خراجی[1] به علت فقر و تنگدستی از کشت زمین خود ناتوان باشد، خلیفه نیاز او را از بیت‌المال با وام برطرف سازد تا بر آن کار کند و از زمینش بهره‌برداری نماید.»[2] همچنین هر فقیر قادر به کار بر صاحب زمین خراجی نیازمند قیاس می‌شود.

۳۴۱۵ ـ پرداخت نفقه پیش از کفالت و ضمانت دولت، به عهده‌ی نزدیکان و خویشان است

وقتی کاری وجود نداشته باشد یا وجود داشته باشد ولی شخص قادر به انجام آن نباشدیا زن تهی‌دست بی‌شوهری باشد، چه قدرت بر کار داشته باشد چه نداشته باشد بر فامیل نزدیکش واجب است که بر او انفاق نماید و هزینه‌ی گذران زندگی او بر دولت واجب نیست؛ زیرا حق نفقه بر نزدیکان مقدم بر بیمه اجتماعی دولت برای تهی‌دستان است.

---

۱. خراج مالی است که امام یا سلطان به عنوان مالیات بر زمینی مقرر می‌دارد. خراج زمین دو نوع است: خراج مقاسمه که مقدار مشخصی از محصول زمین مثل یک چهارم یا یک سوم آن است که امام آن را برای کسی مقدر می‌کند که بر روی زمین کار می‌کند. نوع دوم خراج که خراج وظیفه یا موظف نامیده می‌شود؛ مقدار معینی است از نقد یا طعام که امام آن را مشخص می‌نماید. مانند آنکه حضرت عمر بر سواد عراق مقدر کرد که از هر جریب آن باید یک صاع گندم یا جو یا یک درهم پرداخت شود. مترجم.

۲. فتح‌القدیر شرح الهدایه، فی فقه‌الحنفی، ج ۴، ص ۲۶۳. رد المحتار، ابن عابدین، ج ۳، ص ۲۶۴.

۳۴۱۶ ـ زکات، ضمانتی اجتماعی برای تهی‌دستان است

اگر انسان مالی یا کاری نداشته باشد یا نتواند کاری انجام دهد و یا سرپرستی مانند فامیل یا شوهر که پرداخت نفقه‌اش بر آنها واجب باشد، نداشته‌باشد تا هزینه‌ی او را بپذیرند، رفع نیاز او از محل اموال زکوی جمع‌آوری شده واجب است. اصل این است که، دولت باید خود وظیفه‌ی جمع آوری اموال زکات و انفاق آن را بر نیازمندان به عهده گیرد. این اصل درواقع ضمانت عمومی تهی‌دستان است امّا تنها منبع محسوب نمی‌شود.

۳۴۱۷ ـ بیت‌المال، آخرین منبع تأمین اجتماعی

اگر راهی برای برطرف‌کردن نیاز تهی‌دستان وجود نداشته باشد، بیت‌المال به این مهم می‌پردازد و هرآنچه تهی‌دستان برای امرار معاش به آن نیازمندند، به آنها تقدیم می‌کند و آنها در پرداخت این مهم از بیت‌المال بر دیگران مقدم هستند. شیخ‌الاسلام ابن تیمیه گفته است: «اگر نیاز نیازمندان با زکات رفع نشود، از اموال بیت‌المال به آنها کمک می‌شود و بر دیگر کسانی که از اموال بیت‌المال دریافت می‌کنند، مقدم هستند.»[1]

۳۴۱۸ ـ زن نیازمند در تأمین اجتماعی اولویت دارد

زن نیازمندی که شوهر و خانواده‌ای برای سرپرستی ندارد در تأمین اجتماعی اولویت دارد و بیت‌المال در اراده‌ی خدمات تأمین اجتماعی باید این زن را بر دیگران مقدم بدارد. شیخ‌الاسلام ابن تیمیه رحمه الله گفته است: «ازجمله کسانی که مستحق استفاده از بیت‌المال هستند، نیازمندان‌اند. فقیهان در اینکه آیا آنان در غیر صدقات [زکات] مانند فیء و جزیه و خراج بر دیگران مقدم‌اند یا نه؟ اختلاف دارند. در مذهب امام احمد و غیره بر دو نظر هستند. برخی فقها گفته‌اند که نیازمندان مقدم می‌شوند و گروهی دیگر گفته‌اند هرکس با پذیرش اسلام استحقاق مال می‌یابد و نیازمندان و غیر آنان در بیت‌المال مشترک‌اند. همان‌گونه که وارثان [میت] در ارث با هم شریک‌اند. قول صحیح بر این است که آنان بر غیر خود مقدم می‌شوند. پیامبر صلی الله علیه وسلم نیازمندان را مقدم می‌داشت، همچنان که آنها را در اموال بنی‌نضیر مقدم داشت. عمربن خطاب گفته است: «برخورداری یا عدم آن و حق تقدم در بیت‌المال، منوط به سابقه‌ی بی‌نیازی و مشکلات و نیازهای فرد می‌باشد.»[2] و چون نیازمندان بر دیگران مقدم‌اند، مقدم‌داشتن زن نیازمند بر دیگر نیازمندان، واجب است. زیرا ناتوانی زن، بیشتر از ناتوانی مرد است و زن‌بودن

۱. السیاسة الشرعیه، شیخ‌الاسلام ابن تیمیه، ص ۵۳. ۲. همان، ص ۴۵.

ذاتاً ناتوانی از کسب و کار را به همراه دارد. همان‌گونه که فقیهان گفته‌اند: «أَلْأُنوثَة بِذاتِها عَجزٌ» و در صفحه‌های پیشین توضیح داده شد. به همین سبب برای رهایی کسی که باید نفقه‌ی زن را پرداخت کند، زن مجبور به انجام کار نیست.

۳۴۱۹ ـ سرعت عمل در یاری‌رساندن به کسانی که مشمول بیمه اجتماعی هستند

سرعت‌بخشیدن در یاری‌رساندن به نیازمندان به ویژه زنان بر حاکم واجب است و تأخیر در تا پرداخت حق هنگام نیاز به ویژه اگر این تأخیر به صاحب آن آسیب رساند، جایز نیست. به همین سبب، فقیهان تأکید کرده‌اند باید بی‌درنگ حقوق مردم از بیت‌المال پرداخت گردد. در «الفتاوی الهندیه» در فقه حنفی آمده است: «بر حاکمان واجب است که حقوق و دستمزد، را به صاحبان آن برسانند و آنها را از حق خود، محروم ننمایند و این ثروت برای امام و دستیارانش حلال نیست. مگر به اندازه‌ی نیاز خود و خانواده‌شان و نباید آن را گنجی برای خود بدانند و... اگر حاکمان در این کار کوتاهی کنند، آن ثروت وبال گردنشان خواهد گردید.»[1]

۳۴۲۰ ـ اگر دولت نتواند بیمه‌ی اجتماعی را تأمین کند تکلیف چیست؟

اگر دولت به هر دلیلی از تأمین اجتماعی و یاری نیازمندان ناتوان بود، بر ثروتمندان مسلمان واجب است به نیازمندان یاری رسانند و بیمه‌ی اجتماعی را تأمین و مقتضیات آن را به نیازمندانش تقدیم نمایند. فقیه مشهور، ابن حزم گفته است: «بر ثروتمندان هر شهری واجب است که نیاز تهی‌دستان را برآورده سازند و اگر زکات و دیگر صدقات مردم کافی نباشد، حاکم، ثروتمندان را به تأمین خوراک و پوشاک لازم و تهیه‌ی سرپناهی که آنان را از سرما و گرما و چشم دیگران محفوظ بدارد، مجبور می‌سازد.[2] ابن حزم برای سخن خود به این حدیث پیامبر ﷺ استدلال نموده که فرمود:

«اَلْمُسلِم أَخوالمُسلم لَا یُظْلِمُهُ وَ لَا یُسْلِمُه»

(مسلمان، برادر مسلمان است نه به او ستم می‌کند نه او را تنها رها می‌سازد.)

هر کس مسلمانی را رها کند تا گرسنه و برهنه بماند در حالی که بتواند خوراک و پوشاک وی را تهیه کند درواقع او را تنها گذاشته است. ابوسعید خُدری روایت نموده که پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس بیشتر از ناهار دارد، آن را به کسی بدهد، که ناهار ندارد و هر کس بیشتر از زاد و توشه‌ی خود دارد، آن را به کسی بدهد که توشه و زادی ندارد.» ابوسعید خُدری گفته است:

۱. الفتاوی الهندیه، ج ۱، ص ۱۹۱.
۲. المحلی، ابن حزم، ج ۶، ص ۱۵۶.

«پیامبر ﷺ دربارهٔ کسانی که استحقاق صدقه و زکات را دارند، چنان سخن گفت که ما بر این باور شدیم که هیچ یک از ما حقی بر زیادی مالش ندارد.»

ابن حزم در تعلیق و شرح این حدیث گفته است: «این مسأله، اجماع صحابه است که ابوسعید خُدری از آن خبر داده‌است.»[1]

ظاهر احادیث شریفی که ابن حزم به آنها احتجاج نموده بر سهیم‌بودن هر مسلمان به اندازهٔ توان، در یاری نیازمندان اشاره دارد. زیرا در حدیث ابوسعید خدری آمده‌است: «وَ مَن کان مَعه فَضل مِن زادٍ فَلیَعُدْ بِهِ عَلی مَن لاَ زَاد له...». زیادی توشه و مال به جز ثروتمندان نزد کسانی از طبقهٔ متوسط نیز یافت می‌شود. پس بر آنها نیز مشارکت در تأمین اجتماعی، هنگامی که دولت نتواند تهی‌دستان را یاری دهد واجب است همچنین اینکه گفته شد، هر توانمندی هنگام ناتوانی دولت برای تأمین اجتماعی مسؤولیت و سهم دارد، با روایت ابن حزم، «مَن کَان عِنده طَعامُ اَثنَین فَیَذهب بثالثٍ و مَن کان عِنده طعامُ أربعةٍ فَلیَذْهَب بِخامسٍ أوسادسٍ»

(هر کس که غذای دو نفر را دارد، نفر سومی را نیز دعوت کند و هر کس غذای چهار نفر را دارد، پنج یا شش نفر را دعوت کند.)[2] مورد تأیید قرار می‌گیرد.

۳۴۲۱ـ تنظیم تأمین اجتماعی در دوره‌ی کنونی

گفتیم هدف از تأمین اجتماعی، کمک دولت به نیازمندان با زکات و دیگر اندوخته‌های بیت‌المال است که می‌توان آن را به گونه‌های زیر انجام داد:

۱ـ دولت برای زنان و مردان مستمندِ مستحق از طریق تأمین [بیمه‌ی] اجتماعی، خانه‌ای برای زندگی فراهم نماید و با پرداخت هزینه، زندگی هر دو گروه را تأمین کند.

۲ـ دولت وجود پایگاه‌هایی را برای یاری زنان و مردان مستمند اعلام نماید و از نیازمندان دعوت کند، تا به این پایگاه‌ها بروند و با درخواست کتبی، خود را به نمایندگی و حوزه‌هایی که حاکم تعیین نموده، معرفی نمایند. نمونه‌ی این گونه اعلان دولتی در روایتی که از پیامبر ﷺ نقل شد، آمده است. بخاری به روایت از پیامبر ﷺ، چنین نقل کرده بود:

«.. فَإن تَرک دَیناً أوضَیاعاً فَلیأتِنی وَ أنا مَولاه...»

و «الضِیاع»، همان عایله و خانواده‌هایی هستند که سرمایه و سرپرست و قیّم هم ندارند.

۳ـ برای زنان تهی‌دستی که در خانه‌های تأمین اجتماعی ساکن هستند و شوق کار کردن

---

۱. همان، صص، ۱۵۸-۱۵۷.
۲. همان، ص ۱۵۷.

دارند در محل سکونتشان امکان کارهایی، مانند ریسندگی، خیاطی و گلدوزی فراهم گردد یا به کمک آموزشیاران، این گونه کارها به آنها آموزش داده شود. همچنین به این زنان اجازه داده شود که به دختران خردسالی که به سبب نداشتن سرپرست در این خانه‌ها زندگی می‌کنند، در کنار کارهایی مانند خیاطی و کارهای سودآور، قرائت قرآن، فقه و علوم دین را نیز بیاموزند. و درنتیجه، جایز است که از درآمدش در مقابل هزینه‌ی تعلیم او کم کنند. ابن عابدین از رملی فقیه نقل کرده که گفته است: «اگر دختر با خیاطی و ریسندگی خود از پرداخت نفقه بی‌نیاز گردد، باید از درآمد خود مصرف نماید و دیگر نفقه‌اش بر پدرش واجب نیست. مگر وقتی که درآمدش کافی نباشد و در این حالت بر پدر واجب است که مخارج دخترش را به اندازه‌ی نیاز پرداخت نماید.[1] دولت نیز در پرداخت هزینه‌ی زن نیازمند مانند پدرش عمل می‌کند، امّا حاکم می‌تواند درآمد به دست آمده از کسب حلال دختران را جهت تشویق آنان بر انجام کار سودمند و پربازده برایشان نگه‌داری کند و چیزی از حقوقشان کسر ننماید.

۳۴۲۲ ـ لازم است جاهایی که دولت به مقتضای اجرای تأمین اجتماعی برای زنان نیازمند آماده می سازد، نمازخانه یا مسجدی برای ادای نماز داشته باشد و کسی به صورت منظم ارشاد و آموزش مسایل دینی آنها را متعهد شود. بهتر است، کسی که این وظیفه خطیر را می‌پذیرد، زنی دانشمند و آگاه باشد وگرنه می‌توان انجام آن را به مردی آگاه و پرهیزکار سپرد. همچنین این آموزش باید به صورت گروهی و در جایی ویژه که برای این کار در محل سکونت آنان درنظر گرفته شده، انجام پذیرد.

مسؤول سرای نیازمندان باید یک یا چند خانم درستکار و امانت‌دار باشند. زنان خدمتکار در این خانه‌ها باید زنانی درستکار و امین باشند و در رأس مسؤولان این خانه‌ها و اداره‌ی کارهای آن، باید زنی به عنوان رابط در میان این مؤسسات و کسانی که در آن سکونت دارند و کارگزاران مسؤول اجرای تأمین اجتماعی، وجود داشته باشد.

۳۴۲۴ ـ آنچه درباره‌ی خانه‌ی زنان تهی‌دست گفتیم برای مردان نیز صادق است و به آنها اجازه داده می‌شود تا کارهایی که دوست دارند و درست انجام می‌دهند، انجام دهند یا آن را آموزش ببینند و به کارهایی بپردازند که می‌توانند با آن سود به دست آورند. باید مسؤول خانه‌ی مردانِ فقیر، مردی با صلاحیت و امین باشد و مردانی درستکار و امین او را به اندازه‌ی نیاز یاری نمایند. و این خانه‌ها باید مسجدی برای نماز و مکانی برای شنیدن موعظه‌ها، ارشادات و راهنمایی‌های دینی که مردی عالم یا چند نفر به آنها بیاموزند، داشته باشد تا در آن اجتماع نمایند.

---

۱. رد المحتار علی الدرالمختار، ابن عابدین، ج ۳، ص ۶۱۰.

۳۴۲۵ ـ تأمین اجتماعی برای غیرمسلمان

اهل ذمه در دارالاسلام از تأمین اجتماعی برخوردارند و می‌توان در این مورد به نامه‌ای که ***خالدبن ولید*** برای مردم حیره نوشته، استدلال کرد که در آن آمده است: «هر کهنسالی که از کار افتاده و یا به مشکلی دچار شده و یا ثروتمند بوده سپس تهی‌دست گشته، به گونه‌ای که هم‌کیشانش به او صدقه و کمک می‌نمایند پرداخت جزیه از او ساقط می‌گردد و تا هنگامی که در دارالاسلام است از سوی بیت‌المال مسلمانان مورد حمایت مالی قرار می‌گیرد.» ابویوسف این مسأله را در کتابش «الخراج» آورده است. و برای ما نقل نشده که ابوبکر و یا یکی از صحابه این نامه را انکار کرده باشند، پس اجماع محسوب می‌شود. و در «اموال» ابوعبیده آمده که عمربن عبدالعزیز به کارگزار خود در بصره «عدی بن ارطاة» نامه‌ای به این مضمون نوشت: «کسانی از اهل ذمه که پیش از تو زیسته و پیر و ناتوانند و قادر به کار و فعالیت نیستند، به اندازه‌ی مورد نیاز [مالی] از بیت‌المال به آنها پرداخت نمایید.»

گفتار دوم
حقوق اختصاصی زن

۳۴۲۶ ـ هدف از حقوق اختصاصی زن

حقوق اختصاصی حقوقی است که به روابط میان افراد باز می‌گردد، چه این روابط خانوادگی یا مالی باشد که شامل حقوق خانوادگی و مالی می‌شود. از حقوق خانوادگی حق زن و مرد برای ازدواج و تشکیل خانواده است. و از حقوق مالی حق زن و مرد برای داشتن ثروت و تصرف قانونی در کسب مال و بهره‌مندی از آن و تصرفات مختلف یا معاملات مالی و یا انجام هرآنچه به سبب آن انسان، طلبکار یا بدهکار شود می‌باشد. و این معنای حقوق اختصاصی همان است که حقوق‌دانان آن را ذکر کرده‌اند[1] و ما در بحث خود بر مبنای آن سخن می‌گوییم.

۳۴۲۷ ـ اصل داشتن حقوق اختصاصی

اصلی که داشتن و بهره‌برداری از حقوق اختصاصی بر آن پایه‌ریزی شده؛ این است که انسان اهلیت وجوب و اهلیت ادا داشته باشد.

۳۴۲۸ ـ اهلیت وجوب

اهلیت وجوب باتوجه به تعریف فقهای شریعت اسلامی یعنی اینکه انسان شایستگی این را بیابد تا بر دیگران حقی داشته باشد و دیگران نیز بر او حقی داشته باشند. این اهلیت با «الذمه» برای انسان ثابت می‌شود، یعنی برپایه‌ی ثبوت ذمه است.

و «الذمه» بنابر تعریف فقهای شریعت اسلام، وصفی شرعی است که انسان با آن اهلیت می‌یابد که حقوقی برای خود به‌دست آورد و حقوق دیگران را نیز بپذیرد و این وصف شرعی «الذمه» است که شریعت آن را از لحظه‌ای که انسان زنده پابه این دنیا می‌گذارد برای او تثبیت می‌نماید و هیچ انسان زنده‌ای به دنیا نمی‌آید مگر اینکه شریعت اسلامی برای او ذمه مقرر کرده

---

۱. القانون الدولی الخاص، دکتر جابر جاد عبدالرحمان، ج ۱، صص ۳۱۸-۳۱۷، القانون الدولی الخاص: دکتر عزالدین عبدالله، ج ۱، صص ۳۸۴-۳۸۳.

باشد. و سرانجام اهلیت وجوبی که تعریف شد برایش اثبات می‌گردد پس اساس دستیابی انسان به این اهلیت، زندگی است؛ و این اهلیت از زمانی که انسان زنده پا به این دنیا می‌گذارد تا زمانی که می‌میرد، همراه اوست.[1]

۳۴۲۹ ـ اهلیت ادا

هدف از اهلیت ادا، شایستگی انسان برای درخواست حقوق خود و نیز حقوقی است که دیگران بر او دارند تا سخنان و کردار و دیگر تصرفاتش ارزش پیدا کند و آثار شرعی مقرر بر آن مترتب گردد. اساس این اهلیت برای انسان «تمییز» است و با کمال تمییز انسان یعنی بلوغ همراه با عقل و رشد کامل می‌گردد.[2]

۳۴۳۰ ـ زن مانند مرد دارای اهلیت است

زن در داشتن اهلیت – هر دو گونه‌ی آن ـ مانند مرد است. درباره‌ی اهلیت وجوب، گفته شد که اساس برخورداری از آن «زنده بودن» است و هیچ انسانی زنده به دنیا نمی‌آید مگر اینکه «الذمه» برای او ثابت می‌گردد که در نتیجه اهلیت وجوب برایش ثابت می‌شود. زن نیز انسان است و اهلیت وجوب برای او از زمانی که زنده به دنیا بیاید تا زمانی که بمیرد، ثابت می‌شود. و در اهلیت ادا اساس بر تمییز است و با بلوغ عقلی، کامل می‌گردد. بنابراین زن اهلیت و شایستگی انجام تکالیف شرعی یعنی حق‌الله و حق‌النّاس را می‌یابد و نیز اهلیت استفاده از هر دو حق را هم پیدا می‌کند و گفتار و کردارش معتبر محسوب شده و آثار شرعی بر آنها مترتب می‌گردد.

۳۴۳۱ ـ زن از حقوق اختصاصی خانوادگی برخوردار است

زن بر مبنای ثبوت اهلیت مانند مرد از حقوق اختصاصیِ خانوادگی همچون حق ازدواج برخوردار است و بخشی از آن بشمار می‌آید. خداوند فرموده‌است:

﴿فَإِن طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَى تَنْكِحَ زَوجاً غَيرَه﴾[3]

(پس اگر زنش را طلاق داد، از آن به بعد زنش بر او حلال نخواهد بود، مگر اینکه زنش با شوهر دیگری ازدواج کند.)

---

۱. الوجیر فی‌اصول الفقه: دکتر زیدان، صص ۹۳-۹۲. ۲. همان، ص ۹۳.
۳. بقره: ۲۳۰.

و همچنین فرموده‌است: ﴿وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضُلُوهُنَّ أَن يَنْحِكْنَ أَزْواجَهُنَّ إِذا تَراضَوا بَيْنَهُم بِالمعروفِ﴾[۱]

(و هنگامی که زنان را طلاق دادید و مدت عده‌ی خود را به پایان رسانیدند، مانع آنان نشوید که، با شوهران ازدواج کنند. اگر میان‌شان به طرز پسندیده‌ای تراضی برقرار گردد.)

همان‌گونه که حقوقی چون حق اطاعت از شوهر و نیز مطالبه‌ی آن از سوی شوهر ثابت می‌شود درنتیجه‌ی عقد ازدواج، حقوق دیگری هم، مانند حق نفقه‌ی زن بر شوهر و درخواست آن برای زن ثابت می‌شود که به تفصیل توضیح داده خواهدشد.

۳۴۳۲ ـ زن از حقوق اختصاصی مالی برخوردار است

زن مانند مرد حقوق خصوصی مالی دارد. یعنی از دیدگاه شرعی می‌تواند با ابزار کاری خود، ثروت به دست آورد. خداوند متعال فرموده‌است:

﴿لِلرجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ ٱلوَالِدانِ وَ ٱلأَقرَبُونَ وَ لِلنِساَءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الوَلِدانِ وَ أَلاَقرَبُونَ مِمَّا قلَّ مِنهُ أَوكَثُرَ نَصِيباً مَفرُوضاً﴾[۲]

(برای مردان و زنان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود به‌جای می‌گذارند سهمی است. خواه آن ترکه کم باشد و یا زیاد. سهم هر یک را خداوند مشخص و واجب گردانده است.)

۳۴۳۳ ـ زن می‌تواند برای به‌دست‌آوردن ثروت معاملات مختلفی همچون اجاره دادن را انجام دهد؛ زیرا خداوند متعال در باره‌ی اجاره‌ی دایه برای شیردادن به بچه فرموده است: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُم أَن تَسْتَرضِعُواْ أَوْلاَدَكُم فَلاَ جُناحَ عَلَيْكُمْ﴾[۳]

(و اگر خواستید دایگانی برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست.)

امام علاءالدین کاسانی درباره این آیه گفته‌است: «خداوند سبحان کسی را که برای بچه‌اش دایه اجاره می‌نماید تا به او شیر بدهد گناهکار بشمار نمی‌آورد. و هدف از آن، شیردادن همراه با پرداخت پول است، به دلیل اینکه خداوند متعال فرموده: ﴿إِذَا سَلَّمْتُم مَا ءَاتَيْتُم بَٱلمَعْروفِ﴾ سپس فرموده: ﴿فَلا جُناحُ عَلَيْكُم﴾[۴]

۳۴۳۴ + زن می‌تواند برای اموری همچون تصرفات و خرید و فروش مالی‌ای که دارد وکیل بگیرد و نیز می‌تواند وکالت بر امور دیگران را بپذیرد. در «المغنی» ابن قدامه‌ی حنبلی

---

۱. بقره:۲۳۲.
۲. النساء:۷.
۳. بقره: ۲۳۳.
۴. البدائع الکاسانی، ج ۷، صص ۱۷۴-۱۷۳.

آمده‌است: «هر کس که در کاری شخصاً، حق تصرف داشته باشد و آن کار نیابت‌پذیر باشد، وکالت مرد یا زن در آن، درست است.»[1]

ابن قدامه درباره‌ی زنانی که وکیل می‌گیرند، گفته است: «اختلافی درباره‌ی جواز توکیل در خرید و فروش و درخواست حقوق، نیست چون نیاز مقتضی گرفتن وکیل است. زیرا گاهی داد و ستد را کسی انجام می‌دهد که راه و رسم خرید و فروش را خوب نمی‌داند یا نمی‌تواند به بازار برود یا گاهی هم سرمایه‌ای دارد که نمی‌تواند درست با آن تجارت کند یا به سبب زن‌بودن، درست نیست که به تجارت بپردازد.»[2]

۳۴۳۵ - زن می‌تواند اموال و دارایی خود را ببخشد

گفتیم زن از حقوق اختصاصی مالی برخوردار است زیرا دارای اهلیت وجوب و اداست و درنتیجه حق انجام تصرفات‌مالی خود را نپردازد به شرط اینکه بالغ و عاقل و رشید و غیرمحجور باشد. یعنی می‌تواند همه‌ی داراییش را یا بخشی از آن را بدون نیاز به اجازه‌ی شوهر و یا دیگری ببخشد و این قول جمهور است. البته برخی از فقها در این‌باره با آنها مخالفت نموده‌اند. در ذیل قول جمهور و مخالفان و دلایل هر گروه و اقوال راجح بیان شده‌است.

۳۴۳۶ - یکم: نظر جمهور درباره‌ی بخشش زن از مال خود

امام بخاری درباره‌ی بخشش زن شوهردار به غیر شوهر خود و آزادکردن برده‌اش گفته‌است: «جایز است، اگر سفیه نباشد و اگر سفیه باشد، جایز نیست. «خداوند فرموده‌است: ﴿وَلَا تُؤْتُوا ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمْ﴾[3] ابن حجر عسقلانی در شرح سخن بخاری گفته: «جمهور هم به جواز معتقدند.»[4]

۳۴۳۷ - در المحلی آمده است: «حجر[5] گذاشتن بر زنی که شوهر دارد و دختر باکره‌ای که پدر دارد و نیز دختری که پدرش از دنیا رفته، جایز نیست. و چون به سن بلوغ رسیدند، اگر از سرمایه‌ی خود صدقه و بخشش نمایند، مانند مردان درست است. و این قول سفیان ثوری و ابوحنیفه و شافعی و ابوثور و ابوسلیمان و اصحاب اوست.»[6]

---

۱. المغنی، ابن قدامه، ج ۵، ص ۷۹.
۲. همان، صص ۸۱-۸۰.
۳. نساء: ۵.
۴. فتح‌الباری به شرح صحیح‌البخاری، العسقلانی، ج ۵، ص ۲۱۵، صحیح‌البخاری به شرح العینی، ج ۱۳، ص ۱۵۰.
۵. حجر: از نظر لغوی به معنی منع و در تنگنا قرار دادن است و در اصطلاح فقهی عبارتست از: منع کردن انسان در تصرف اموال خود.
۶. المحلی، ابن حزم، ج ۱، ص ۳۰۹.

۳۴۳۸ ـ دوّم: نظر مخالفان جمهور[1]

۱- امام طاووس تابعی بر این باور است که بخشش و صدقه‌دادن زن از مال خود جز با اجازه‌ی شوهر جایز نیست.

۲- از امام لیث نقل شده که گفته است: «برای زن بدون اجازه‌ی شوهرش صدقه یا بخشش جایز نیست مگر اینکه چیز کم‌ارزشی باشد.

۳- از امام مالک نقل شده که فرمود: زن - هرچند رشید باشد - جایز نیست بیشتر از $\frac{1}{3}$ مالش را بدون اجازه‌ی شوهرش ببخشد.

۳۴۳۹ ـ دلایل جمهور

أ. امام بخاری در صحیح خود از جابربن عبدالله روایت کرده‌است: «پیامبر ﷺ روز عید فطر به نماز ایستاد. نخست نماز و سپس خطبه خواند و هنگامی که مراسم نماز به پایان رسید از منبر پایین آمد؛ و نزد زنان آمد در حالی که بر دست بلال تکیه نموده بود و آنها را اندرز داد. بلال لباسش را برای اینکه زنان در آن صدقه بیندازند، پهن کرده بود. یکی از راویان حدیث گفت: به عطا گفتم: آیا زکات فطر بوده است؟ عطا گفت: خیر، صدقه بود که آنان پرداختند. گفتم: به نظر شما امام هم باید چنین کند و آنها را اندرز دهد؟ گفت: این حقی است بر امامان، چرا آن را انجام ندهند؟»[2]

ابن حجر عسقلانی در شرح این حدیث گفته: «این حدیث برای رد صدقه‌ی زن از دارایی‌اش بی‌اجازه‌ی شوهرش یا بر میزان معینی مانند $\frac{1}{3}$ برخلاف برخی مالکی‌ها آورده‌شده است. زیرا در این حدیث از بیان جزییات مسایل خودداری شده است.[3] یعنی پیامبر ﷺ از زنانی که صدقه می‌دادند، درباره کسب اجازه از شوهران و اینکه صدقه‌های آنها بیشتر از $\frac{1}{3}$ یا کمتر از آن است، سؤال ننموده و اگر حکم غیر از این می‌بود بی‌گمان پیامبر ﷺ می‌پرسیدند.»[4]

امام قرطبی در شرح این حدیث ـ همان‌گونه که ابن حجر عسقلانی از او نقل کرد ـ گفته است: «در این حدیث نمی‌توان گفت که شوهران آنها حضور داشته‌اند. زیرا برای ما چنین نقل نشده است. اگر هم نقل می‌شد حضور آنان به معنای اجازه‌ی صدقه‌دادن یا رضایت آنها به این کار نیست؛ زیرا کسی که حقی برایش اثبات می‌شود، اصل، بقای آن حق است. مگر اینکه خود به اسقاط آن تصریح نماید و نیز نقل نشده که شوهران به اسقاط حق خود تصریح نموده باشند.»[5]

---

۱. فتح‌الباری به شرح صحیح‌البخاری، همان، ص ۲۱۸.
۲. همان، ج ۲، ص ۴۶۶.
۳. صحیح‌البخاری به شرح العسقلانی، ج ۲، ص ۴۶۶.
۴. همان.
۵. همان.

۳۴۴۰ ـ ب . امام بخاری از أَسما، دختر ابوبکر، روایت کرده‌است: «گفتم: یا رسول‌الله ﷺ! من دارایی جز آنچه زبیر به من داده است، ندارم. آیا از آن صدقه بدهم؟ فرمود: صدقه بده و چیزی از آن را نگه مدار که از تو نگه داشته خواهد شد.» یعنی آن را جمع نکن و در نفقه‌دادن بخل نورز که اگر چنین کنی به مانند آن پاداش خواهی گرفت.»[1] امام عینی در شرح این حدیث گفته‌است: «سخن پیامبر ﷺ که فرمود: **«صدقه بده»**، بر این اشاره دارد که زن می‌توانند بی‌اجازه‌ی شوهر از دارایی‌اش صدقه بدهد. زیرا آنچه زبیر به أَسما داده، جزو دارایی أَسماست. و پیامبر ﷺ به او امر کرد که صدقه بدهد و او را به کسب اجازه از زبیر دستور نداده است.»[2]

۳۴۴۱ ـ ج . امام بخاری از کریب، برده‌ی ابن عباس، روایت کرده که میمونه، دختر حارث، همسر پیامبر ﷺ به او خبر داد که کنیزش را آزاد نموده و از پیامبر ﷺ اجازه نگرفته است. و چون روز استراحت پیامبر نزد او فرا رسید. گفت: «یا رسول‌الله! خبر داری که، کنیزم را آزاد نمودم؟» پیامبر فرمود: «آیا این کار را انجام داده‌اید؟» گفتم: بله، فرمود: امّا اگر تو او را به دایی‌هایت می‌بخشیدی، آن وقت اجر بیشتری نصیبت می‌شد.»[3]

پس اگر تصرف زن عاقلِ رشید در دارایی‌اش نافذ و درست نمی‌بود، پیامبر بطلان آن را اعلام می‌کرد. در حالی که پیامبر او را به کار بهتری ـ بخشیدن کنیز به دایی‌اش ـ راهنمایی کرد. زیرا این بخشش افزون بر صدقه و بخشش، صله‌ی‌رحم نیز شمرده می‌شد.[4]

۳۴۴۲ ـ دلایل مخالفان جمهور

یکم: ابوداوود در *«السنن»* خود از عمروبن شعیب از پدرش از جدش روایت کرده که رسول‌الله ﷺ فرمود: «چنانچه شوهر، قیمومت زن را به عهده داشته باشد، جایز نیست زن دارایی‌اش را ببخشد.» و در شرح آن آمده‌است: «هرگونه بخشش زن از دارایی‌اش که شوهر به او داده، جایز نیست حتی اگر ثروت در تصرف زن باشد و نهی در اینجا برای تحریم اسعت و اگر منظور مال خود زن باشد، به سبب رعایت ادب و نزاکت تصرف در آن جز با اجازه‌ی شوهر درست نیست.» پس بدین ترتیب همچنان که برخی از علما گفته‌اند نهی برای تنزیه است.» در کتاب «النیل» آمده‌است: با این حدیث، جایز نیست زن – حتی اگر بالغ و رشید هم باشد ـ بی‌اجازه‌ی شوهرش از دارایی خود ببخشد؛ البته با این نظر مخالفت شده است.»[5]

---

۱. عمدة القاری به شرح صحیح‌البخاری، العینی، ج ۱۳، ص ۱۵۱.
۲. همان.
۳. فتح‌الباری به شرح صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۱۷.
۴. همان، ص ۲۱۹.
۵. عون‌المعبود شرح سنن أبی داود، ج ۹، ص ۴۶۲ ـ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۷۹۶.

۳۴۴۳ ـ دوّم: ابوداوود از عبدالله‌بن عمر روایت کرده که رسول‌الله ﷺ فرمود: «برای زن بخشش جز با اجازه‌ی شوهر جایز نیست.» امام خطابی در شرح این حدیث گفته‌است: «اجازه‌ی زن از شوهر، نزد بیشتر فقها، دالّ بر حسن معاشرت و جلب رضایت شوهر است.» ولی مالک بن انس گفته‌است: «همه‌ی آنچه را که بخشیده؛ رو می‌گردد تا اینکه شوهر به آن اجازه دهد و شاید این برای زن غیررشید باشد.»[1]

۳۴۴۴ ـ نتیجه‌ای که از این دو حدیث و احادیث دیگری از این قبیل استنباط می‌شود این است که بخشش زن از دارایی‌اش بی‌اجازه‌ی شوهر ممنوع است. گروهی از آنها مانند امام طاووس به منع مطلق آن، معتقدند، چه کم باشد چه زیاد، مگر اینکه با اجازه‌ی شوهر انجام شود. وگروهی مانند امام لیث بخشش زن در اندکی از دارایی‌اش بی‌اجازه‌ی شوهر را استثناء نموده‌اند. امّا امام مالک احادیثی را که جمهور به آن استناد نموده‌اند با قیاس بر تبرّع مریض در حال مرگ، که بی‌اجازه‌ی وارث بخشش بیش از $\frac{1}{3}$ در دارایی برایش جایز نیست، بخششی دانسته که بیشتر از $\frac{1}{3}$ مال نباشد[2] و احادیث مخالفان جمهور را بر منع بخشش در بیش‌از $\frac{1}{3}$ دارایی حمل نموده است.

۳۴۴۵ ـ مناقشه‌ی دلایل [جمهور و مخالفان]

۱ ـ احادیثی که جمهور به آن استناد نموده‌اند از احادیث مخالفان صحیح‌تر است. بنابراین، احادیث جمهور برای تبعیت و پیروی سزاوارترند.[3]

۲ ـ امام شافعی درباره‌ی حدیث عمروبن شعیب که گفته، پیامبر ﷺ فرموده‌است: «جایز نیست زن چیزی از دارایی‌اش را ببخشد اگر شوهر قیمومت او را برعهده داشته باشد.» گفته است: «این حدیث را ما [نیز] شنیده‌ایم و ثابت نشده تا ناچار به پذیرش آن شویم در حالی که قرآن برخلاف آن دلالت می‌کند. گفته شده منظور از قرآن، این قول خداوند است که فرمود: ﴿فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ﴾[4]

و نیز ﴿مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْدَيْنٍ﴾[5]

این آیات بر تصرف زن در دارایی‌اش بدون نیاز به اجازه‌ی شوهر دلالت می‌کند.»[6]

۳. قیاس هبه‌ی زن به تبرّع مریضِ در حال مرگ، برای اثبات عدم توانایی بخشش زن مازاد بر $\frac{1}{3}$ دارایی، قیاسی مردود است. زیرا تبرّع بیمار در حال مرگ چنانچه بهبود یابد، می‌تواند، اجرا

۱. عون‌المعبود، ج ۲، ص ۴۶۳.
۲. المغنی، ج ۴، ص ۴۶۵.
۳. صحیح البخاری، به شرح عینی، ج ۲، ص ۱۴۲.
۴. بقره: ۲۲۹.
۵. نساء: ۱۲.
۶. صحیح البخاری به شرح العینی، ج ۲، ص ۱۲۴.

شود امّا تبرّع و بخشش زن چه در تندرستی و چه در بیماری، تنها زمانی نافذ و اجرا شدنی است که نزدیک $\frac{1}{3}$ باشد نه بیشتر از آن. بنابراین در قیاس جایز نیست که فرع [مقیس] با اصل [مقیس علیه] مخالفت کند.

۳۴۴۶ - ترجیح بین دو قول

از آنچه گفته شد روشن است که دلایل جمهور قوی‌تر از دلایل مخالفان آنهاست. افزون بر دلایل جمهور، می‌توان قول امام ابن قدامه‌ی حنبلی را نیز ذکر نمود که گزیده‌ی سخن او چنین است: «خداوند متعال فرموده: ﴿فَإِنْ ءَانَسْتُم مِنْهُم رُشْداً فَآدفَعُوا إِلَيْهِم أَموالَهُم﴾[1]

(اگر از آنان صلاحیت و حسن تصرف دیدید، اموالشان را به ایشان برگردانید.)

ظاهراً این آیه دلیلی برای رفع حجر از زن و مرد راشد و آزاد در تصرف اموالشان است. در حالی که ثابت شد که پیامبر ﷺ فرموده که: **(ای گروه زنان صدقه بدهید. گرچه از زیورآلاتتان باشد.)** و آنها نیز صدقه دادند و پیامبر ﷺ صدقه‌ی آنها را پذیرفت و از آنها نپرسید که آیا شوهرانشان اجازه داده‌اند یا نه؟ زیرا کسی که به سبب رسیدن به سن رشد تحویل دادن دارایش به او واجب شده باشد، تصرف در آن نیز بدون کسب اجازه از کسی درست است مانند پسری که به سن رشد می‌رسد و جایز است در اموالش تصرف کند. زن هم اهلِ تصرف است و شوهر در دارایی او هیچ حقی ندارد. پس در نحوه‌ی استفاده از دارایی‌اش بر او حجر گذاشته نمی‌شود.»[2]

۳۴۴۷ - دیدگاه برتر

از آنچه گفته شد، روشن می‌گردد که قول جمهور بر قول مخالفان برتری دارد پس زن می‌تواند بدون نیاز به اجازه‌ی شوهر در دارایی‌اش تصرف نماید و صدقه بدهد و تصرف وی اجرا شدنی است. چون زن اهلیت کامل دارد و در معاملات همسان مرد است و ازدواج از اهلیت او نمی‌کاهد و نمی‌تواند سبب حجر بر او شود.

با وجود قولی که برتر دانسته‌شد، بر این باورم [زیدان] مستحب و مطلوب این است که زن با شوهرش در باره‌ی آنچه می‌خواهد ببخشد یا صدقه بدهد، مشورت نماید. زیرا مشورت به حسن معاشرت، الفت و دوستی میان آنها می‌انجامد و بی‌شک اسلام به آنچه حسن معاشرت و دوام الفت میان دو کس را پدید آورد، تشویق می‌نماید و مشورت زن با شوهرش در این باره موجب تحقق این معنا می‌شود.

---

۱. نساء: ۶.

۲. المغنی، ج ۴، صص ۴۶۵-۴۶۴.

گفتار سوم
حقوق سیاسی زن

۳۴۴۸ ـ تعریف حقوق سیاسی

حقوق سیاسی حقوقی است که، انسان به اعتبار این که می‌تواند، عضوی از اعضای هیأت دولت شود آن را بدست آورد مانند حق مدیریت دستگاه‌ها، مشاغل، حق انتخاب و نامزدی در انتخابات[1]. بنابراین حقوق سیاسی حقوقی است که انسان با آن در اداره‌ی امور کشور یا حکم آن شریک و سهیم می‌شود.[2] و می‌توان آن را چنین تعریف کرد: «حقوقی است که انسان به اعتبار انتسابش به دولتی معین، بدست می‌آورد. یعنی با پذیرش ملیت و تابعیت آن دولت از شهروندانش بشمار می‌آید و با این حقوق در سرپرستی کارهای دولت سهیم می‌گردد.

۳۴۴۹ ـ داشتن حقوق سیاسی

مبنای انتساب به دولت اسلامی ـکه فقها آن را دارالاسلام می‌نامند ـ اسلام است و هر کس اعم از زن و مرد آیین اسلام را بپذیرد از شهروندان، ساکنان و منتسبان آن بشمار می‌آید و درنتیجه تابعیت اسلامی می‌یابد و حقوق سیاسی خواهد داشت. امّا زن مسلمان با پذیرش تابعیت اسلامی مانند مرد حقوق سیاسی ندارد که در این گفتار توضیح داده می‌شود.

۳۴۵۰ ـ روش بحث

سخن ما در این گفتار، بیان حقوق سیاسی زن مسلمان در دارالاسلام است و اشاره شد که زن مانند مرد حقوق سیاسی کاملی ندارد. در این گفتار تلاش شده تا تفاوت حقوق سیاسی زنان با مردان روشن شود.

حقوق سیاسی زن، دو دسته‌اند ۱ـ حق مدیریت مشاغل عمومی ۲ـ حق نامزدی و انتخاب کردن برای تصدی پست‌های دولتی. بنابر آنچه گفته شده این گفتار دو جستار دارد:

جستار یکم: حق مدیریت مشاغل عمومی

جستار دوم: حق نامزدی و انتخاب

---

۱. اصول القانون، دکتر عبدالرزاق السنهوری، حشمت ابی ستیت، ص ۲۶۸.

۲. القانون الدولی الخاص، دکتر جابر جادعبدالرحمن، ج ۱، ص ۲۷۲.

جستار یکم

حق مدیریت مشاغل عمومی

۳۴۵۱ـ زن می‌تواند، مدیریت مشاغل عمومی را به عهده بگیرد

زن ساکن دارالاسلام تابعیت این سرزمین یعنی «ملیّت اسلامی» را پذیرفته حق دارد که شغل عمومی مناسبی که در این سرزمین داشته باشد. حنفیه به زن مسلمان اجازه داده‌اند، کار قضاوت را جز در حدود و قصاص به عهده بگیرد. ابن جریر طبری معتقد است، زنان حق دارند به صورت مطلق، جز در حدود و قصاص کار قضاوت را انجام دهند. او چنین دلیل آورده است که کار قضاوت مانند کار اِفتاست. برای فتوادادن، مردبودن شرط نیست پس در قضاوت هم همین‌گونه است. ابن جریر طبری از «ابن حزم ظاهری» که در کتاب المحلی آورده نقل کرده است: «جایز است، زن عهده‌دار منصب قضاوت گردد و روایت شده که «عمربن خطاب» زنی به نام شفا را از قوم خود به عنوان محتسب کار بازار تعیین نمود. در پاسخ این سخن که گفته شده، پیامبر ﷺ فرموده است: «قومی که کارشان را به زن بسپارند، فلاح و رستگاری نمی‌بینند.» باید گفت: «این حدیثی که پیامبر ﷺ فرموده برای کار عمومی، یعنی خلافت است و نصی در منع زن برای سرپرستی برخی مناصب عمومی نیامده است.[۱]

۳۴۵۲ـ ویژگی مدیریت مشاغل عمومی

حق مدیریت مشاغل عمومی چنان که آشکار است در ذات خود تکلیفی است که دولت اسلامی برای شهروندان تعیین کرده است تا از راه این وظیفه به مردم خدمت شود. به‌کار بردن واژه‌ی «حق» برای مشاغل عمومی دولتی به این معناست که انجام این مشاغل مباح می‌باشد. حدیثی که بخاری در صحیح خود از ابوموسی اشعری روایت کرده بر آنچه گفته شد، اشاره دارد. ابوموسی به روایت از پیامبر ﷺ فرمود: «من و دو نفر از قومم، نزد پیامبر ﷺ رفتیم. یکی از آنها گفت: ای رسول خدا! ما را به امارت منصوب کن. دیگری هم گفته‌ی او را تکرار کرد.

---

۱. البدائع، کاسانی، ج ۷، ص ۴، فتح‌القدیر، در فقه حنفی، ج ۵، ص ۴۵۴، روضة‌القضاة، ج ۱، ص ۵۳. المحلی، ابن حزم، ج ۹، صص ۴۳۰-۴۲۹، بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۳۸۴، التراتیب الاداریه أونظام الحکومة النبویه، شیخ عبدالحی الکتانی، ج ۱، صص ۲۸۶-۲۸۵.

پیامبر فرمود: ما کار حکومت را به کسی که آن را درخواست کند و کسی که بر آن حرص ورزد، واگذار نمی‌کنیم.»[۱]

درحالی که اگر بدست گرفتن وظایف عامه به معنای الزام دولت به پاسخگویی به درخواست او بود. چون تاکنون آن را از وی منع کرده است. زیرا ادای حق بر کسی که حق بر گردن اوست، الزامی است. از این رو مطابق این گفته، بدین معنا نیست که هرگاه صاحب حق آن را درخواست یا مطالبه کرد، از وی منع شود یا به او ادا شود؛ زیرا حقوق با مطالبه ساقط نمی‌شوند بلکه برعکس بیشتر اثبات می‌شوند. پس نتیجه می‌گیریم که سرپرستی مشاغل عمومی در دارالاسلام برای کسی که مدیریت آن را به عهده می‌گیرد، مباح است و به علت انتساب به دارالاسلام معنای تکلیف می‌دهد و برپایه‌ی این تکلیف سرپرستی مشاغل عمومی در دولت اسلامی، مانند کار قضاوت برای زن رواست، البته چنین نیست که هرکس شغلی عمومی بخواهد دولت موظف است آن شغل را به او بدهد. بلکه بر دولت واجب است که حتی در برخی مواقع نیز درخواستش را رد نماید. برای نمونه اگر زن امامت را درخواست کند، این درخواست رد می‌شود.

۳۴۵۳ ـ هدف از اعطای این حق

هدف از دادن حقِ مدیریت مشاغل عمومی، برای مرد و زن، کسب درآمد مشروع، روزی حلال و رضایت خداوند است و بنابر وظیفه‌ای که مرد و زن در آن شغل انجام می‌دهند، متغیر است. البته در کنار این هدف، می‌توان افرادی پاک و درستکار را یافت که با اشتیاق به جامعه‌ی اسلامی خدمت می‌کنند. یعنی بی‌چشم داشت مادی و تنها برای رضای خدا به مردم نفع می‌رسانند. زیرا آنان خود، دارای سرمایه‌اند و نمی‌خواهند از راه پذیرفتن این وظایف به ثروتی بیشتر دست یابند. مانند شخصی که وظیفه‌ی تدریس یا تمرین رزمندگان برای بکارگیری اسلحه را به عهده می‌گیرد یا آن که بی‌هیچ چشم‌داشت و برای رضای خداوند، به امامت نماز و خطبه و إفتا در میان مردم می‌پردازد.

امّا هدف از اعطای این حق به زن و مرد از سوی دولت، سپردن این مناصب به امانتدارانی شایسته برای انجام مقتضیات آن، به اندازه‌ی توانایی انجام تکالیف آن می‌باشد تا وظایف خود را در این حیطه به بهترین شیوه انجام دهند و منجر به تحقق اهداف دولت که همان تحقق مصالح مردم و دفع مفاسد از آنان است، گردد.

---

۱. صحیح‌البخاری به شرح العسقلانی، ج ۱۳، ص ۱۲۵.

۳۴۵۴ ـ شرایط تحقق مدیریت مشاغل برای زن

زن مسلمان حق مدیریت مناصب عمومی را به دو شرط دارد:

شرط اوّل: داشتن این حق به تکالیف و وظایفش آسیب نرساند.

شرط دوم: به کسب حلال و به‌دست آوردن روزی از راه این کار نیاز داشته باشد.

شرط اوّل

۳۴۵۵ ـ شرط اوّلِ برخورداری زن از حق مدیریت در مشاغل عمومی این است که، این حق نباید به تکالیف او آسیب برساند. به گونه‌ای که در انجام تکالیفش ناتوان گردد و یا در انجام آن کوتاهی نماید.

تکلیف اصلی زن، خانه‌داری، تربیت فرزند و شوهرداری است. در حدیث شریفی که امام بخاری از عبدالله‌بن عمر روایت کرده، آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «هان! آگاه باشید! که همه‌ی شما مسؤولید و به خاطر رعیت خود بازخواست می‌شوید و امامی که بر مردمش حاکم شد، مسؤول آنهاست و همان‌گونه که، مرد مسؤول اهل بیت و خانواده‌اش و دیگر کسانی است که تحت تکفّل اویند زن نیز مسؤول خانه‌ی شوهر و فرزندان اوست.»

در شرح این حدیث آمده‌است: «مسؤولیت زن، خانه‌داری، تدبیر امور خانه، فرزندان، خدمتکاران و دل‌سوزی و خیرخواهی در همه‌ی کارهای شوهر است و رعایت و انجام حقوق شوهر از تکالیف زن است. از حقوق شوهر بر زن، اطاعت و ماندن در خانه و بیرون نرفتن از خانه جز با اجازه‌ی اوست. روشن است که اشتغال زن به کارهای دولتی اغلب او را از انجام تکالیف خانه‌داری و زناشویی بازمی‌دارد یا باکاستی روبه‌رو می‌سازد. پس جایز نیست، به‌کاری مباح مشغول شود درحالی‌که در تکلیف واجب کوتاهی کند. امّا اگر انجام وظیفه‌ی [بیرونی] او را از تکلیف خانه‌داری بازندارد و نیز اگر فرزندی نداشت و شوهرش هم به شغل دولتی او، راضی بود، کار وی در شغل‌های دولتی مباح است.

۳۴۵۶ ـ اعتراض و ردّ آن

گاهی این اعتراض مطرح می‌شود که زن حق انجام معاملات مالی، مانند خرید و فروش را دارد در حالیکه اغلب این معاملات بیرون از خانه انجام می‌شود و زمان زیادی هم لازم دارد امّا هیچ یک از فقها نگفته‌اند، چون این کارها به کوتاهی زن در انجام تکالیفش در خانه می‌انجامد، ممنوع است. پس چون انجام معاملات مالی از زن منع نگردیده بنابراین نباید از انجام مشاغل دولتی هم منع شود.

پاسخ: این داد و ستدها برخلاف شغل‌های دولتی [کارمندی] هر روز انجام نمی‌گیرد. زیرا شغل‌های دولتی کار روزانه‌ی همیشگی و تکراری است. همچنین زن داد و ستدهای مالی را در اوقات فراغتش انجام می‌دهد و هیچ الزامی برای انجام هر روزه‌ی آن، ندارد و انجام آن اغلب زمان زیادی را برخلاف کار در مناصب دولتی از او نمی‌گیرد امّا وظایف کارمندی هر روز کم و بیش ۶ یا ۷ ساعت وقت او را می‌گیرد افزون بر آن، ساعت‌هایی را نیز صرف رفتن به محل کار و برگشتن به خانه می‌کند.

۳۴۵۷ ـ همچنین زن باید برای انجام تکالیف خانه‌داری و زناشویی مزد دریافت کند و این در واقع همان حق نفقه‌ی اوست که بر عهده‌ی شوهر یا پدر در صورت عدم ازدواج گذاشته شده‌است. در فقه اسلامی قاعده بر این است: «هر کس در برابر عملی که در اصل بر او واجب است، مزد دریافت کند، انجام این واجب بر او شدّت می‌یابد.» به همین علت، بر سربازانی که وظیفه‌ی دفاع از سرزمین اسلامی را بر عهده دارند و حقوق ماهیانه می‌گیرند، این واجب شدّت می‌یابد. نیز واجب امر به معروف و نهی از منکر بر محتسبی که از بیت‌المال مستمری دریافت می‌کند، بیشتر است. به همین سبب، دفاع از سرزمین اسلامی بر مسلمان واجب عینی یا کفایی است. امّا وجوب انجام این کار نسبت به کسانی که به صورت ماهیانه از بیت‌المال مزد دریافت می‌کنند شدت بیشتری می‌یابد.

از آنجا که تکلیف زن در خانه به علت استحقاق نفقه‌ی او بر شوهر، در ازای پرداختن به تکلیف خود شدت بیشتری دارد، انجام کار مباحی همچون مدیریت مشاغلی که زن را از ادای واجب و تکلیف خویش یا کوتاهی در آن مشغول می‌سازد، روا نیست.

۳۴۵۸ ـ اعتراضی دیگر و ردّ آن

اعتراض دیگری که مطرح می‌شود این است که مدیریت کارهای دولتی شامل همه‌ی زنان و حتی دخترانی که ازدواج نکرده‌اند، می‌شود پس چرا دختران مستثنی نشده‌اند؟ آیا پذیرش سمت دولتی بیرون از خانه او را از انجام واجباتش در خانه باز می‌دارد با آنکه هنوز شوهر نکرده است؟

پاسخ: ازدواج‌کردن دختر، اصل و تأخیر در آن امری شاذ و نادر است. دختر، پیش از ازدواج باید به مادرش در کارهای خانه یاری رساند و خدمتگزار پدرش باشد تا مهارت‌های زندگی را با تمرین و تکرار بدست آورد. زیرا پس از ازدواج به آنها نیاز دارد. و چون خانواده‌اش عهده‌دار مخارج و نیازهای زندگی‌اش هستند در این صورت می‌تواند برای انجام امور خانه‌داری فراغت و آرامش داشته باشد تا مانند هر جوانی که در آینده‌ی نزدیک همسر و مادر می‌شود، مهارت‌های لازم را کسب کند.

۳۴۵۹ ـ شرط دوم

زن در صورتی می‌تواند از حق مدیریت کارهای دولتی استفاده کند که به درآمد حاصل از آن نیازمند باشد. زیرا هدف شریعت از دادن مدیریت کارهای دولتی درآمدزایی برای زندگی مباح مسئولین آن مشاغل، همراه با تأمین مصلحت و سود جامعه است. اگر زن به کار دولتی نیازی نداشته باشد، توجیه اشتغال او به کار دولتی منتفی است. زیرا ماندن او در خانه و اشتغالش به امور خانه‌داری و تربیت فرزندان و آماده‌سازی خودش برای خدمت به شوهر و انجام تکالیفش، بنابر شریعت اسلامی شایسته‌تر و بهتر از بیرون رفتن از منزل برای انجام کارهای دولتی است. حال آنکه گفته شد نفقه‌ی زن به طور مطلق بر عهده‌ی شوهر است بنابراین او به کسب امرار معاش نیاز ندارد.

۳۴۶۰ ـ یک پرسش و پاسخ

حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا برای زن رواست کارهای دولتی را نه به سبب درآمد بلکه تنها برای کسب رضایت خدا به عهده بگیرد؟

پاسخ: اگر انجام آن کار برای او حالت واجب عینی[1] پیدا نکرده باشد و جزو کارهای دولتی کفایی‌ای باشد که دست‌یابی به آن در جامعه مطلوب است و همه خواستار انجام آن باشند، لازم نیست زن به آن بپردازد زیرا تکلیفی که در خانه برعهده دارد واجب عینی است و بر سرپرستی این مشاغل – که واجب کفایی است – تقدّم دارد.

۳۴۶۱ ـ رد برخی شبهه‌ها

عده‌ای برای رد اصلی که ذکر گردید به برخی شبهه‌های موجود تمسّک می‌جویند و از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود.

شبهه‌ی اوّل: همکاری زن با شوهر برای بدست آوردن روزی حلال از راه انجام کارهای دولتی در زمان کنونی، با توجه به پیچیدگی کارها و نیازهای زندگی و افزایش تکالیف، امری ضروری است و این همکاری میان همسران مباح است چون با رضایت هر دوی آنها صورت می‌گیرد و وقتی که کار خانه‌داری و دولتی برای زن دشوار شود؛ با کمک‌گرفتن از خدمتکار، یا سپردن بچه به مهدکودک می‌توان این مشکل را جبران نمود. و در نتیجه تعارضی بوجود نخواهد آمد.

---

۱. حالت واجب عینی یعنی اینکه کسی جز او در آن کار مهارت نداشته باشد و یا اینکه کسی جز آن زن برای انجام آن کار وجود نداشته باشد.

پاسخ: تعاون و همکاری واقعی میان زن و شوهر از راه پرداختن هر کدام از آنها به آنچه بر آن آفریده شده و بر آن تواناترند، انجام می‌پذیرد. تا در نتیجه ضرری بزرگتر از سود مورد انتظار پدید نیاورد و در پرتو چنین معیاری است که زن و مرد زندگی‌شان را پایه‌ریزی می‌کنند. زن آمادگی‌اش برای کارهای خانه و تربیت فرزندان بیشتر از هر کار دیگری است و مرد آمادگیش برای کار و به‌دست آوردن روزی حلال بیرون از خانه بیشتر از زن است. پس برای اینکه کارها روند طبیعی داشته باشد و عدالت در تقسیم وظایف رعایت گردد، کارهای بیرون از خانه، ازجمله کارهای دولتی به مرد واگذار می‌شود و عرصه‌ی خانه‌داری که حوزه‌ی طبیعی زن است، به او داده می‌شود تا در آن به انجام وظایف خود بپردازد. امّا کمک‌گرفتن از زن خدمتکار مشکلات را حل نمی‌کند؛ زیرا خدمتکار نمی‌تواند برای بچه‌ها مادر باشد و دل‌سوزی و مهربانی‌های مادرانه را به آنها ببخشد، همچنین زن خدمتکار گاهی در ازای خدمتش حقوقی دریافت می‌کند که به اندازه‌ی حقوقی است که مادر از کار دولتی می‌گیرد. همچنین زن خدمتکار، باید مورد توجه قرار گیرد و روا نیست او را ابزاری برای حل مشکلات کارمندان زن بدانیم و به بهانه‌ی کار بیرون، خانه و فرزندان او را به امید خدا رها کنیم.

همچنین تنها رضایت شوهر، به کار بیرون از خانه کافی نیست. زیرا به حقوق زن، شوهر و فرزندانشان آسیب وارد می‌کند. برای نمونه کودکان باید تحت پرورش و مهر و دلسوزی مادرشان باشند و نباید آنها را به دست زنان خدمتکار و مهد کودک‌ها جز در حالت بسیار ضروری بسپارند. البته سخن ما درباره‌ی وضعیت عادی است، نه ضروری و استثنایی.

۳۴۶۳ ـ **شبهه‌ی دوم:** اکنون دیگر کار زنان در اداره‌های دولتیِ سرزمین‌هایِ اسلامی رایج شده است و مردم به‌آسانی کارهای دولتی را به زنان می‌سپارند و اغلب خانواده‌ها برای افزایش درآمد مالی چنین می‌کنند. درنتیجه، زنان نیز مانند مردان می‌توانند بی هیچ قید و شرطی اجازه‌ی کار داشته باشند.

پاسخ: جامعه‌ای که کارمندان زن در پست‌های دولتی آن فراوان باشند، جامعه‌ی ایده‌آلی نیست که شایسته اقتدا باشد و بقایش را آرزو کرد بلکه جامعه‌ای آشفته و پریشان است. باید تلاشی صادقانه انجام داد تا عواملی را که سبب می‌شود، زن برای کار در پست‌های دولتی از خانه بیرون رود از بین برد. دولت نیز باید خانواده‌های فقیر را که درآمد سرپرست آنان پاسخ‌گوی نیازشان نیست حمایت کند و برپایه‌ی ضوابط مشخصی به آنها کمک نماید. دولت با این کار، فرصت پرداختن به وظایف خانه‌داری را برای زن فراهم می‌سازد و همزمان زمینه‌ی

تصدی مشاغل دولتی را برای مردان گسترش می‌دهد زیرا جلوی رقابت زنان با مردان را برای تصدی این مشاغل می‌گیرد.

۳۴۶۴ ـ شبهه‌ی سوم: انجام کارهای دولتی احساس درونی زن را ارضا می‌نماید زیرا او در این زمینه خود را با مردان برابر می‌شمارد و به رأی و نظر او در خانواده توجه می‌شود و جایگاه برجسته‌ای در آن می‌یابد و از رفتار ظالمانه‌ی شوهر جلوگیری می‌کند؛ زیرا او نیز در درآمد و هزینه‌های خانواده نقش دارد.

پاسخ: زن گمان می‌برد برای ارضای احساس درونیش، چاره‌ای جز پذیرفتن شغل دولتی ندارد امّا او وظیفه‌ای مهمتر از کارهای دولتی پیش‌روی دارد و آن، همان وظیفه‌ی خانه‌داری اوست که به دلایل زیر از کار دولتی برتر و مهم‌تر است.

۱ ـ خانه با تمام اتاق‌ها و بخش‌های آن مکان مدیریت زن است. پس او در چنین جایی نسبت به مکان کار اداریش آزادی عمل بیشتری دارد. زیراگاهی مکان کار اداری او اتاقی تنگ یا جایی میان دستگاهها و ماشین‌های کار و کارگاه یا با حیوانات زمین‌های کشاورزی است یا محل کارش باجه‌ای در فروشگاه است که در آن از مشتریان پول می‌گیرد. بی‌گمان مکان‌های دولتی بدتر، رنج‌آورتر و خسته‌کننده‌تر از خانه است.

۲ ـ هدف و وظیفه‌ی اصلی زن در خانه، پرورش و تربیت فرزندان یعنی زنان و مردان آینده و همچنین خدمت به شوهر و تأمین نیازهای او و تهیه‌ی اسباب شادمانی و آرامش اوست. هر انسان دادگری به ناچار می‌پذیرد که تربیت فرزندان برای زن، مهم‌تر از پرورش جوجه‌ی مرغ در باغ‌های دولتی است. البته اگر کارش، پرورش مرغ باشد. و تأمین نیازهای شوهر و انجام کارهای خانه بهتر از این است که به مردم و ارباب رجوع ادارات خدمت کند.

۳۴۶۵ ـ امّا اینکه با انجام کارهای دولتی، خود را همسان مرد می‌بینید، نه‌تنها این برابری برای او احترام و ارزش نیست، بلکه ارزش در عدم اشتغال به این کارها و اکتفا به وظیفه‌ی بزرگی است که دولت به آن نیاز دارد و آن، پرورش و تربیت مردان و زنان آینده است. افزون بر این، اکتفای زن به این وظیفه، عدالت را در مسؤولیت‌ها و تکالیف او محقق می‌سازد و عادلانه نیست که در کنار تکالیف خانه، تکلیف شغلی بیرون از خانه نیز بر عهده‌ی او افزوده شود.

۳۴۶۶ ـ علاوه بر این زنانی که می‌خواهند با داشتن شغل دولتی، در دایره‌ی درآمدزایی خانواده وارد شوند و این‌گونه، برای خود جایگاهی ویژه و برجسته بیابند و جلوی رفتار ظالمانه‌ی شوهران را بگیرند، نمی‌دانند که رابطه‌ی زن و شوهر بر چه اساسی استوار است و ویژگی زندگی آن دو و

قوامت و سرپرستی‌ای که مرد بر زن دارد چیست؟ توضیح این نکته در این کتاب آمده است، امّا در این جا کافی است این نکته گفته شود که همکاری میان زن و شوهر و پیوندشان و سرپرستی مرد بر زن همگی برپایه‌ی رحمت و مودت و الفتی است که، خداوند میان آن‌دو نهاده و فرموده است:

﴿وَ مِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُم أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَّوَدَّةً وَ رَحْمَةً...﴾[1]

(و یکی از نشانه‌های (دال برقدرت و عظمت) خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان (در پرتو جاذبه و کشش قلبی) بیارامید و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت.)

در نتیجه با وجود دوستی و بخشایش و مهر، همه‌ی فرضیه‌هایی که گفته شد، ساقط می‌گردد.

۳۴۶۷ ـ دانشمندان غربی زن را به بازگشت به خانه فرامی‌خوانند

دولت‌های غربی، دولت‌های اروپایی، امریکایی و روسیه، کار در دستگاه‌های دولتی و کارگاه‌های عمومی را برای زن مانند مرد شایسته و مباح می‌دانند. و در این کشورها زنان در همه‌ی سازمان‌های عمومی و دولتی حتی در جاهایی که با سرشتشان سازگار نیست حضور دارند و این مسأله مشکلات پیچیده و بغرنجی را پدید آورده است و دولت‌ها نیز توانایی رهایی از این همه مشکل را از دست داده‌اند تا جایی که خبرگان و کارشناسان امور اجتماعی با صدای بلند، ضرورت بازگشت زن به خانه و اکتفا به تکالیف زندگی و خانوادگیش را برای حفظ کیان و بنیان خانواده از فروپاشی و زوال، فریاد می‌زنند. نمونه‌هایی از سخنان آنها چنین است.

أ. یکی از دانشمندان انگلیسی به نام «ساموییل سمایلس» از سران انقلاب‌انگلستان گفته‌است: «دستگاه حکومتی‌ای که زن را در کارخانه‌ها به‌کار مشغول می‌نماید هرچند باعث پدید آمدن ثروت هنگفتی برای کشور می‌گردد امّا به ویران‌کردن بنای زندگی خانوادگی می‌انجامد. زیرا به پیکره‌ی خانه هجوم می‌آورد و پایه‌های خانواده را فرومی‌ریزد و روابط اجتماعی را می‌درد و زن را از شوهر و فرزندان و نزدیکانش دور می‌کند و می‌دزد. چنین دستگاه حکومتی‌ای، جز تنزّل و کاهش اخلاق زن بهره‌ای ندارد. در حقیقت وظیفه‌ی زن پرداختن به تکالیف و وظایف خانه‌داری مانند مرتب‌نمودن خانه، تربیت فرزندان، رعایت میانه‌روی در اسباب زندگی و پرداختن به نیازهای خانه است. امّا کارگاه‌ها و کارخانه‌ها او را از انجام همه‌ی این تکالیف دور می‌کند به گونه‌ای که خانه‌ها، دیگر خانه نیستند و فرزندان درست پرورش نمی‌یابند و تربیت نمی‌شوند.»[2]

---

۱. روم: ۲۱.

۲. دایرةالمعارف فرید وجدی، ج ۸، ص ۶۳۹ به نقل از کتاب، المراة بین الفقه و القانون؛ دکتر مصطفی سباعی، ص ۲۵۲.

ب. خانم دکتر آمریکایی «آیدا اولین» گفته است: سبب بحران‌های خانوادگی در آمریکا و راز افزایش جرم‌های اجتماعی این است که زن خانه‌اش را برای افزایش درآمد رها نموده، درنتیجه درآمد افزایش یافته و سطح اخلاق پایین آمده است. این زن آگاه آمریکایی بازگشت بی‌درنگ مادران را به خانه ضروری می‌داند تا ارزش‌ها و حرمت‌ها بازگردند و فرزندان با اخلاقی پرورش یابند که اشتیاق مادر برای بالابردن سطح اقتصادیشان آنها را محروم کرده است. وی در ادامه گفته است: تجربه ثابت نموده که بازگشت مادر به حریم خانواده تنها راه نجات نسل جدید از سرنوشتی است که در آن گام برمی‌دارد.[1]

ج. در پژوهش و نظرخواهی جدیدی که مؤسسه گالوپ آمریکا با هدف شناخت رأی و دیدگاه زنان شاغل به کار بیرون از خانه انجام داده بود، این نتیجه به‌دست آمد که زنان آمریکاییِ کارمند، خسته و رنجورند. ۶۵٪ از زنان آمریکایی ترجیح می‌دهند که به خانه‌هایشان بازگردند. دکتر «آیدا اولین» پس از بیان این پژوهش‌ها و نتیجه‌ی آن گفته است: «زن گمان می‌کند، که به امنیت شغلی رسیده است. امّا امروز در حالی‌که پرتگاه‌ها و فراز و نشیب‌های راه، پاهایش را خون‌آلود ساخته‌اند و تلاش بسیار، توانایی‌های او را گرفته است، آرزو می‌کند برای در آغوش‌گرفتن بچه‌ها به کاشانه‌ی خود برگردد.»[2]

۳۴۶۸ ـ نیاز جامعه به زنان

مشاغلی در جامعه وجود دارد که از فروض کفایی شمرده می‌شوند از جمله‌ی آنها پزشکی و رشته‌های گوناگون آن چون روان‌شناسی، جراحی، زنان و زایمان (سزارین) آزمایش خون، پرستاری و رادیولوژی (عکس‌برداری) است که دولت باید مؤسسات و اداراتی را برای انجام این خدمات پزشکی و مانند آن پدید آورد.

بی تردید زنانی که به چنین مشاغلی به صورت مستقل می‌پردازند یا این کارهای دولتی را سرپرستی می‌کنند، از موارد مورد نیاز جامعه است. زیرا زنان بیمار به جای مراجعه به پزشکان مرد نزد پزشکان زن مسلمان می‌روند و در نتیجه مشکل کشف عورت هم پیش نخواهد آمد. بنابراین، زنان توانا و متخصص با پذیرفتن چنین کارهای دولتی‌ای جامعه را به‌سوی پیشرفت و بهسازی می‌کشانند.

---

۱. من مقال نشرته جریدة اخبار الیوم القاهریه به تاریخ ۵۳/۳/۸ به نقل از کتاب دکتر سباعی، ص ۲۵۲.
۲. همان.

حال این سؤال می‌شود که این نیاز در جامعه گاهی به درجه‌ی وجوب می‌رسد. آیا زن می‌تواند چنین وظایفی را در دولت بر عهده بگیرد؟

پاسخ: برای اداره‌ی کارهای دولتی توسط زن دو شرط زیر مطرح است:

۱ ـ عدم ایجاد مزاحمت برای کارهای خانه

۲ ـ نیاز زن به امرار معاش و کسب روزی با انجام کار دولتی

بنابراین زنی که این دو شرط را دارد، بر حَسَب شرایط و احوال انجام این کار برای او جایز یا مستحب یا واجب است و نیز می‌تواند کار آموزش دختران را هم به عهده بگیرد.

۳۴۶۹ ـ خدمات دولت برای کمک به زن شاغل

از آن‌جایی که جامعه نیاز دارد زنان در برخی مشاغل دولتی فعالیت کنند بر دولت واجب است با سازمان‌دهی درست و بررسی‌شده ـ به شیوه‌ای که به آن اشاره شد ـ هر تعداد زن را که مورد نیاز است، آموزش دهد تا ابزار و راههای [لازم] را برای پدید آمدن زنانی توانمند به‌منظور تصدی این گونهِ مشاغل فراهم سازند.

دولت باید زنی که این گونه وظایف را به عهده می‌گیرد، یاری و همراهی نماید تا انجام آن کارها به تکالیف خانه‌داری و زناشوییِ‌اش آسیب نرساند. برای نمونه ساعت کاریش را کمتر از ساعت کاری مردانی که در این گونه مشاغل فعالیت می‌کنند، مقرر نماید. اگر زنان ازدواج کرده باشند، مهد کودکی برای فرزندان‌شان دایر نماید و برپایه‌ی نیاز و مصلحت، اوقات کاری آنها را تقسیم‌بندی کند. برای نمونه گروهی صبح و برخی بعدظهر کار کنند.

۳۴۷۰ ـ افزون بر این دولت باید زنانی را که به کسب درآمد از راه کارهای دولتی ناچارند، یاری نماید و را در کارهایی متناسب با روحیه و توانمندیشان مانند تنظیم کتاب‌خانه‌های عمومی یا انجام کارهای دفتری یا حسابرسی در مدارس دخترانه که سر و کارشان با دختران است و به اختلاط با مردان نیازی نیست یا کمتر است، بگذارد.

جستار دوم

حق نامزدی و انتخاب

۳۴۷۱ ـ پیش‌گفتار و روش بحث

این جستار به حق زن در نامزدی برای مشاغلی که سرپرستی آنها با انتخابات انجام می‌گیرد و میزان حق زن در انتخاب (نامزدها) اختصاص یافته است، که به دو قسمت زیر تقسیم شده است:

یکم: انتخاب رئیس دولت و نامزدی برای احراز مقام ریاست دولت.

دوّم: انتخابات مجلس شورا و نامزدی برای عضویت در آن.

یکم

انتخاب رئیس دولت و نامزدی برای احراز پست ریاست دولت

۳۴۷۲ - برای پذیرش پست رئیس دولت، مرد بودن شرط است

در حدیث شریفی که امام بخاری و دیگران از ابوبکرة روایت کرده‌اند، آمده است: «وقتی به پیامبر ﷺ خبر رسید که، اهل فارس (ایرانیان) دختر خسروپرویز را به پادشاهی بر خود حاکم ساخته‌اند، فرمود: ﴿لَن يُفلَحَ قومٌ وَلّوا أَمْرَهُم امراة﴾ [۱]

(قومی که حکومت خود را به زنی بسپارد، رستگار نخواهد شد.)

شوکانی گفته‌است: «این حدیث نشان می‌دهد، که زن شایستگی پذیرش سرپرستی حکومت را ندارد و سرپرستی [حکومت] او برای هیچ قومی هم روا نیست. زیرا کناره‌گیری از این کار به سبب رستگار نشدن واجب است.» [۲]

ابن حزم گفته‌است: «ولایتی که زن از آن ممنوع می‌گردد، ولایت عُظمی، یعنی خلافت و ریاست دولت است [۳] و این چیزی است که، فقها آن را ذکر و بر آن اجماع نموده‌اند.» [۴]

۳۴۷۳ - مسلمانان، رئیس دولت - خلیفه - را برمی‌گزینند

خلیفه، امام و رئیس دولت، نام‌هایی برای یک مقام هستند که مسلمانان برمی‌گزینند، با انتخاب مردم، خلافت رسمیت می‌یابد و یاری خلیفه واجب می‌گردد و فقها بر این تصریح نموده‌اند. نویسنده‌ی کتاب «*المغنی*» گفته است: «هر کس که مسلمانان بر امامت و بیعت با او هم‌رأی شوند، امامت او اثبات و یاریش واجب می‌گردد.» [۵]

گاهی خلیفه‌ی پیشین، خلیفه‌ی بعدی را منصوب و جانشین خود اعلام می‌کند امّا امامت فرد منصوب بانصب خلیفه‌ی پیشین تحقّق و رسمیت نمی‌یابد. بلکه با بیعت مسلمانان یا اهل

---

۱. نیل الاوطار، شوکانی، ج ۸: ص ۲۶۳. سنن النسایی، ج ۸، ص ۲۰۰. چون این حدیث در سیاق اخبار از اوضاع ساسانیان صادر شده شاید بتوان آن را بر پیش‌بینی آینده‌ی حکومت ساسانیان حمل کرد نه برای انشانی حکمی کلی. مترجم.

۲. نیل‌الاوطار، ج ۸، ص ۲۶۵.

۳. المحلی، ابن حزم، ج ۹، ص ۴۳۰.

۴. مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۱۳۰-۱۲۹، الارشاد إلی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد، امام جوینی، ص ۴۲۷.

۵. المغنی، ج ۸، ص ۱۰۶.

حل و عقد با او محقق می‌گردد. امام ابویعلی حنبلی گفته است: «امامت فرد منصوب با نصب خلیفه‌ی پیش از خود منعقد نمی‌گردد، بلکه با نصب مسلمانان رسمیت می‌یابد. بنابراین امامت شخص منصوب پس از مرگ خلیفه با انتخاب کسانی که در آن زمان هستند، حاصل می‌شود.[۱] از [لابه‌لای] این سخنان فهمیده می‌شود که ولایت‌عهدی [خلفا] درواقع نامزدی برای خلافت است و وعده و پیمان خلافت برای شخص منصوب نیست.

۳۴۷۴ـ اساس حق امت در انتخاب خلیفه

امت اسلامی در انتخاب خلیفه حق دارند کسی را برگزینند که، دستورات الهی را از راه اجرای احکام شریعت اسلامی دریافته است؛ همچنان که قرآن فرموده‌است:

﴿إِتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِنَّ رَبِّكُمْ﴾[۲]

و

﴿ٱلسَّارِقُ وَ ٱلسَّارِقَةُ فَٱقطَعُوٓا أَيْدِيَهُمَا﴾[۳]

این‌گونه نصوص شرعی، بیانگر مسؤولیت امت اسلامی برای اجرای احکام اسلام است و تا زمانی که امت اسلامی مسؤول و پاسخگوی اجرای احکام باشند، اختیار تسلّط و چیرگی بر این اجرا را دارند. و چون مسلمانان نمی‌توانند سلطه‌ی خود را به صورت مستقیم و جمعی اعمال کنند نماینده یا خلیفه‌ای برمی‌گزینند تا مستقیماً اجرای مسئولیتهای شرعی را به عهده بگیرد. زیرا دادن نیابت به دیگران در کارهایی که انسان خود مالکیت آن را از لحاظ شرعی دارد، رواست.

۳۴۷۵ـ رابطه‌ی خلیفه با امت

چون امت اسلامی خود خلیفه را از راه انتخاب برمی‌گزیند، پس خلیفه وکیل و نایب امت است. یعنی جایگاه و اعتبار شرعی او درباره‌ی کار امت به اعتبار نیابت و وکالت امت است. فقها، به طبیعت رابطه‌ی میان خلیفه و امت بسیار توجه کرده و بیان نموده‌اند که تصرف خلیفه در کارهای دولتیش با جانشینی و نمایندگی از جانب امت است. ماوردی فقیه، هنگام سخن از تأثیر مرگ خلیفه بر امارت کسانی که خلیفه آنها را امیر شهرهای مسلمانان کرده بود، سخن گفته، آورده است: «اگر خلیفه امیری را به فرمانروایی منصوب کرده باشد با مرگ خلیفه، آن امیر عزل نمی‌گردد؛ زیرا خلیفه که جانشین مردم است او را نصب و بر آن کار گماشته است.»[۴]

---

۱. الاحکام السلطانیه، ابی یعلی حنبلی، ص ۹.
۲. اعراف: ۳.
۳. مائده. ۳۸.
۴. الاحکام السلطانیه، ماوردی، ص ۲۹.

۳۴۷۶ ـ روش انتخاب خلیفه

آیا امت اسلامی خلیفه را به روش مستقیم انتخاب می‌کنند و با دادن رأی او را برمی‌گزینند؟ یا خلیفه با انتخاب غیرمستقیم تعیین می‌شود؟ و گروهی از مردم به جای همه‌ی مردم، خلیفه را انتخاب می نمایند؟

از دیدگاه نویسنده [زیدان] هر دو روش جایز است زیرا انتخابات مستقیم سند خدایی دارد و خداوند فرموده‌است: ﴿وَ أَمْرُهُم شُورى بَيْنَهُم﴾ رازی، در تفسیر این آیه گفته‌است: «هنگامی که اتفاقی رخ بدهد، مسلمانان گردهم می آیند و درباره‌ی آن با هم مشورت می‌کنند. خداوند آنان را در این حالت می‌ستاید. زیرا این کار نشان دهنده این است که تک‌روی ندارند و تا متحد نشوند تصمیم نمی‌گیرند.»[۱] بی‌شک انتخاب خلیفه و انسان شایسته‌ی این جایگاه از روی‌دادهای مهمی است که سزاوار مشورت است.

راه دوم برای انتخاب خلیفه، انتخاب غیرمستقیم است که در تاریخ اسلام و در دوره‌ی خلفای راشدین سند دارد؛ زیرا آن دوره بهترین دوره‌ی درک، دریافت، فهم اسلام و اجرای آن بود. در آن زمان، گروهی از امت که «اهل حل و عقد» نامیده می‌شدند خلفای بزرگوار را انتخاب می‌نمودند و مردمی که در مدینه بودند، از آنها پیروی می‌کردند و با کسی که آنها به‌نام خلیفه برگزیده بودند، بیعت می‌کردند. برای هر دو روش از دیدگاه فقهی سند وجود دارد. فقها بر این باورند که امت در اختیار و انتخاب خلیفه صاحب حق است و حق دارد که این کار را با انتخاب مستقیم؛ یا غیرمستقیم و با واسطه انجام دهد. یعنی کسی یا کسانی از امت به جای همه‌ی مردم خلیفه را انتخاب کنند. زیرا همیشه نیازی نیست که دارنده‌ی حق خودش وارد عمل شود بلکه می‌تواند برای این کار وکیل بگیرد. فقها با پذیرفتن درستی انتخاب خلیفه از سوی اهل حل و عقد، انتخاب غیرمستقیم را تأیید کرده‌اند. زیرا اهل حل و عقد در انتخاب خلیفه، جانشینان امت و وکلای آنان هستند. علامه ابن خلدون در مقدمه‌اش نوشته‌است: «چون با اجماع ثابت شده که منصب خلافت واجب است. پس از فروض کفایی است و به اختیار و انتخاب اهل حل و عقد برمی‌گردد. درنتیجه نصب او اختصاصی می‌گردد و بر امت، اطاعت از او واجب است.»[۲] و ماوردی گفته‌است: «امامت، یعنی خلافت که به دوگونه انجام می‌شود و یکی از آنها با انتخاب اهل حل و عقد است.»[۳]

---

۱. تفسیر رازی، ج ۲۷، ص ۱۷۷.
۲. مقدمه‌ی ابن خلدون، ص ۱۹۳.
۳. احکام السلطانیه، ماوردی، ص ۴.

۳۴۷۷ـ انتخاب خلیفه به وسیله‌ی اهل حل و عقد

وقتی که انتخاب خلیفه به روش غیرمستقیم ـ یعنی انتخاب به وسیله‌ی اهل حل و عقد باشد. ـ جایز باشد باید دانست که اهل حل و عقد چه کسانی هستند؟ و چگونه به این مقام و منزلت دست می‌یابند؟ و راه شناسایی آنها چگونه است؟

پاسخ: منظور از اهل حل و عقد کسانی هستند که امت به آنها اطمینان دارند و رأی آنها را می‌پسندند و شخصی را که آنها خلیفه بدانند، می‌پذیرند. زیرا به وجود اخلاص، پایداری، پرهیزکاری، دادگری، نیک‌اندیشی، آگاهی بر امور و رعایت مصالح امت شناخت یافته‌اند و امت از آنان پیروی می‌نمایند و فرقی نمی‌کند که از حاکمان یا علما و یا غیر آنان باشند. اینها کسانی هستند که اهل حل و عقد نام گرفته‌اند و نمایندگان امت به شمار می‌آیند. امّا چگونه این صفت را به دست می‌آورند؟ در زمان خلفای راشدین، شخصیت اهل حل و عقد میان همه‌ی مسلمانان یا بیشتر مردم در خلال رفاقت و هم‌صحبتیشان با پیامبر ﷺ و جهادشان در راه اسلام و سابقه‌های درخشانی که اخلاص و استقامتشان را نشان می‌داد، معروف و شناخته‌شده بود، و چون به نیک‌اندیشی و آگاهی بر امور نیز معروف شده بودند، نیازی به تصریح و تأکید امت به اینکه آنها اهل حل و عقد یا نمایندگان امت در انتخاب خلیفه هستند، نبود. همان گونه که به تکلیف امت برای انتخاب اهل حل و عقد هم نیازی نبود. زیرا اگر امت به این کار مکلف می‌گردید، کسی جز اینان انتخاب نمی‌شد.

امّا در عصر حاضر شناسایی اهل حل و عقد، جز از راه انتخاب مردم ممکن نیست و کسانی که امت آنها را برگزینند، می‌توانند وصف اهل حل و عقد و نمایندگان مردم را در انتخاب خلیفه به خود بگیرند. زیرا شأن شایسته‌ی امت کسانی را برمی‌گزینند که از شایستگان اهل حل و عقد خواهند بود.[۱]

آیا زن در انتخاب مستقیم خلیفه شرکت می‌کند؟

گفتیم امت اسلامی می‌تواند خلیفه را از راه انتخاب مستقیم برگزینند. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا زن حق دارد در این انتخاب شرکت کند؟ یا این حق خاص مردان است؟

پاسخ: زن مسلمان می‌تواند در انتخاب مستقیم خلیفه شرکت و رأی خود را آشکار نماید. زیرا:

۳۴۷۹ـ یکم: تکلیف شرعی زن از دیدگاه نویسنده [زیدان] برای مشارکت در انتخاب خلیفه چنین است که برای این منصب انسان نیکوکار شناخته شده‌ای را که برای این مقام بزرگ شایستگی

۱. اصول‌الدعوة، صص ۲۰۰-۱۹۸.

دارد و بر مصالح امت و خیرخواهی برای آنان آگاه است، معرفی کند و به وی رأی دهد زیرا این کار ازجمله‌ی همکاری بر نیکوکاری و تقواست.

اظهار رأی زن درباره‌ی کسی که شایستگی منصب خلافت را دارد ذاتاً نصب به شمار نمی‌آید تا مانند نصب قاضی گفته شود، زن حق انجام این کار را ندارد. بلکه رأی زن در انتخاب خلیفه سهیم است و ایفای نقش می‌نماید و چه بسا رأی او سبب انتخاب کسی یا حذف دیگری شود. پس آیا زن با انجام چنین کاری خلافت را به منتخب خود نمی‌سپارد؟

پاسخ: خیر، زیرا منصب خلافتی که شخص برگزیده به آن دست یافته با مجموع آرای مردم بدست آمده و تنها با رأی زنان بدست نیامده‌است. درنتیجه رأی زن در انتخاب خلیفه مانند رأی دیگران است و به حد انتصاب فرد منتخب به مقام خلافت ارتقا نمی‌یابد.

۳۴۸۰ـ دوم: از اوصاف همیشگی گروه مسلمانان، مشورت‌کردن در کارهایی است که برای همه‌ی آنها اهمیت دارد و این سخن خداوند متعال درستی آن را تأیید می‌کند که: ﴿وَ أَمْرُهُم شُورى بَيْنَهُم﴾ [۱] این آیه، مکی است و در مکه پیش از تشکیل دولت اسلامی در «مدینه‌ی منوره» نازل شده و اشاره می‌کند بر اینکه شورا از ویژگی و خصوصیت گروه مسلمانان است.» [۲]

همچنین این آیه نشان می‌دهد، مسلمانان درباره‌ی مسایلی که در میان‌شان اتفاق می‌افتد، گرد هم می‌آیند و درباره‌ی آن با همدیگر مشورت می‌کنند و شتاب و تک‌روی نمی‌نمایند. و خداوند آنها را به سبب این شیوه‌ی استوار و شکست‌ناپذیر می‌ستاید. [۳]

انتخاب خلیفه از اتفاقات بسیار مهم است و برای شناخت شایسته‌ترین فرد برای خلافت باید مشورت و بررسی شود. بنابراین هر کسی درباره‌ی فردی که او را برای خلافت شایسته می‌داند، رأی خود را می‌گوید و زنان نیز در مفهوم این آیه داخل می‌شوند. زیرا منظور از آیه‌ی ﴿وَ أَمْرُهُم شُورى بَيْنَهُم﴾ این است که، کار مسلمانان در میان خودشان و با مشورت انجام گیرد و زن نیز یکی از آنها و ازگروه مسلمانان است. پس معنای آیه آنان را هم دربرمی‌گیرد و درنتیجه زن حق دارد که دیدگاهش را در انتخاب خلیفه به‌زبان آورد زیرا اظهار رأی از مستلزمات مشورت و مقتضیات آن است.

۳۴۸۱ ـ سوم: هنگام انتخاب خلیفه پس از وفات عمربن خطاب رضی الله عنه، شش نفری که عمر رضی الله عنه، آنها را برگزیده بود، گردهم آمدند و پس از مشورت، عبدالرحمان بن عوف رضی الله عنه را

---

۱. شوری: ۳۸.
۲. فی ضلال القرآن، سید قطب، ج ۷، ص ۴۷.
۳. تفسیر رازی، ج ۲۷، ص ۱۷۷، فتح‌البیان: علامه صدیق حسین خان، ج ۸، ص ۳۸۳.

انتخاب کردند که از میان عثمان‌بن عفان ﷺ و علی‌بن ابی‌طالب ﷺ، یکی را برای خلافت برگزینند. ابن‌کثیر درباره‌ی کاری که عبدالرحمان بن عوف ﷺ انجام داده، گفته‌است: «سپس عبدالرحمان بن عوف ﷺ به پا خاست تا با مردم درباره‌ی آن دو ـ عثمان ﷺ و علی ﷺ ـ مشورت نماید. و حتی با زنان پرده‌نشین هم مشورت نمود.»[۱]

شیخ‌الاسلام ابن تیمیه گفته‌است: «عبدالرحمان بن عوف به مدت سه روز با مردم مشورت نمود و خبر داد که مردم نظر خود را از عثمان برنمی‌گردانند و او حتی با دختران پرده‌نشین هم مشورت نمود.»[۲] اگر زنان حق اظهار رأی را درباره‌ی انتخاب خلیفه نمی‌داشتند و رأی آنها تأثیری نداشت عبدالرحمان بن عوف نظر آنها را جویا نمی‌شد.

۳۴۸۲ ـ چهارم: قرآن کریم اشاره کرده که با زن در کارهایی که در آنها مصلحت دارد، مشورت گردد. به عنوان نمونه درباره‌ی از شیرگرفتن فرزند پیش از پایان شیردهی یا پس از آن خداوند متعال فرموده است:

﴿وَ ٱلْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ ٱلرَّضاعَةَ... فَإِنْ أَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما﴾[۳]

(مادران دو سال تمام فرزندان خود را شیر می‌دهند. هرگاه یکی از پدر و مادر یا هر دوی ایشان خواستار تکمیل دوران شیرخوارگی شوند... و اگر (والدین) خواستند با رضایت و مشورت همدیگر (کودک را زودتر از دو سال) از شیر بازگیرند، گناهی بر آنان نیست.)

امام جصاص در تفسیر این آیه گفته است: «این آیه بر جواز اجتهاد در احکام حوادث دلالت می‌کند زیرا خداوند متعال برای پدر و مادر مشورت کردن را در آنچه به صلاح بچه است یعنی درباره‌ی زمان از شیرگرفتن مباح می‌داند و آن به ظن غالب‌شان بستگی دارد و به صورت یقین انجام نمی‌پذیرد.[۴]

در *تفسیرالمنار* درباره‌ی این آیه آمده‌است: «.. پدر و مادر بر فرزند خود حق مشترک دارند و باید بدرستی بر او دلسوزی کنند و می‌توانند، پیش از مدت دو سال یا پس از آن، او را از شیر بگیرند اگر پس از مشورت به توافق رأی رسیدند، به گونه‌ای که هر دو راضی باشند و ضرری هم به فرزندشان نرسد.[۵]

---

۱. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۴۶.
۲. منهاج السنةالنبویه، شیخ‌الاسلام ابن تیمیه، ج ۳، ص ۲۲۳.
۳. بقره: ۲۳۳.
۴. احکام القران، الجصاص، ج ۱، ص ۴۱۳.
۵. تفسیر المنار، شیخ محمد رشید رضا، ج ۲، ص ۴۱۴.

همچنین در کارهایی که مصلحت مستقیم یا غیرمستقیم زن وجود داشته باشد و به مشورت نیاز باشد با زن، مشورت می‌شود. بی‌شک زن در انتخاب خلیفه دارای مصلحت است؛ زیرا انتخاب انسان صالح شایسته برای منصب خلافت عاملی بسیار مهم در صلاح جامعه است و صلاحیت جامعه برای زن هم اهمیت دارد و مصلحت زن سخت با مصلحت جامعه پیوندخورده است زیرا در این جامعه زندگی می‌کند. پس حق اوست که در انتخاب خلیفه با او مشورت شود و مشورت با او زمانی تحقق می‌یابد که میدان و گستره‌ای وسیع برای اظهار رأی درباره‌ی کسی که او برای تصدی منصب خلافت شایسته می‌داند، داشته باشد.

۳۴۸۳ـ پنجم: انتخاب مردی صالح و شایسته برای منصب «خلافت» کاری بس مهم است و برای همه‌ی مسلمانان ارزش دارد و فرقی میان مردان و زنان آنان نیست و بر همه‌ی آنان واجب است که تمام تلاششان را برای یافتن مرد مناسب و شایسته‌ی منصب خلافت به‌کار ببرند و او را برگزینند. زن مسلمان نیز باید تمام همت خود را برای کار مسلمانان به‌کار بندد همان‌گونه که مرد مسلمان می‌کوشد. زیرا از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «هر کس به کار مسلمانان اهتمام نورزد، مسلمان نیست.» و شانه خالی‌کردن از مسؤولیت اهتمام به امر واجب خلافت خودداری از اظهار رأی درباره‌ی کسی است که سزاوار منصب خلافت است و رأی زن از این لحاظ همسان رأی مرد است.

۳۴۸۴ـ ششم: در حدیثی شریف به روایت مسلم از ابی رقیه، تمیم بن اوس الداری، روایت شده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «دین سراسر پند و اندرز است.» پرسیدیم: «برای چه کسانی؟» فرمود: «برای خدا و کتاب خدا و رسول خدا و ائمه‌ی مسلمانان و عموم آنها.» در معنای پند و اندرز برای همه‌ی مسلمانان آمده است: «یعنی ارشاد و راهنمایی آنها به راه رستگاری و یاری آنها با زبان و عمل بر آنچه در آن خیر و صلاح است.[۱] بی‌شک یکی از کارهایی که در آن مصلحت مسلمانان وجود دارد شرکت در انتخاب انسان صالح برای منصب خلافت است و این کار با اظهار رأی مردان و زنان نسبت به فرد شایسته، انجام می‌پذیرد.

۳۴۸۵ـ هفتم: اظهار رأی زن درباره‌ی فرد شایسته‌ی خلافت مانند اجتهاد و إفتا به شمار می‌آید زیرا زن درامورى که توانایی اجتهاد دارد، اجتهادش ممنوع نیست و نیز در کارهایی که می‌تواند فتوا دهد، ممنوع الفتویٰ نیست. گفتار امام ماوردی نیز این سخن را تأیید می‌کند. ایشان

۱. دلیل الفالحین لطرق ریاض الصالحین، علامه محمدبن علان الصدیقی الشافعی، ج ۲، ص ۲۶۰، متن الاربعین النوویة، به شرح عبدالمجید الشرنوبی الأزهری، صص ۳۰-۲۹.

در حالی که از شرط «مرد بودن» همانند شرایط انتصاب مسند قضاوت سخن می‌گوید، فرموده است: «اگر مسؤولیت انتصاب قاضی به زن محول شود، درست نیست. زیرا هنگامی که شایسته نیست، حاکم شود، جایز نیست که قاضی نصب نماید. [امّا] اگر انتخاب قاضی به وی محول گردد، جایز است. زیرا انتخاب، اجتهاد است و اجتهاد نیز همچون فتوا برای زن منع نشده است.»[1]

پس آنچه برای زن ممنوع شده، این است که خود عهده‌دار حکومت شود یا آن را برعهده‌ی زن دیگر واگذار کند. امّا اگر زن، مرد شایسته‌ای را برای تصدی منصب خلافت برگزینند، این کار درواقع انتخاب است و انتخاب گونه‌ای اجتهاد است و همچنان که زن از فتوا منع نشده از اجتهاد نیز منع نشده است.

۳۴۸۶ - شرکت زن در انتخاب غیرمستقیم خلیفه

گفتیم که مردم می‌توانند در انتخاب خلیفه به صورت مستقیم شرکت نمایند و زن هم حق شرکت در این انتخابات را دارد. همچنین گفتیم انتخاب خلیفه به روش غیرمستقیم یعنی از سوی اهل حل و عقد که نمایندگان امت در انتخاب خلیفه‌اند، نیز امکان دارد. حال این سؤآل مطرح می‌شود که آیا زن می‌تواند در انتخاب اهل حل و عقد شرکت نماید؟ و آیا جایز است که خود را نامزد نماید یا دیگران او را برگزینند تا به عضویت اهل حل و عقد درآید؟ و به صورت عملی در انتخاب خلیفه سهیم باشد؟

۳۴۸۷ - حق زن در انتخاب اهل حل و عقد

حق زن در انتخاب اهل حل و عقد ثابت است؛ زیرا او حق شرکت در انتخاب خلیفه را به صورت مستقیم دارد. پس حق آنچه از آن پایین‌تر است یعنی انتخاب اهل حل و عقد را می‌یابد.

۳۴۸۸ - آیا زن می‌تواند از اهل حل و عقد باشد؟

درباره‌ی انتخاب زن در هیأت اهل حل و عقد و مانند آن در بخش‌های بعدی سخن خواهیم گفت.

۳۴۸۹ - شرایط زن برای شرکت در انتخاب خلیفه

زنی که در انتخاب خلیفه شرکت می‌کند، باید *مسلمان* باشد. زیرا خلافت از امور دین است و شرایط کسانی که مسؤلیت آن را به عهده می‌گیرند، شرایط دینی است و کسی که به آن

۱. أدب القاضی، الماوردی، ج ۱ صص ۶۲۸-۶۲۵.

رسیدگی می‌کند و آن را می‌شناسد و بر آن دل می‌سوزاند، کسی است که اسلام را دین خود دانسته است امّا کسی که به اسلام کفر می‌ورزد، هیچ ارزشی برای این شرایط قایل نیست. چه بسا قصد انتخاب کسانی را داشته باشد که این شرایط را ندارند. شرط دیگر آن است که *عاقل و بالغ* باشد و مجنون و نابالغ حق انتخاب ندارند. زیرا انسان مجنون در کل بی‌عقل است. درنتیجه، شایستگی شرکت در انتخابات را ندارد و نابالغ هم کم‌خرد است و انتخاب خلیفه نیاز به درایت، نیک‌اندیشی، معرفت و شناخت دارد و کسانی که هنوز به بلوغ نرسیده‌اند، دارای این صفات نیستند. پس نباید گفت چرا به دختر خردسال ممیز حق شرکت در انتخابات داده نشده‌است درحالی که ضرری در آن برای او وجود ندارد؟

پاسخ: اگر این حق را به دختر نابالغ بدهند مسلمانان دچار ضرر می‌شوند. زیرا رأی او با رأی دیگران برابر شمرده می‌شود هرچند که رأی او از عقلی کمال یافته و از تجربه و شناخت امور و شناسایی نامزدان خلافت سرچشمه نمی‌گیرد.

همچنین شرط است که *عدالت* داشته باشد یا دست‌کم مستورةالحال باشد و از او فسق و اصرار بر گناه دیده نشده باشد. زیرا برای حفظ حق مشهود علیه و کسی که این شهادت به او تعلق می‌گیرد، عدالت در شاهد شرط است و اظهار رأی انتخاب‌کننده‌ی زن یا مرد درباره‌ی کسی که شایستگی خلافت را دارد، گونه‌ای شهادت است. و نیز مصلحت مسلمانان با رأی، رأی‌دهندگان مرد یا زن رابطه می‌یابد پس باید برای مصلحت مسلمانان احتیاط نمود. یعنی به کسانی که از حق انتخاب خلیفه برخوردار و بر انتخاب شخص اصلح رشک می‌ورزند، بهای بیشتری داده شود و علامت بهادادن هم عدالت انسان یا مستورة الحال بودن اوست.

۳۴۹۰ ـ نامزدی برای منصب خلافت

گفتیم که امت اسلامی خلیفه را برمی‌گزینند. امّا آیا در این انتخاب، خود آنانی که مایل‌اند نامزد شوند یا دیگرانی که آنان را نامزد کرده‌اند، از پیش، آنان را انتخاب می‌کنند؟ یا پیش از انتخاب، نامزدشدن برای خلافت درکار نیست؟ میزان مشروعیت این نامزدی چقدر است؟ آیا برای زن جایز است نامزد این منصب شود یاکس دیگری را انتخاب نماید؟

۳۴۹۱ ـ نامزدی از جانب دیگران

از دیدگاه ما نامزدی شخصی برای منصب خلافت از سوی دیگران، چنانچه خود راضی باشد و آن را رد ننماید از نظر شرعی جایز است. دلیل جواز آن جریانی قدیمی است که در زمان

صحابه‌ی بزرگوار رخ داده است: ابوبکر صدیق ﷺ به اجتماع کنندگان در سقیفه‌ی بنی‌ساعده، پس از وفات پیامبر ﷺ برای انتخاب خلافت، گفت: «من یکی از این دو مرد را ـ عمربن خطاب و ابوعبیدة بن جراح ـ برای خلافت بر شما می‌پسندم. پس با هر کدام خواستید، بیعت کنید.» عمر ﷺ گفت: «پس از آن ابوبکر دست من و ابوعبیده را گرفت در حالی که بین ما نشسته بود.»[۱]

این کار ابوبکر ﷺ، یعنی انتخاب عمربن خطاب و ابوعبیده برای منصب خلافت، نامزدی نام دارد و در واقع انتخاب یکی از آنها را به اجتماع کنندگان در سقیفه‌ی بنی‌ساعده سپرد. آنچه ذکر گردید در واقع همان چیزی است که عمربن خطاب بعدها درباره‌ی آن سخن گفته و در خطبه‌ای از او درباره‌ی خلافت و جانشینی و تبیین آنچه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده رخ داده است، نقل شده که، گفته‌است: «همهمه، فراوان شد و صداها بالا رفت تا حدی که از اختلاف ترسیدم. بی‌درنگ گفتم: ای ابوبکر! دستت را بگشا پس دستش را گشود و با او بیعت کردم و مهاجران نیز با او بیعت نمودند. سپس انصار با او بیعت کردند.[۲] به این ترتیب، عمر بن خطاب ﷺ ابوبکر ﷺ را برای انتصاب منصب خلافت نامزد کرد. با نامزد شدن ابوبکر ﷺ، آنهایی که در سقیفه جمع شده بودند، ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب نمودند.»

۳۴۹۲ ـ شخصی، خود را برای سمت خلافت نامزد کند

نامزدی برای پست خلافت پیشینه‌ای کهن دارد که جواز آن را نشان می‌دهد، و ابن کثیر در داستان انتخاب عثمان‌بن عفان ﷺ، آن را آورده است: «عمر ـ رضی‌الله عنه ـ کار خلافت را پس از خود میان شش نفر به شورا گذاشت و آنها «عثمان‌بن عفان، علی‌بن ابی‌طالب، طلحة بن عبیدالله، زبیربن عوام و سعدبن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف» بودند. سپس چنین شد که سه نفر از آنها حق خود را در امر خلافت به سه نفر دیگر واگذار نمودند. زبیر حق امارت خود را به علی‌بن ابی‌طالب و سعدبن ابی وقاص به عبدالرحمان بن عوف و طلحة به عثمان بن عفان واگذار نمود. سپس عبدالرحمان بن عوف به علی و عثمان گفت: هر یک از شما که از عهده‌ی این مسؤولیت برآید کار را به او واگذار می‌نماییم.

پس عثمان و علی ساکت شدند و عبدالرحمان بن عوف گفت: من حقم را واگذار می‌نمایم و تکلیف خداوند و اسلام بر من است تا اجتهاد نمایم و برترین شما را به حق برگزینم. سپس گفتند: بله.»[۳]

۱. منهاج السنة النبویه، ابن تیمیه، ج ۳، ص ۱۱۹ و ج ۴، ص ۲۱۶.
۲. همان، ج ۳، ص ۱۱۹.
۳. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۷، صص ۱۴۵-۱۴۴.

بنابراین سکون عثمان و علی - رضی الله عنهما - به صورت ضمنی و در اصل به شکل صریح دال بر این است که آنان خود را برای منصب خلافت نامزد کرده بودند. و به مسلمانان نفع برسانند. یعنی هر یک از آن دو در وجودش شایستگی، کفایت و توانمندی خدمت به مسلمانان از راه ولایت پست خلافت را دریافته بود.

۳۴۹۳ - از جمله چیزهایی که بیانگر جواز نامزدی برای منصب خلافت است، سخن ماوردی است که از عقد امامت سخن به میان آورده و فرموده‌است: «اگر کسی به انجام کار خلافت نپرداخت مردم دو دسته می‌شوند. گروهی انتخاب‌کننده تا امامی را برای امت انتخاب نمایند و گروهی اهل فرمانروایی، تا یکی از آنها برای امامت انتخاب گردد.»[1]

همچنین آورده است: «حَتی یُنصب أَحَدُهُم لِلإمامَةِ»، یعنی یکی از آنها خود را برای امامت برگزینند و نامزدی خود را اعلام نماید تا انتخاب‌کنندگان، یعنی اهل حل و عقد، وجود شرایط را در شخص نامزد خلافت بررسی نمایند.[2] و اهل حل و عقد در پرتو شناخت شرایطی که نامزد باید پس از نامزدشدنش داشته باشد به شناخت شایسته‌ترین انتخابِ منصب خلافت دست می‌یابند.

۳۴۹۴ - آیا زن می‌تواند کسی جز خود را برای منصب خلافت نامزد نماید؟

آیا اگر زمان انتخابات آغاز گردید برای زن جایز است کسانی را که شایسته‌ی مقام خلافت می‌بیند برای این سمت نامزد نماید؟ زیرا چنانچه او بتواند خودش مستقیم، خلیفه را انتخاب نماید، بسیار راحت‌تر می‌تواند هر کس را که خود شایسته‌ی مقام خلافت تشخیص دهد، نامزد نماید، تا با نامزدنمودنِ او، مقدمه‌ی انتخاب خلیفه را به‌دست همه‌ی مسلمانان فراهم گرداند.

۳۴۹۵ - آیا زنان در بیعت با خلیفه [همراه مردان] شرکت می‌کنند؟

هنگامی که کار انتخاب خلیفه به صورت مستقیم از سوی مردم یا اهل حل و عقد انجام شد، همه‌ی مسلمانان با او بیعت می‌نمایند. همان‌گونه که برای ابوبکر رضی الله عنه چنین پیش آمد و پس از اینکه اجتماع کنندگان در سقیفه‌ی بنی ساعده با او بیعت کردند، همه‌ی مسلمانان در مسجد با او بیعت نمودند.

امام بخاری در صحیح خود گفته‌است: «بیعت عمومی بر روی منبر بود.» زهری از أنس بن مالک روایت کرده‌است: «شنیدم عمربن خطاب در آن روز به ابوبکر گفت: از منبر بالا برو. او از منبر بالا رفت و همه‌ی مردم با او بیعت نمودند.»[3]

---

۱. الاحکام السلطانیه، ماوردی، ص ۳. ۲. همان، ص ۴.
۳. فتح‌الباری به شرح صحیح‌البخاری، العسقلانی، ج ۱۳، ص ۲۰۶.

بخاری و نیز عسقلانی هم در شرح «صحیح البخاری» نیاورده‌اند که، زنان با ابوبکر بیعت نمودند. امّا در روایت أنس بن مالک گفته شده است: «فَبایعه عَامةُالناسِ» و زنان هم در این لفظ داخل می‌شوند. زیرا واژه‌ی «الناس» زنان و مردان را دربرمی‌گیرد و از آن‌جایی که زنان در مسجد حاضر می‌شدند و نماز را به جماعت می‌خواندند به احتمال فراوان، زنان حاضر در مسجد با ابوبکر رضی الله عنه بیعت نموده باشند.

بخاری در «صحیح» خود در داستان انتخاب عثمان‌بن عفان رضی الله عنه گفته‌است: «پس عبدالرحمان بن عوف با او بیعت نمود و مردم از مهاجران و انصار و فرماندهان نظامی و مسلمانان با او بیعت کردند.[1] و لفظ «المسلمون» در سخن بخاری، زنان مسلمان را هم دربر می‌گیرد. و به احتمال فراوان زنانی که در مسجد بودند با عثمان رضی الله عنه بیعت نموده‌اند.

ازجمله چیزهایی که بیانگر جواز بیعت زنان با خلیفه‌ی منتخب است بیعت زنان با پیامبر صلی الله علیه و سلم است. البته بیعت آنها همراه با دست دادن نیست بلکه با زبان انجام می‌گیرد و چنانچه زنان با خلیفه‌ی منتخب بیعت ننمایند تا زمانی که به مضمون بیعت، اطاعت و پیروی ملتزم باشند، سرزنش بر آنان وارد نیست. زیرا انتخاب خلیفه از سوی اهل حل و عقد صورت گرفته و آن شیوه‌ی شرعی انتخاب است و همه‌ی مسلمانان ازجمله زنان را به اطاعت و پیروی بی‌چون و چرا از خلیفه‌ی منتخب ملزم می‌نماید و بیعت این التزام و پای‌بندی را تأیید می‌کند امّا آن را پدید نمی‌آورد.

---

۱. همان، ص ۱۹۶.

دوم
انتخابات مجلس شورا و نامزدی برای عضویت در آن

۳۴۹۷ ـ اهمیت شورا در اسلام

اسلام مردم را به مشورت کردن در کارها حتی در کوچک‌ترین آنها راهنمایی وترغیب نموده‌است از نمونه‌های آن مشورت پدر و مادر درباره‌ی از شیرگرفتن فرزندشان و محدودنمودن وقت آن است. خداوند متعال فرموده است: ﴿فَإِنْ أَرادا فِصَالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشَاوُرٍ فَلا جُنَاحَ عَلَيهِما﴾[1]

این آیه، پدر و مادر را به مشورت با یکدیگر درباره‌ی از شیرگرفتن فرزندشان و تعیین وقت این شیرخوارگی راهنمایی می‌نماید. پس اگر اسلام دوستدار مشورت کردن است حتی در کاری مانند از شیرگرفتن کودک، در کارهای بزرگی که به مصالح مسلمانان مربوط است و برای آنان اهمیت دارد مانند آنچه خلیفه انجام می‌دهد نیز مشورت لازم است و در این گونه مسایل، با توجه به درخواست شارع و رغبت مردم به آن، از اهمیت بسزایی برخوردار است. به همین سبب بصورت واجب از خلیفه خواسته شده که با اهل شورا مشورت کند.

۳۴۹۸ ـ شورا از قواعد حکومتی اسلام است

سرچشمه و اساس شورا از ارکان دستگاه حکومتی اسلام است زیرا قرآن کریم به آن تصریح نموده و در سنت نبوی هم آمده و فقها هم بر آن اجماع نموده‌اند و آن حق امت است و توجه به شورا بر خلیفه واجب است و ترک آن به عزل خلیفه می‌انجامد.

۳۴۹۹ـ دلایلی که بر وجوب آن اشاره می‌کند بسیارند مانند سخن خداوند که فرموده‌است: ﴿وَ شَاوِرْهُم فِي الأَمرِ﴾ ظاهر امر بر وجوب شورا دلالت می‌کند. خداوند پیامبر ﷺ را به مشورت فرمان داده تا مسلمانان به او اقتدا نمایند[2]. پس حاکم از مشاوره بی‌نیاز نیست زیرا خداوند متعال آن را به پیامبرش ﷺ فرمان داده است.[3]

---

۱. بقره: ۲۳۳.

۲. تفسیر الطبری، ج ۴، ص ۹۴، تفسیر رازی، ج ۹، ص ۶۶.

۳. السیاسة الشرعیه، شیخ‌الاسلام ابن تیمیه، ص ۱۶۹.

۳۵۰۰ ـ ترک مشورت به عزل حاکم می‌انجامد

از آن‌جایی که مشورت بر حاکم امت واجب است، ترک این واجب از موجبات عزل او شمرده می‌شود. زیرا ترک مشورت منجر به کوتاهی در کار امت می‌گردد. در تفسیر قرطبی آمده است که ابن عطیه گفته‌است: «شورا از قواعد و پایه‌های شریعت و از احکام عزیمتی است. هر کس با اهل علم و دین مشورت نکند، عزلش واجب است.»[1] درنتیجه حاکم مستبد در دولت اسلامی بقا و جایگاهی ندارد.

۳۵۰۱ ـ یک اعتراض و رد آن

حال این اعتراض مطرح می‌شود که اگر امت، خود خلیفه را با انتخابات آزاد شرعی برمی‌گزینند و به او اعتماد دارد چه نیازی به مشورت با امت وجود دارد؟

پاسخ [این اعتراض] به دو صورت داده می‌شود.

۱ ـ خلیفه یا هر حاکمی که برگزیده شده است هرچند مردم به او اطمینان دارند و امت، خود، او را انتخاب کرده‌اند به این معنا نیست که او را رها نمایند تا هرچه می‌خواهد در امور حکومتی و آنچه به مردم و مصلحت آنها مربوط است، انجام دهد و نیز گاهی کارهایی را انجام دهد که منجر به اذیت و آزار امت گردد و راهی هم برای جبران آنچه انجام داده نباشد. زیرا اگر ضرری پیش آید، دفع آن امکان ندارد. پس حق امت است که احتیاط نموده و برای دفع ضرر او را به مشورت ناچار سازند.

۲ ـ خلیفه هرچند در جایگاه نیابت و وکالت مردم است، [امّا] وکالت او برای مردم مقیّد به رعایت قیودی است. برای نمونه باید با مردم مشورت کند. زیرا مشورت در نص شرعی وارد شده و خداوند فرموده‌است: ﴿وَ شَاوِرهم فِی‌الامر﴾ و ﴿وَأَمْرُهُم شُورىٰ بَینهم﴾ این دو آیه از قرآن، مشورت را بر خلیفه واجب می‌گرداند و امت نمی‌تواند وکالت هرگونه بهره‌گیری از قدرت و حکومت را به خلیفه بسپارد مگر با رعایت قید مشورت، چه هنگام انتخاب به آن قید تصریح نموده باشد، یا نه. زیرا سخن خداوند که فرموده‌است: ﴿وَ شَاوِرهُم فِی‌الامر﴾ وجوب مشورت را به روشنی بیان کرده و اجرای واجب شرعی بر کسی که مکلف به اجرا است، لازم و واجب است و اتفاق بر اسقاط این حق جایز نیست؛ زیرا به حقوق عمومی جامعه برمی‌گردد و آنچه به حقوق همه‌ی مردم مربوط باشد، «حق‌الله» به‌شمار می‌آید و هیچ کس حق ندارد آن را ساقط کند. برای

---

۱. تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۲۴۹.

تأکید [بیشتر] بر وجوب مشاوره و اجرای آن، خداوند، رسول گرامی خود ﷺ را با وجود آن همه ارزش و منزلت با ارسال وحی به مشورت دستور فرموده است تا کسانی که کارهای مسلمانان را سرپرستی می‌کنند، بدانند، راه و چاره‌ای برای تعطیل نمودن مشاوره پیش‌روی ندارند.

۳۵۰۲ ـ از سنت‌های پیامبر ﷺ، مشورت با اصحابش بود

پیامبر ﷺ با اصحابش بسیار مشورت می‌نمود. برای نمونه در جنگ بدر و خروج برای غزوه‌ی احد با آنها مشورت کرد. همچنین درباره‌ی صلح با قبله‌ی غطفان بر یک سوم محصول اهل مدینه به سبب انصراف‌شان از مشارکت مسلمانان و یاری مشرکان در غزوه‌ی خندق[1] با سعدبن معاذ و سعدبن عباده مشورت نمود و همواره با اصحاب مشارکت می‌نمود تا جایی که علما گفته‌اند: «هیچ کس بیشتر از پیامبر خدا با یارانش مشورت نکرده‌است.»[2]

بی‌گمان این سنت عملی پیامبر، مشورت را بر حاکم واجب کرده و اصرارش بر انجام آن را تأکید نموده است و حاکم را وامی‌دارد که رایزنی را روشی در حکومت‌داری بداند و دایره‌ی آن را تنگ نکند و آن را بر خود سنگین نشمارد و پیوسته این سنت عملی پیامبر ﷺ را در درون خود یادآوری نماید زیرا خداوند فرموده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾[3]

(سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه‌ی پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شماست.)

۳۵۰۳ ـ موضوع شورا

مشورت‌کردن با امت در امور شرعی – اجتهادی‌ای است که نصی از قرآن و سنت درباره‌ی آن نیامده باشد، همچنین در کارهای گوناگون دولتی، دینی و دنیوی می‌باشد. در تفسیر جصاص آمده است: «و مشورت در کارهای دنیوی و دینی‌ای است که وحی درباره‌ی آن نیامده باشد.»[4]

مشورت در کارهای دنیوی در مسایل مهمی مانند سیاست کلی دولت، اعلام جنگ و انعقاد پیمان‌هاست. البته مشورت در همه‌ی مسایل، از جمله در مسایل کوچک و قضایای جزئی جایز نیست زیرا این کار نامکن و نامعقول است و به آن نیازی نیست و سودی هم در آن وجود ندارد و دلیلی هم ندارد.

---

۱. تفسیر الرازی، ج ۹، ص ۶۷، امتاع الاسماع، المقریزی، ج ۱، صص ۷۴-۷۳ و ۱۱۷-۱۱۶.
۲. تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۲۴۹.
۳. احزاب: ۲۱.
۴. احکام‌القرآن، جصاص، ج ۲، ص ۴۰.

۳۵۰۴ ـ اهل شورا

خلیفه با امت مشورت می‌کند زیرا آنها او را برگزیده‌اند. پس مشورت با امت، حق امت و بر خلیفه واجب است. امّا مشورت چگونه صورت می‌گیرد. آیا باید با همه‌ی امت مشورت شود. یعنی هر یک از آنها رأی خود را درباره‌ی موضوع مشورت اظهار نمایند؟ یا فقط مشورت با جمهور امت یا گروهی از امت کفایت می‌کند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها ابتدا باید به اتفاقات زمان پیامبر ﷺ و آنچه به آن دلالت می‌نماید، بازگشت.

۳۵۰۵ ـ یکم: پیامبر ﷺ درباره‌ی رفتن به جنگ با مشرکان با یاران همراه خود در بدر مشورت نمود. در سیره‌ی نبوی ﷺ آمده‌است: «پیامبر ﷺ پیش رفت تا به جاهای کم‌ارتفاع بدر رسید. خبر حرکت قریش به پیامبر ﷺ رسید و او با مردم حاضر در بدر مشورت نمود. ابوبکر ؓ بلند شد و رأی خوبی اظهار نمود، پس از آن عمر ؓ بلند شد و او هم رأی خوبی داد، مقداد ؓ بلند شد و گفت: ای رسول خدا! به فرمان خدا، عمل کن. ما با تو هستیم. سوگند به خدا همچون بنی‌اسراییل که به پیامبرشان گفتند: ﴿فَاذْهَبْ أَنتَ وَ رَبُّکَ فَقَاتِلاَ إِنَّا هٰهُنَا قَاعِدُونَ﴾[1]

(پس (دست از سر ما بردار و) تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید. ما در اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم!).)

نمی‌گوییم بلکه می‌گوییم، تو و پروردگارت به جنگ بروید ما با شما هستیم، می‌جنگیم و سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخت اگر ما را به سوی «*برک‌الغماد*»[2] هدایت کنی به آنجا خواهیم رفت. پس پیامبر ﷺ به او فرمود: نیکوست و برای او به خیر و نیکی دعا نمود. پس گفت: ای مردم! مرا با مشورت، یاری نمایید. منظور پیامبر ﷺ از مردم انصار بودند. زیرا می‌پنداشت که جز در مدینه او را یاری نمی‌نمایند. چون آنها در بیعت عقبه شرط نموده بودند همان‌گونه که از جان و فرزندان‌شان حمایت می‌نمایند، او را نیز پشتیبانی کنند. سپس سعدبن معاذ بلند شد و گفت: من از سوی انصار پاسخ می‌دهم. یا رسول‌الله ﷺ گویی روی سخنت با ماست. فرمود: بله. و چون سعد از مشورت فارغ شد، پیامبر ﷺ فرمود: به سوی برکت و نعمت خداوند بشتابید و خداوند به من یکی از دو نعمت ـ شهادت یا پیروزی ـ را وعده داده است. سوگند به خدا گویی که جای کشته‌شدگان آن قوم را می‌بینم.»[3]

---

۱. مائده: ۲۴. ۲. مکانی در یمن

۳. امتاع‌الاسماع، المقریزی، ج ۱ صص ۷۵-۷۳.

۳۵۰۶ـ دوّم: برای رفتن به غزوه‌ی احد، پیامبر خدا با اصحابش که در مدینه بودند مشورت کرد و فرمود: «با رأی خود مرا یاری نمایید.» البته رأی پیامبر ﷺ این بود که از شهر خارج نشوند و بزرگان صحابه از مهاجر و انصار نیز همین رأی را داشتند. امّا دیگران که در غزوه‌ی بدر شرکت نکرده بودند، دوستدار رویارویی با دشمن و شهادت بودند و برای بیرون رفتن از شهر اشتیاق داشتند. برای همین گفتند: «یا رسول‌الله! برای رویارویی با دشمن با ما به خارج شهر بیا...»[1]

۳۵۰۷ـ سوم: درباره‌ی غنایم هوازن و اسیرانی که در جنگ به چنگ مسلمانان افتاد، پیامبر ﷺ مشتاق بود، آرای همه‌ی مسلمانانی را که در جنگ شرکت کرده بودند، بداند و دیدگاه آنان را به‌وسیله‌ی نمایندگانشان فهمید.[2]

۳۵۰۸ـ چهارم: پیامبر ﷺ با سعدین ـ سعدبن معاذ و سعدبن عباده ـ درباره‌ی صلح با قبیله‌ی غطفان بر یک سوم محصول مدینه با این شرط که از جنگ با مسلمانان در غزوه‌ی خندق منصرف شوند، مشورت نمود. آنها گفتند: «ای رسول خدا! اگر وحی آسمانی است، آن را اجرا کن و اگر وحی نیست و تنها خودت چنین می‌خواهی، با جان و دل می‌پذیریم و فرمان‌بُرداریم و اگر نظر خواهی از ماست با شمشیر با آنها مبارزه می‌نماییم.»[3]

دلیل مشورت پیامبر ﷺ با سعدین این بود که آنها بزرگ خزرج بودند و هر دوی آنها در میان قومشان وجاهت داشتند. درنتیجه موضوع مشورت به آنها ربط پیدا می‌کرد. پس پیامبر ﷺ رأی آنها را پذیرفت و صلح با غطفان را نپذیرفت.

۳۵۰۹ـ پنجم: درباره‌ی اسیران جنگ بدر، پیامبر ﷺ با ابوبکر رضی الله عنه مشورت نمود. ابوبکر گفت: «ای رسول خدا! آنها عشیره‌ی تو هستند و من معتقدم که با منت نهادن بر آنها یا گرفتن فدیه، آزادشان نمایید.» همچنین پیامبر ﷺ با عمربن خطاب رضی الله عنه مشورت نمود. او گفت: «آنها را بکش.» پیامبر ﷺ دیدگاه ابوبکر را پذیرفت و از اسیران در برابر آزادیشان فدیه دریافت نمود.[4]

رسول خدا ﷺ در این مسأله با همه‌ی مسلمانان حاضر در غزوه مشورت نکرد و تنها با چند تن از آنها رایزنی کرد. زیرا این مسأله به مشورت با همه‌ی کسانی که در جنگ شرکت کرده بودند، نیازی نداشت بلکه باید با صاحب‌نظرانی که مسأله‌ی اسیران بدر برای‌شان اهمیت داشت و از نظر خویشاوندی به آن‌اسیران نزدیک‌تر بودند، مسأله را مطرح می‌کرد. درنتیجه پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر مشورت نمود.

---

۱. همان، صص ۱۱۷-۱۱۶.
۲. همان، ص ۴۲۹.
۳. همان، ص ۲۳۶.
۴. تفسیرابن کثیر، ج ۲، ص ۳۲۶. امتاع الاسماع، المقریزی، ص ۹۷.

۳۵۱۰ـ آنچه از این حوادث استنباط می‌شود، این است که در کارهای کلی که برای همه‌ی مسلمانان اهمیت دارد، مانند رفتن به جنگ، اهل شورا، جمهور مسلمانانند. یعنی می‌شود با آنها مشورت کرد همان‌گونه که در مسأله‌ی رفتن به غزوه‌ی احد و غنایم هوازن، پیامبر ﷺ، دیدگاه همه‌ی شرکت‌کنندگان را در این جنگ به‌وسیله‌ی نمایندگان‌شان جویا شد و در مسایل دیگر پیامبر ﷺ به پذیرفتن دیدگاه برخی از مسلمانان اکتفا می‌نمود همان گونه که در مشورت با سعدین در مسأله‌ی صلح با غطفان بر یک سوم میوه‌های مدینه، عمل کرد.

۳۵۱۱ـ اهل حل و عقد، همان اهل شورا هستند

بر اساس آنچه گفته شد، امت همان است که خلیفه با او مشورت می‌کند و مشورت خلیفه با امت با تمام افراد درصورت امکان و با رأی‌گیری از همه‌ی کسانی که شایستگی مشاوره را داشته باشند، انجام می‌گیرد و در دوره‌ی کنونی از راه همه‌پرسی انجام می‌گیرد و اگر امکان همه‌پرسی در مسأله‌ای معین ممکن باشد، نمی‌توان آن را روشی چشمگیر و ملحوظ در مشورت دانست. زیرا امکان همه‌پرسی در هر مشورتی سخت و طاقت‌فرساست به‌ویژه حالا که دولت اسلامی و مسلمانان افزایش یافته‌اند.

بنابراین، چاره‌ای جز بسنده کردن به مشورت با کسانی که امت آنها را پذیرفته و آنها نیز امت را پسندیده‌اند، نیست. گویی مشورت با آنها، مشورت با همه‌ی امت است و در آرایشان از آنها تبعیت و به آنها اعتماد می‌شود؛ زیرا نیک‌اندیشی، آگاهی بر مسایل، دلسوزی و رغبت به جلب مصالح امت همراه با پرهیزکاری، عدالت و ترس از خدا سبب می‌شود، آنان از تفریط و کوتاهی در حقوق امت در کارهایی که با آنها مشورت می‌شود، دوری کنند و هنگامی که خلیفه با آنها مشورت نمود و دیدگاهشان را دانست، گویی بر دیدگاه همه‌ی امت آگاهی یافته است. این کسان که نزد امت چنین جایگاهی دارند، در واقع همان اهل حل و عقد هستند که امت انتخاب خلیفه را بر عهده‌ی آنها گزارده است و درواقع اهل شورا هم هستند و جایگاهی را که مجلس شورا نام دارد ایجاد نموده‌اند.

۳۵۱۲ـ اختیارات مجلس شورا

اهل حل و عقد درواقع همان اهل شورا، یعنی افراد مجلس شورا هستند. این مجلس هنگامی که پست خلافت خالی باشد، خلیفه را برمی‌گزینند. افزون بر آن این مجلس، مجلس شورای خلیفه و

مراقب کارهای وی و نمایندگان اوست و تا جایی که می‌توانند اظهارنظر می‌نماید. این مجلس برای اداره‌ی امور دولت برپایه‌ی احکام شریعت اسلام که در قرآن یا سنت بدان تصریح شده از راه استنباط و اجتهاد در اموری که موافق نصوص شرعی است، به وضع مصوباتی می‌پردازد.

۳۵۱۳ ـ شیوه‌ی انتخابات مجلس شورا

اعضای مجلس شورا، همان اهل حل و عقد هستند. آنها کسانی‌اند که امت انتخابشان کرده و در انتخاب آنها، همه‌ی امت شرکت دارند و هر مسلمانِ بالغِ عاقل حق دارد، در انتخاب اهل حل و عقد که مجلس شورا را تشکیل می‌دهند شرکت کند. این انتخابات، انتخاباتی مستقیم و سالم و بی‌طرفانه است و انتخاب‌شدگان، نمایندگان واقعی امت هستند.

۳۵۱۴ ـ زن در انتخابات مجلس شورا شرکت می‌کند

زن مسلمان بالغ عاقل حق دارد در انتخابات اعضای مجلس شورا شرکت کند؛ زیرا او خلیفه و اهل حل و عقد را که انتخاب خلیفه را برعهده دارند، انتخاب می‌کند پس او در انتخابات مجلس شورا نیز حق شرکت دارد.

۳۵۱۵ ـ آیا انتخاب زن برای عضویت در مجلس شورا جایز است؟

از دیدگاه نگارنده، بنا به دلایل زیر عضویت زن در مجلس شورا جایز نیست و درنتیجه انتخابش برای عضویت جایز نمی‌باشد.

۳۵۱۶ ـ دلیل اوّل: هدف از عضویت در مجلس شورا امرار معاش باشد، از این جهت عضویت در مجلس شغلی دولتی به شمار می‌آید و مخارج زندگی زن را تأمین می‌کند. امّا اگر زن شوهر داشته باشد، نفقه‌اش بر شوهر و اگر شوهر نداشته باشد، نفقه‌اش بر ولی واجب است پس در هر صورت مخارج وی تأمین شده است و در صورت عدم نیاز به کسب درآمد راهی برای توجیه کار بیرون از خانه وجود ندارد. زیرا این کار در انجام تکالیف خانه‌داری تأثیر منفی می‌گذارد بنابراین همچنان که پیش‌تر هم بیان شد جایز نیست.

۳۵۱۷ ـ دلیل دوم: اگر هدف زن از عضویت در مجلس شورا شرکت در کارهای مجلس و مفید بودن برای جامعه باشد، توجیهی پذیرفتنی نیست. زیرا کارهای مجلس، هرچند برای امت مفید و سودمند است و از واجبات کفایی به شمار می‌آید امّا مردان از راه انتخابشان در مجلس،

آن را انجام می‌دهند. پس ضرورتی برای انتخاب و عضویت زن نیست. زیرا اگر واجبات کفایی را عدّه‌ای انجام دهند از دیگران ساقط می‌گردد. درنتیجه بر زن واجب است به کارهایی روی بیاورد که برای او واجب عینی است مانند خانه‌داری، تربیت فرزندان، رعایت حقوق شوهر و مطالبات زندگی زناشویی.

و هرگاه واجبات با یکدیگر تداخل پیدا کنند، واجب عینی بر واجب کفایی مقدم داشته می‌شود و کار خانه‌داری که از واجبات عینی به شمار می‌آید بر واجب کفایی یعنی کار مجلس شورا مقدم است. افزون بر آن، افرادی غیر از او به انجام این واجب کفایی می‌پردازند و در نتیجه وجوب آن از زن ساقط می‌شود.

۳۵۱۸ـ دلیل سوم: اصل سد ذریعه، اصلی است که در شریعت اسلامی درستی آن تأیید گشته و احکام اجتهادی برپایه‌ی آن بنا نهاده شده است. این اصل، انتخاب زن را در عضویت مجلس شورا منع می‌نماید. زیرا زن برای انجام این کار، باید از خانه بیرون برود. در حالی که وظیفه‌ی اصلی او انجام تکالیف خانه است و این امور برایش واجب عینی است نه کفایی. همچنین عضویت زن در مجلس شورا سبب می‌شود مسایل بسیاری پیش آید. برای نمونه با مردان عضو مجلس همصحبتی و مجالست نماید که از نظر شرعی، گناه و حرام است. چه بسا خلوت با برخی آنان، آثار ناپسندی به بار آورد که انکار ناشدنی است. بنابراین برای سد ذریعه و جلوگیری از فساد، انتخاب زن برای عضویت مجلس ممنوع است.

۳۵۱۹ـ زن می‌تواند در کارهای مجلس سهیم باشد؛ گرچه از اعضای آن نباشد

برای نمونه زن می‌تواند در امری به نظر خودش درست است، با مشاوره، خلیفه را یاری دهد و او را از اموری که در جامعه، روی می‌دهد و دفع آن واجب است یا اموری که نباید به وقوع بپیوندد، آگاه سازد. چه خلیفه از او مشورت خواسته باشد چه نخواسته باشد، همچنین می‌تواند موارد بالا را از راه روزنامه و مجلات و دیگر رسانه‌ها یادآوری کند.

و هرگاه در مسایل دولت از وی استفتا شود اگر شایستگی فتوا و اجتهاد را داشت، می‌تواند احکام شرع راتبیین نماید. همچنین می‌تواند در صورت شایستگی اجتهاد، احکام اجتهادی مربوط به کارهای دولت را استنباط نماید و آنها را میان مردم پخش کند و به کارگزاران و حاکمان عرضه نماید. این موارد درواقع از کارهای مجلس شوراست و زن می‌تواند در حالی که در خانه‌ی خود و بیرون از مجلس است و در آن عضویت هم ندارد، در آن شرکت کند.

۳۵۲۰ـ چرا زن حق شرکت و دخالت در کارهای مجلس را دارد؟

یکم: در حدیث صحیحی از امام بخاری، داستان صلح حدیبیه با قریش و خروج مسلمانان از احرام عمره، این‌گونه روایت شده: «پیامبر ﷺ نزد ام‌سلمه، ام‌المؤمنین، آمد و برخوردی را که مردم با او داشتند، برایش بازگو نمود. ام‌سلمه گفت: ای پیامبر خدا! اگر دوست داشتی، چنین کن. از خانه بیرون برو با هیچ کس هم سخن مگو تا وقتی که شترت را قربانی کنی. آنگاه از کسی که سرت را می‌تراشد، بخواه که سرت را بتراشد. پیامبر ﷺ بیرون آمد و با هیچ کس سخنی نگفت و آن کارها را انجام داد. زمانی که مردم، کار پیامبر ﷺ را مشاهده کردند، بلند شدند و شترانشان را سربریدند و شروع به تراشیدن سر یکدیگر کردند.

در شرح این حدیث آمده است: «این حدیث، بر فضیلت مشورت اشاره می‌نمایند و اینکه عمل زمانی که همراه قول باشد، از سخن خالی رساتر است[1] و این بیانگر جواز مشورت با زن اهلِ دانش و فضل و نیز گویای فضل و توانایی عقلی ام‌سلمه است.»[2]

این حدیث بر جواز مشورت خلیفه با زنان اهل فضل و معروف به دانش و نیک‌اندیشی در مسایل دولت و جامعه به‌ویژه مسایل مربوط به زنان اشاره می‌نماید. و زن باید به آنچه خود آن را درست می‌پندارد، رأی دهد نه آن چنان که خلیفه می‌خواهد. زن می‌تواند در آنچه برای مردم اهمیت بسیار دارد و به مصلحت آنان است گرچه خلیفه از او نپرسیده و مشورت نخواسته باشد رأی خود را اظهار نماید.

۳۵۲۱ـ دوم: در تفسیر قرطبی نقل شده است که خولة، دختر ثعلبه، عمر ﷺ را در حالی که گروه بی‌شماری همراه او بودند، نگه داشت و سخن را با او به درازا کشاند و او را پند و اندرز داد. از سخنانی که به عمر ﷺ گفت، این بود: «ای عمر! تقوای خدا داشته باش. هر کس نسبت به مرگ یقین داشته باشد از هدردادن عمر به بیهودگی می‌ترسد. و هر کس به حساب و کتاب قیامت ایمان داشته باشد، از عذاب می‌ترسد.» عمر ﷺ همچنان ایستاده بود و به سخنش گوش می‌داد تا اینکه همراهانش به او گفتند: «یا امیرالمؤمنین! آیا به سبب پیرزنی این همه می‌ایستی؟» عمر ﷺ گفت: «اگر این پیرزن مرا از آغاز روز تا آخر آن نگه دارد، جز برای نمازهای واجب، همچنان به سخنانش گوش فرا می‌دهم. آیا می‌دانید این پیرزن کیست؟ او خولة، دختر ثعلبه، است که خداوند از بالای هفت آسمان صدایش را شنید. آیا خداوند رب‌العالمین سخنان او را گوش کند و عمر به سخنان او گوش فرا ندهد!!!»[3]

---

۱. شاعر می‌فرماید:

بزرگی سراسر به گفتار نیست دو صد گفته چون نیم کردار نیست

۲. فتح‌الباری به شرح صحیح‌البخاری، العسقلانی، ج ۱۳، ص ۱۹۴.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۱۷، صص ۲۷۰-۲۶۹.

ذکر این داستان برای این است که بیان شود خولة، دختر ثعلبه، عمربن خطاب را پند و اندرز داد در حالی که او خلیفه‌ی مسلمانان بود و گوش‌دادن و سکوت عمر ﷺ، برای شنیدن سخنان یک پیرزن، نشان می‌دهد که زن می‌تواند درباره‌ی مسایل دولت، رأی خود را پیش روی خلیفه بیان نماید و واجباتی را که خلیفه نسبت به مردم بر عهده دارد، به او یادآوری نماید.

۳۵۲۲ـ سوم: اجتهاد و فتوادادن برای زنان، حرام نیست. زن می‌تواند مجتهد و مفتی شود و موضوع اجتهاد و فتوایش می‌تواند کارهای دولتی و رابطه‌ی خلیفه با امت باشد بنابراین او می‌تواند اجتهاد کند و فتوا بدهد و خلیفه را در کارهای حکومتی و دولتی با اجتهاد خود راهنمایی کند. امهات‌المؤمنین، به‌ویژه عایشه اجتهاد می‌نمودند و در مسایل دینی و دنیوی که از آنها می‌پرسیدند، برای مردم فتوا صادر می‌نمودند و گاهی نیز بی‌آنکه کسی از ایشان بپرسد، رأی‌شان را بیان می‌کردند. ابن حزم گفته است: «اگر زن در علوم دینی به مرتبه‌ی فقاهت برسد، بر ما واجب است که تذکرهای او را بپذیریم همان‌گونه که از زنان پیامبر ﷺ و اصحاب او در احکام دین روایت شده و به روایت آنها نیز احتجاج گردیده است. هیچ اختلافی میان اصحاب ما و همه‌ی اهل ایمان درباره‌ی این مسأله وجود ندارد. زنانی که از آنها روایت شده و روایت آنان سند گشته، علاوه بر زنان پیامبر ﷺ ام سلیم، ام حرام، ام عطیه، ام کرز، ام شریک، ام درداء، ام خالد، اسما دختر ابوبکر و فاطمه دختر قیس بودند و از تابعین نیز عمره، ام‌الحسن، رباب، فاطمة دختر منذر حبیبه دختر مسیرة، حفصه دختر سیرین و... می‌باشند.[1] همچنین فقها به این مسأله که زن‌بودن مانع شایستگی فتوا و اجتهاد نیست تأکید نموده‌اند.[2] زن می‌تواند فتوا و اجتهاد صادر کند هرچند در مجلس عضویت نداشته باشد و بر اساس آرایی که از راه اجتهاد به آن دست یافته در کارهای مجلس و دولت سهیم باشد و رأی خود را عرضه نماید.

---

۱. الاحکام فی اصول‌الاحکام، ابن حزم، ج ۳، ص ۳۲۴. ۲. ادب القاضی، ماوردی، ج ۱، ص ۶۲۸.

بخش سوم

تکالیف زن با توجه به اینکه از ساکنان سرزمین اسلامی است

۳۵۲۳ ـ پیش‌گفتار و روش بحث

زن مسلمان با توجه به اینکه از شهروندان دولت اسلامی است و در آن دولت زندگی می‌کند، حقوق و تکالیفی دارد. درباره‌ی حقوق او در بخش دوم صحبت شد و در این بخش به بیان تکالیف او می‌پردازیم.

برای توضیح این تکالیف باید گفت دولت اسلامی، رهبری دارد، به نام خلیفه که بر شهروندان این دولت، حق فرمان‌برداری و اطاعت دارد و درنتیجه فرمان‌برداری و اطاعت از حاکم (خلیفه و نمایندگان او) نخستین کار واجب بر زن مسلمان است.

زن مسلمان ساکن در دولت اسلامی حفظ و بقای این جامعه‌ی پاک و اسلامی برایش بسیار حائز اهمیت است زیرا نه تنها در آن زندگی می‌کند، بلکه از آن تأثیر می‌پذیرد. بنابراین، امر به معروف و نهی از منکر بر او واجب است چون پرداختن به این کار در بقای جامعه‌ی پاک کمک می‌نماید درنتیجه دومین کار واجب بر زن مسلمان، امر به معروف و نهی از منکر است.

دارالاسلام، سرزمین و موطن ساکنان آن است و زن مسلمان نیز از آنان است. پس هرگاه دشمن، قصد سوء داشت، دفاع از آن بر همگان واجب است و می‌باید خود را آماده کنند و از این سرزمین برای نشر آیین اسلام و ازبین‌بردن طاغوت‌های حاکم در روی زمین هجرت کنند تا کلمه‌ی «الله» بالا و بالاتر رود و کلمه‌ی کسانی که کفر ورزیدند، در پایین قرار گیرد حتی اگر این کار به جنگ با کفار بینجامد و البته همه‌ی این موارد در مفهوم «جهاد فی سبیل‌الله» جای می‌گیرد و بر اهل دارالاسلام واجب است و در پاره‌ای از مواقع نیز بر زن واجب می‌گردد. درنتیجه جهاد در راه خدا، سومین امر واجب بر زن مسلمان است. این بخش سه گفتار دارد:

گفتار یکم: فرمان‌برداری و اطاعت از حاکم (خلیفه و نمایندگان او)

گفتار دوم: امر به معروف و نهی از منکر

گفتار سوم: جهاد در راه خدا

گفتار یکم

فرمابرداری و اطاعت از ولی امر (خلیفه و نمایندگان او)

۳۵۲۴ ـ اطاعت از ولی امر بر هر مسلمانی واجب است

خداوند متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَاالذينَ ءَامنوا أَطِيعُوااللَّهَ وَ أَطِيعُواالرَّسُولَ وَ أُولِىٓالأَمرِ مِنكُم﴾[1]

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و پیامبر اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمان‌برداری نمایید.)

«اولوالامر» همان گونه که مفسران گفته‌اند: همان أُمرا و فرمان‌روایان [از سوی اولوالامر] یا أُمرا و عُلما هستند[2]. همه‌ی علما هم‌رأی‌اند که، اطاعت از این افراد ـ جز در امر به گناه ـ واجب است[3]. از سخنان آنان که در بدایع کاسانی آمده چنین است: «اطاعت از امام در موردی که امر به گناه نباشد، فرض است.»[4]

وجوب اطاعت از «اولوالامر»، زنان را همانند مردان دربرمی‌گیرد. زیرا خطاب‌های قرآنی در تکالیف عمومی به مرد و زن بر می‌گردد و شرط تکلیف که بلوغ همراه با عقل است، در هر دوی آنها یکسان است. مگر دلیلی برای اختصاص خطاب به یکی از آنها وجود داشته باشد، درحالی که هیچ دلیلی بر اختصاص در این خطاب خداوند متعال وجود ندارد که فرموده است: ﴿يَا أَيُّها الذينَ ءَامنوا أَطِيعُوااللَّهَ وَ أَطيعواالرَّسُولَ وَ أُولِىٓالامرِ مِنكُم﴾

۳۵۲۵ ـ احادیث فرمان‌برداری و اطاعت از ولی‌امر، زنان مسلمان را نیز دربرمی‌گیرد

احادیث شریفی از پیامبر خدا ﷺ که به اطاعت از اولوالامر، دستور می‌دهد زنان را نیز دربرمی‌گیرد. گرچه مانند خطابات قرآن این احادیث خطاب به «المسلم» یا «المسلمین» وارد شده باشد.

۳۵۲۶ ـ یکی از این احادیث شریف نبوی، روایتی از امام مسلم است که آن را از عبدالله بن عمر روایت نموده که پیامبر ﷺ فرمود: «انسان مسلمان می‌باید در آنچه دوست یا کراهت دارد

---

۱. نساء: ۵۹.

۲. احکام القرآن، جصاص، ج ۲، ص ۲۱۰، تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۱۸، تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۵۹.

۳. صحیح مسلم به شرح النووی، ج ۱۲، صص ۲۲۳-۲۲۲. ۴. البدائع، کاسانی، ج ۷، ص ۱۴۰.

از اولوالامر پیروی و فرمان‌برداری نماید. مگر به گناه دستور داده شود که در این صورت فرمان‌برداری‌ای در کار نخواهد بود.»[۱]

در حدیث دیگری که امام مسلم از عبادةبن صامت روایت نموده، آمده است: «پیامبر ﷺ ما را فراخواند و ما با او بیعت نمودیم. یکی از موارد تعهدمان این بود که در خوشی و ناخوشی و سختی و آسانی حتی اگر به ضرر ما هم باشد، فرمان‌برداری نماییم و این‌که با اولوالامر نزاع و کشمکش ننماییم و فرمود: مگر این‌که کفر آشکاری ببینید که از سوی خداوند بر آن دلیلی وجود داشته باشد.»[۲]

۳۵۲۷ـ زن بر فرمان‌برداری بیعت می‌نماید

در بیعت عقبه‌ی دوم در «منی» پیش از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه‌ی منوره، از مسلمانان قبیله‌های اوس و خزرج مدینه (انصار) هفتاد و سه مرد و دو زن به نام‌های ام‌عمارة، نسیبه، دختر کعب و أَسما دختر عمروبن عدی، اُم منیع نیز حضور داشتند. کتاب‌های سیره‌ی نبوی این بیعت و ماجرای آن را آورده‌اند. ازجمله امام ابن کثیر از امام احمد روایت نموده است که انصار گفتند: «گفتیم: ای رسول خدا! بر چه چیزی با تو بیعت نماییم؟ فرمود: «به فرمان‌برداری و پیروی از من در حالت خوشی و ناخوشی، تهی‌دستی و ثروتمندی، امر به معروف و نهی از منکر بیعت نمایید و برای رضای خداوند سخن حق را بگویید و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نهراسید و بر اینکه هرگاه من اموری را که شما خود و همسران و فرزندانتان را از آن منع می‌نمایید، انجام دادم، مرا منع کنید. از خداوند می‌خواهم، بهشت از آن شما باشد». پس به سوی آن حضرت رفتیم و با او بیعت نمودیم.»[۳]

و این کلام «و به سوی او رفتیم و با او بیعت نمودیم.» یعنی زنانی هم که با آنها آمده بودند مانند بیعت مردان با پیامبر بیعت نمودند. از موضوعات بیعت، «فرمان‌برداری و اطاعت» از پیامبر ﷺ بود. در کتب سِیَر بر بیعت این دو زن تصریح شده است. ابن هشام آورده است که ابن اسحاق گفته است: «همه‌ی کسانی که در عقبه از قبایل اوس و خزرج حضور داشتند، ۷۳ مرد و ۲ زن بودند و آنها گفته‌اند که دو زن نیز بیعت نموده‌اند. پیامبر ﷺ با زنان مصافحه[۴] نمی‌کرد بلکه از آنها تعهد می‌گرفت و چون به تعهد و بیعت اقرار می‌نمودند، می‌فرمود: «بروید با شما بیعت نمودم.»[۵]

---

۱. صحیح مسلم به شرح النووی، ج ۱۲، ص ۲۲۶. ۲. همان، ص ۲۲۸.

۳. البدایة و النهایه، ابن کثیر، سیره‌ی ابن هشام، ج ۲، ص ۴۹، زادالمعاد، ابن قیم، ج ۲، ص ۵۱۷، امتاع الاسماع، مقریزی، صص ۲۶-۲۵. ۴.دست دادن.

۵. سیره‌ی ابن هشام، ج ۲، ص ۷۴.

ابن جوزی بیعت آن دو زن را با پیامبر ﷺ شرح داده و گفته: «از محمدبن اسحاق روایت شده که «در بیعت عقبه‌ی دوم دو زن حاضر شدند و با پیامبر ﷺ بیعت نمودند یکی از آنها ام‌عمارة نسیبه، دختر کعب بود، که همراه با پیامبر ﷺ به جنگ می‌رفت و در جنگ احد شرکت کرد....»[1]

ابن حجر عسقلانی درباره‌ی ام عمارة و بیعت عقبه‌ی دوم گفته است: «ام عماره می‌گفت: مردان در شب بیعت با پیامبر ﷺ دست می‌دادند. عباس هم دست رسول‌الله ﷺ را گرفت. پس چون کسی جز من و ام‌منیع باقی نماند، همسرم غزیةبن عمرو گفت: یا رسول‌الله ﷺ! این دو زن همراه با ما حاضر شده‌اند که با تو بیعت نمایند. پیامبر ﷺ فرمود: با آنها بر سر مواردی که با شما بیعت نمودم، بیعت کردم جز اینکه من با زنان مصافحه نمی‌کنم.»[2]

۳۵۲۸ ـ زنان بارها با پیامبر ﷺ بیعت کرده‌اند

بیعت پیامبر ﷺ با زنان بارها تکرار شده است. و یکی از موارد بیعت، بیعت بر اطاعت از پیامبر خدا ﷺ است. زیرا پیامبر ﷺ چون صفت رسول و امام مسلمانان را دارد، سزاوار فرمان‌برداری و اطاعت است. پس بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است که به سبب رسول و رهبر مسلمانان‌بودن ایشان، از وی پیروی و فرمان‌برداری کند. در زیر برخی مواردی که تکرار بیعت پیامبر ﷺ با زنان در آن آمده، بیان شده است.

۳۵۲۹ ـ ۱ ـ احمد و ابویعلی و طبرانی از ام‌عطیه روایت کرده‌اند که گفته است: «هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه آمد، زنان انصار را در خانه‌ای گرد هم آورد. سپس عمربن خطاب ؓ را به سوی آنها فرستاد. ایشان جلوی در ایستاد و بر آنها سلام گفت. زنان نیز پاسخ سلام او را دادند. او گفت: «من فرستاده‌ی رسول خدا ﷺ به سوی شما هستم». آنان گفتند: «درود بر رسول خدا و درود بر فرستاده‌ی رسول خدا.» عمر گفت: «بیعت کنید بر اینکه به خداوند شرک نورزید، دزدی نکنید، مرتکب زنا نشوید، فرزندان‌تان را نکشید، بهتان نزنید و از کار نیک سرپیچی نکنید.» گفتند: «بله.»[3]

۳۵۳۰ ـ ۲ ـ امام بخاری در صحیح خود از ابن عباس روایت کرده است: پیامبر ﷺ پس از به‌جاآوردن نماز عید، همراه بلال نزد زنانی که در مُصلیٰ حضور داشتند و برای ادای نماز عید به آنجا آمده بودند، رفت و این آیه را تلاوت نمود.

---

۱. صفوة الصفوة، ابن جوزی، ج ۲، ص ۳۴. ۲. الاصابة فِي تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۴۷۹.
۳. حیاة الصحابه، محمد یوسف الکاندهلوی، ج ۱، ص ۲۴۵، الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲.

﴿يَا أَيها النَّبِيُ إِذا جَاءَکَ ٱلمُؤمِناتُ يُبايِعْنَکَ عَلى أَن لاَ يُشرِکْنَ بِاللّهِ شَيئاً...﴾ و تا آخر آیه را خواند. هنگامی که آیه را تمام کرد، فرمود: «آیا شما بر این بیعت هستید؟»

از میان جمعیت آنها تنها یک زن به نمایندگی از بقیه جواب داد: «بله، یا رسول‌الله ﷺ!...»[1]

۳۵۳۱ - ۳ - در تفسیر قرطبی آمده است: وقتی که خداوند مکه را بر پیامبر ﷺ گشود. زنان اهل مکه برای بیعت با پیامبر ﷺ آمدند. خداوند متعال به پیامبرش فرمود با آنها برپایه‌ی مواردی که در این آیه آمده است، بیعت نماید.

﴿يَا أَيُّهاالنَّبِيُ إِذا جَاءَکَ ٱلمُومِناتُ يُبايِعْنَکَ عَلى أَن لاَ يُشرِکْنَ بِاللّه شَيئاً وَلاَ يَسْرِقْنَ وَ لاَ يَزْنِينَ وَ لاَ يَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ وَ لاَ يأتِينَ بِبُهتانٍ يَفْتَرِينَهُ بَين أَيدِيهِنَ وَ أَرْجُلِهِنَّ، وَلاَ يَعْصِينَکَ فِي مَعروفٍ، فَبايِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِر لَهُنَّ اللّه، إِن اللّه غَفورٌ رَحيمٌ﴾[2]

و پیامبر ﷺ این آیه را برای آنها تلاوت کرد. آنان به مفاد این آیه اقرار نمودند که نشانه‌ی بیعتشان بود.[3]

۳۵۳۲ - بیعت زنان بدون دست دادن

زنان، برخلاف مردان، با کلام و سخن بیعت می‌نمایند نه با مصافحه. احادیث بسیاری این مسأله را بیان می‌کند که برخی گفته شد و برخی نیز چنین است:

۱. امام مسلم در صحیح خود از عروة روایت نموده که عایشه ماجرای بیعت زنان را برای او بازگو نمود و گفت: پیامبر خدا ﷺ، هیچ‌گاه دست زنی را لمس نکرد. اینکه تنها از او تعهد می‌گرفت و او هم می‌پذیرفت. پیامبر می‌فرمود: «برو من با تو بیعت نمودم.» در شرح این حدیث آمده است: «هرگز پیامبر ﷺ دست زنی را لمس ننمود، بلکه با کلام از او بیعت می‌گرفت و می‌گفت: برو، من با تو بیعت نمودم.»[4]

۲. امام مالک از محمدبن منکدر از امیمه، دختر رقیقة روایت نموده است که گفت: همراه زنانی که با پیامبر ﷺ بیعت کرده بودند، نزد پیامبر رفتیم و گفتیم: «یا رسول‌الله! با تو بیعت می‌کنیم، بر اینکه به خداوند شرک نورزیم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندان‌مان را نکشیم، تهمت نزنیم، و در کار معروف و نیک از تو سرپیچی ننماییم.» پیامبر ﷺ فرمود: «در مواردی که توانایی دارید و اطاعت می‌نمایید.» گفتیم: «خداوند و رسول او نسبت به ما از خودمان مهربان‌ترند. ای رسول خدا! بشتاب تا با تو بیعت نماییم.»

---

۱. فتح‌الباری به شرح صحیح البخاری، العسقلانی، ج ۸، ص ۶۳۸.
۲. ممتحنه: ۱۲.
۳. تفسیرالقرطبی، ج ۱۸، ص ۱۷.
۴. صحیح مسلم به شرح نووی، ج ۱۳، ص ۱۱.

پیامبر ﷺ فرمود: «من با زنان مصافحه نمی‌کنم و سخن من برای صد زن مثل سخن من برای یک زن است.»

ابن عبدالبر در شرح این حدیث گفته است: «این سخن پیامبر ﷺ، که فرمود: «إِنِی لا أُصافح النساءَ» نشانه‌ی این است که برای مرد جایز نیست با زن [نامحرم] مباشرت نماید و این کار برایش حلال نیست، نیز نباید دستش را لمس کند و یا مصافحه نماید همان گونه که، در این سخن آمده است: «لَا أُصافِحُ النساءَ»؛ و این خود نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ در هنگام بیعت و موارد دیگر تنها با مردان دست می‌داد.[1]

۳۵۳۳ ـ مسلمان از سوی خود و فرزندانش بیعت می‌کند

امام بخاری در صحیح خود آورده است: «هنگامی که مردم با عبدالملک بن مروان بیعت نمودند، عبدالله بن عمر نامه‌ای برایش به این مضمون نوشت: «من به فرمان‌برداری و اطاعت از بنده‌ی خدا، عبدالملک‌بن مروان، امیرمؤمنان، بر سنت خداوند و پیامبرش ﷺ، تا جایی که بتوانم، اقرار می‌کنم و فرزندانم نیز این امر را اقرار و تأیید کردند.»[2]

۳۵۳۴ ـ بیعت با خلیفه عهدی است که، وفای به آن واجب است

زن و مرد مسلمانی که با خلیفه بیعت می‌کنند در واقع عهد و پیمانی می‌بندند، که به فرمان‌برداری از خلیفه ملزم می‌شوند. ابن حجر عسقلانی گفته است: «بیعت و مبایعت، همان معاهده است و به سبب همانندی‌اش با معاوضه‌ی مالی به این نام، معروف شده است. همان گونه که خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾[3]

(بی‌گمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند.)

و چون بیعت با خلیفه درواقع عهد و پیمانی شرعی است پس بر زن و مرد مسلمان واجب است که به این عهد و پیمان وفا نمایند. زیرا بدعهدی، خیانت و از صفات منافقان است. پیامبر ﷺ هم به روایت بخاری و مسلم و دیگران فرموده است: «اگر چهار صفت در هر شخصی جمع شوند، کاملاً منافق است و هر کس اندکی از آنها در او باشد، در وجود او نفاق

---

۱. التمهید، ابن عبدالبر، ج ۱۲، صص ۲۴۳-۲۳۵، الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، صص ۳-۲.
۲. صحیح البخاری به شرح العسقلانی، ج ۱۳، ص ۱۹۳. ۳. همان، ج ۱، ص ۶۴ و توبه: ۱۱۱.

هست مگر اینکه آنها را ترک نماید: ۱. هرگاه سخن بگوید، دروغ می‌گوید. ۲. چون عهدی ببندد، خیانت می‌کند. ۳. چون وعده‌ای بدهد، خُلف وعده می‌نماید. ۴. چون خصومت و دشمنی نماید، فساد و فجور می‌کند.»[1]

۳۵۳۵ ـ اطاعت از خلیفه، اطاعت از خداوند است

اطاعت از خلیفه درواقع اطاعت از خدا و پیامبر اوست. پس قلب انسان مسلمان نباید برای شنیدن اوامر او شکیبای‌اش از دست دهد. زیرا خدا و رسول او به این اطاعت دستور داده‌اند. در حدیث شریفی که بخاری از ابوهریرة روایت نموده آمده که پیامبر ﷺ فرمود: (مَن أَطاعَنی فَقد أطاعَ اللهَ وَ مَن عَصانی فَقَد عَصیاللّه، وَ مَن أطاع أميري فَقَد أطاعنی، وَ مَن عَصی أميري فَقد عَصانی)

(هر کس از من اطاعت نماید، از خداوند اطاعت نموده است و هر کس از امر من سرپیچی کند، از امر خداوند سرپیچی کرده و هر کس از امیر من اطاعت کند، از من اطاعت نموده و هر کس از دستور امیر من سرپیچی نماید، از دستور من سرپیچی کرده است.)

و امام مسلم نیز آن را به این لفظ بیان کرده است:

(مَنْ أَطاعَني، فقد أَطاعَ اللّه، و مَنْ يَعصني فَقَد عَصَی اللّه، وَ مَن يطع الأمير فقد أطاعني، وَ مَن يَعصِ الأمير فَقد عصاني)[2]

(هر کس از من اطاعت کند، از خداوند اطاعت نموده و هر کس از من سرپیچی نماید، از خداوند سرپیچی کرده است و هر کس امیر من را اطاعت کند، گویی از من اطاعت نموده و هر کس نافرمانی امیر نماید، گویی از من نافرمانی نموده است.»

و در شرح حدیث بخاری آمده است: «اینکه پیامبر ﷺ فرمود: «مَن أطاعَنی فَقَد أطاعاللّه» یعنی جز به آنچه خداوند به آن فرمان داده است، فرمان نمی‌دهم. پس هر کس آنچه من به او فرمان می‌دهم، انجام دهد، گویی از کسی پیروی کرده، که به من فرمان داده و من آن را انجام می‌دهم. شاید معنای آن این باشد: چون خداوند به پیروی از من امر می‌نماید، هر کس از من اطاعت کند، از امر خدا اطاعت نموده است در مورد گناه نیز همین گونه است. آوردن واژه‌ی «أمیری» در حدیث بخاری، برای آن است که هنگام خطاب حدیث، پیروی از فرمانروا، موردنظر بوده و همین سبب ورود حدیث شده و درواقع، امر، به هر فرمان‌روایی برمی‌گردد که به حق و

---

۱. التاج الجامع للاصول، شیخ منصور علی ناصف، ج ۵، صص ۴۵-۴۴. (به روایت بخاری و مسلم و دیگران)
۲. صحیح البخاری بشرح العسقلانی، ج ۱۳، ص ۱۱۱. صحیح مسلم بشرح النووي، ج ۱۲، ص ۲۲۳.

عدالت فرمان می‌دهد. آن فرمانروا، شارع شمرده می‌شود؛ زیرا فرمان‌روایی و حکومت را به امر و شریعت خداوند بر عهده گرفته است. به همین سبب لفظ «وَ مَن أطاعَ أميري» - که در حدیث مسلم آمده و همچنین لفظ «مَن أطاعَ أميري» که در حدیث بخاری آمده هر دو به یک معناست.[۱]

۳۵۳۶ـ اطاعت در حالت خوشی و ناخوشی

زن و مرد مسلمان باید، چه خوشایند، چه ناخوشایند؛ چه دوست داشته باشند، چه نداشته باشند، از خلیفه پیروی نمایند. در حدیث شریفی که امام بخاری و مسلم از عبادة بن صامت روایت کرده‌اند، آمده است: «پیامبر ﷺ ما را فراخواند. با او بیعت کردیم، تا در موارد خوش‌آیند و ناخوش‌آیند، سختی‌ها و راحتی‌ها[۲]، مطیع و فرمانبردار او باشیم.»[۳] جایز نیست، زن و مرد مسلمانی را تنها بر آنچه دوست دارند، محدود کرد بلکه باید همیشه حتی زمانی که به انجام کاری رغبت ندارند، از حاکم پیروی کنند همان گونه که این حدیث، چنین بیان می‌کند. در حدیث دیگری، مسلم از ابوهریرة روایت کرده که پیامبر فرموده است: «بر انسان مسلمان واجب است، در هر چه خوش‌آیند و ناخوش‌آیند است [از اولوالامر] فرمان‌برداری نماید مگر اینکه به گناه، امر شده باشد...»[۴]

۳۵۳۷ـ حکمت وجوب اطاعت در خوشی و ناخوشی

خلیفه، هرگز نمی‌تواند با کارها و سیاست‌هایش برای اداره‌ی کارهای کشور، همه‌ی شهروندان آن را راضی و خشنود نگه دارد، پس به‌ناچار گروهی آزرده می‌شوند و از انجام فرمان‌های وی بیزار می‌گردند. برای زن یا مرد مسلمان جایز نیست که هوای نفسش را معیار پیروی از ولی‌امر قرار دهد و هرچه را دوست داشت و از آن خوشش آمد، بی‌درنگ انجام دهد و هرچه برایش ناخوش‌آیند بود، در انجام آن سستی نماید. این گونه پیروی کردن دل‌بخواهی و آرزویی، اگر این تعبیر برای آن درست باشد زن و مرد مسلمان را از اطاعت ولی‌امر - که واجب است - بری نمی‌سازد و هیچ کس با سرپیچی فضیلتی به دست نمی‌آورد. زیرا هر کس می‌تواند از آنچه خوشش می‌آید، پیروی کند امّا در این گونه اطاعت‌ها اشکال بزرگی وجود دارد و آن

---

۱. صحیح البخاری به شرح العسقلانی، ج ۱۳ ص ۱۱۲.
۲. صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۵، صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۲۸.
۳. صحیح البخاری بشرح العسقلانی، ج ۱۳، ص ۷، صحیح مسلم به شرح النووی، ج ۱۲، ص ۲۲۴.
۴. صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۲، ص ۲۲۶.

اینکه هرگاه پیروی از ولی‌امر برای زن و مرد مسلمان خوش‌آیند نباشد، سنگین و تحمل‌ناپذیر می‌شود و او را به نافرمانی می‌کشاند و سبب سرپیچی از امر خلیفه می‌گردد و به طغیان، کینه‌توزی و جنگ‌افروزی میان مسلمانان می‌انجامد و این کار جایز نیست زیرا سبب ناتوانی و ضعف دولت اسلامی می‌شود.

۳۵۳۸ ـ قیام در برابر فرمانروای اسلامی جایز نیست

پیروی از خلیفه، امام یا فرمانروا بر هر مرد و زن مسلمانی در هر آنچه که می‌پسندد یا نمی‌پسندد، واجب است و این دستوری است که، شرع به آن فرمان داده، بی‌گمان پای‌بندی به این امر شرعی، جان‌های مسلمانان را بر اطاعتی که شرع می‌پسندد، پرورش و تربیت می‌نماید و در نتیجه سبب وحدت میان مسلمانان می‌شود و آنها را از بیماری مهلک و کشنده‌ی جدایی و اختلاف، نجات می‌دهد زیرا اغلب دشمنی‌ها و جنگ میان مسلمانان از تفرقه ناشی می‌شود.

به همین سبب، حدیث نبوی برای حفظ وحدت مسلمانان و دوری از تفرقه و پیش‌گیری از فتنه‌های کینه‌توزان به شکیبایی درباره‌ی آنچه گاهی از اولوالامر صادر می‌شود و به زیان مسلمانی یا گروهی از آنان می‌انجامد؛ سفارش می‌کند. در حدیث شریف نبوی که امام بخاری روایت نموده آمده است: «پیامبر ﷺ فرمودند: (مَن کَرِه مِنْ أمیرِه شیئاً فَلیَصبِر فإنه مَنْ خَرَج مِن السلطانِ شِبراًماتَ میتةً جاهلیةً)[1]

(هر کس از فرمانی که حاکمش صادر نمود، خوشش نیامد، شکیبایی پیشه گیرد. زیرا هر کس به اندازه‌ی یک وجب از امر حاکم بیرون برود و بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.)

در حدیث دیگری از بخاری آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«مَن رَأی مِن أمیرِه شیئاً یُکْرِهه فَلْیَصبر علیه، فإنّه مَنْ فَارق الجماعةَ شِبراً، فَمات إلاّ ماتَ میتةً جاهلیةً.»[2]

(هر کس کاری را از حاکمش دید و از آن خوشش نیامد، شکیبا باشد. زیرا هر کس به اندازه‌ی یک وجب از گروه مسلمانان فاصله بگیرد و بمیرد، جز با مرگ جاهلی نمرده است.)

منظور از «مَیتةً جاهِلیةً»، حالت مرگ آنهاست، مانند اهل جاهلیت که بر گمراهی و ضلالت بودند و چون در جاهلیت رهبری نداشتند تا از دستورات او پیروی نمایند و نیز به این امر نیز آگاهی ندارند در حالی که گناهکارند از دنیا می‌روند. ابن بطال گفته است: «این حدیث برای ترک

---

۱. صحیح البخاری، بشرح العسقلانی، ج ۱۳، ص ۵.　۲. همان، ص ۷.

قیام علیه سلطان است. هرچند ستمگر و خودکامه باشد.»[۱] فقها بر وجوب اطاعت از سلطان متغلّب و جهاد همراه او نیز رأیی متفّق دارند و پیروی از او را بهتر از قیام علیه او می‌دانند زیرا این کار از ریختن خون جلوگیری می‌کند و سبب آرامش مردم می‌شود. و برای سخن خود به این حدیث و احادیثی دیگری که مفهوم این حدیث را تقویت می‌کند استناد می‌کنند و معتقدند که فقط در حالت کفر آشکار استثنائاً اطاعت ساقط می‌شود. یعنی اگر به کفر خود اشاره کرد، دیگر نباید از او پیروی نمود بلکه باید با او جهاد نمایند همان گونه که در ادامه‌ی روایت آمده است: «مگر این‌که از او آشکارا کفر ببینند و دلیلی قاطع بر کفرش وجود داشته باشد.»[۲]

۳۵۳۹ـ پس قیام علیه فرمانروا تا زمانی که در دایره‌ی اسلام است جایز نیست حتی اگر از او ستمی صادر شود که حقوق را پایمال کند زیرا شکیبایی مسلمان بر این ستم به معنای پذیرش خواری، پستی و رضایت به حاکمان مستبد نیست، بلکه به معنای ایثار یعنی مقدم داشتن مصلحت عمومی بر مصلحت فردی است. مصلحت عمومی در اینجا بقای وحدت گروهی و جلوگیری از جدایی و اختلاف بین گروه مسلمانان است؛ زیرا پی آمد قیام علیه فرمانروای توانمند، کشت و کشتار و ریختن خون انسان‌های بی‌گناه است و دست‌یابی به این مصلحت عمومی هرچند به ضرر فرد، باشد و آگاهان ناچار شوند در برابر ظلم و ستم فرمانروا شکیبایی پیشه کنند، راه راست و استواری است که سنت پاک پیامبر ﷺ به آن ارشاد و راهنمایی می‌نماید؛ و این شیوه‌ی استوار بر هر مسلمان درست‌اندیش، ژرف ایمان و راسخ واجب است. شکیبایی مظلوم در برابر ستم فرمانروا به معنای سکوت در برابر ظلم و ستم حاکم نیست بلکه بر او واجب است که با بهره‌گیری از قواعد امر به معروف و نهی از منکر از فرمانروا انتقاد نماید و او را نکوهش کند.

منظور از عدم شورش علیه حاکم و شکیبایی در برابر ظلم و ستمش عدم اجازه‌ی قیام مسلحانه علیه اوست تا زمانی که از حوزه‌ی ارکان اسلام خارج نشده و کفر آشکار و صریح از او صادر نگردیده باشد.

۳۵۴۰ـ کفر آشکار، قیام علیه فرمانروا را واجب می‌گرداند

از عبادة بن صامت روایت شده است که «پیامبر ﷺ ما را فراخواند و با او بیعت کردیم بر اطاعت از دستوراتش در خوشی و ناخوشی، سختی و راحتی و اینکه با اولوالامر نزاع و

---

۱. پیروی از خلیفه و ولی‌امر و امیر و... هنگامی وجوب می‌یابد، که از سوی اولوالامر (اهل شورا) برگزیده شده باشد.
۲. صحیح البخاری به شرح العسقلانی، ج ۱۳، ص ۷.

کشمکش نکنیم مگر کفر آشکاری از او ببینیم. یعنی مسلمانان به جنگ با کسی که الوالامر، او را حاکم و فرمانروا کرده است، برنخیزند؛ مگر از او، کفر آشکار یعنی دلیل قاطع بر کفرش ببینند و در این حالت آنها آیه یا خبر صحیحی دارند، که تأویل نمی‌پذیرد و در نتیجه پیروی از فرمانروا را جایز نمی‌دانند و در صورت توان، با او می‌جنگند و عزلش را واجب می‌دانند.[۱]

۳۵۴۱ ـ حدود و موازین پیروی واجب از ولی‌امر

پیروی از ولی‌امر و خلیفه جز هنگام امر به انجام گناه، واجب است و این پیروی شامل واجبات، مستحبات شرعی، محرمات و مکروهات است.

۳۵۴۲ ـ امر فرمانروا به کار مباح یا نهی از آن

اگر فرمانروا به کاری مباح دستور دهد یا از آن نهی نماید، آیا پیروی از او واجب است؟

آلوسی در تفسیر خود از این آیه‌ی قرآن که فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ وَ أُولِي ٱلْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[۲]

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمایید. (مادام که دادگر و حق‌گرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند).

به این مسأله پرداخته و گفته است: «وجوب پیروی از اولوالامر تا زمانی است که بر حق باشند. و پیروی از آنها در مواردی که مخالف شرع باشند، واجب نیست.» امّا آیا این مسأله، کار مباح را دربرمی‌گیرد یا نه؟

درباره‌ی این مسأله اختلاف وجود دارد. گروهی گفته‌اند: پیروی از ولی‌امر در کار مباح، واجب نیست زیرا هیچ کس حق ندارد، چیزهایی راکه خداوند حلال کرده، حرام نماید یا اموری راکه حرام نموده، حلال کند. گروهی دیگر گفته‌اند: «پیروی از حاکم در کار مباح، واجب است.» همان گونه ک، حصکفی و دیگران به آن اشاره کرده‌اند. گروهی از محققین هم گفته‌اند: «پیروی از امام در امر و نهی او، واجب است تا جایی که امر به کار حرام ننموده باشد.» و گروهی هم گفته‌اند: «آنچه سلطان به آن فرمان می‌دهد اگر به مصلحت عمومی مربوط نباشد، فرمان‌برداری ظاهری از آن واجب است. یعنی در کارهای خصوصی می‌توان رأی او را نپذیرفت امّا در مصالح و مسایل عمومی، در ظاهر و باطن، باید آن را پذیرفت.»[۳]

---

۱. همان، صص ۸-۷.
۲. نساء: ۵۹.
۳. تفسیر آلوسی، روح المعانی، ج ۵، ص ۶۶.

۳۵۴۳ـ دیدگاه برتر

برترین سخن از دیدگاه مؤلف [دکتر زیدان] این است که امام (خلیفه یا ولی‌امر) می‌تواند به مباح فرمان دهد و همچنین از مباح نهی کند. و بر هر زن و مرد مسلمانی در هر دو حالت، امر و نهی، پیروی از امام واجب است و دلیل آن به شرح زیر است:

۱. سیره‌ی خلفای راشدین

از عمربن خطاب رضی الله عنه نقل شده که، ایشان از خوردن گوشت دو روز متوالی نهی کرده بود و نیز کوچ بزرگان مهاجر را از مدینه، جز با اجازه‌ی خودش منع نموده بود.

حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه به نوشتن مصحف به گونه‌ای یکسان و واحد و اجتماع مسلمانان بر آن و سوزاندن مصاحف دیگر فرمان داد. اگر چه قرآن با هفت روایت نازل شده بود و تلاوت آن با هر یک از این هفت قرائت مباح بود، امّا حضرت عثمان رضی الله عنه باور داشت، رها کردن چنین کار مباحی به اختلاف و تفرقه می‌انجامد و این موضوع، سبب ضرر عمومی می‌شود حضرت عثمان رضی الله عنه، با این کارش ضرر بزرگی را از بین برد.[1]

۲. کاسانی گفته است: «پیروی از امام در کارهایی که امر به معصیت نباشد، واجب است.»[2] و مباح معصیت نیست و پیروی از آن واجب است.

۳. بنابر اصل «سد ذرائع» که اصلی صحیح و پذیرفته شده است گاهی در اصل مباح، عارضه‌ای روی می‌دهد - البته هرگاه مقدمه‌ای برای حرام شرعی باشد - و آن را به حرام تبدیل می‌گرداند. همچنین تمامی مباح، وسیله‌ای برای امر مطلوب شرعی می‌باشد که حکم آن به مباح سرایت می‌کند. امام شاطبی در این‌باره گفته است: «هرگاه مباح، منجر به ارتکاب حرام شود از باب سد ذارئع حرام می‌گردد، و هر گاه به امری غیرمباح منجر شود حکمش همان حکم غیرمباح خواهد بود.»[3]

۳۵۴۴ـ پیروی حرام از فرمانروا

پیروی حرام از سلطان و فرمانروا یعنی آنها امر به معصیت خداوند متعال نماید و در این حالت بر مرد و زن مسلمان واجب است که در این پیروی حرام وارد نشوند. از پیامبر صلی الله علیه و سلم

---

۱. الاباحة عندالاصولیین و الفقهاء، استاذ محمد سلام مدکور، ص ۳۱۵.

۲. البدائع، کاسانی حنفی، ج ۷، ص ۱۴۰.

۳. الموافقات، شاطبی، ج ۱، صص ۱۱۴-۱۱۳.

روایت شده است: «بر انسان مسلمان فرمان‌برداری و پیروی از فرمان فرمانروا در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها واجب است مگر به گناه فرمان داده شود که در این حالت دیگر فرمان‌برداری و پیروی‌ای در کار نخواهد بود.»[۱] بر این اساس، علما بر حرام‌بودن پیروی از ولی‌امر در معصیت خدا، اجماع کرده‌اند و قاضی عیاض این اجماع را نقل نموده است.[۲]

۳۵۴۵ ـ بیعت زنان و پیروی حرام از فرمانروا

خداوند متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَن لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئاً وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ، وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ، وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ، فَبَايِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾[۳]

پیامبر ﷺ با زنان برپایه‌ی مواردی که در این آیه آمده است، بیعت می‌نمود و این قول خداوند که فرموده: ﴿وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ﴾، به‌روشنی به این نکته اشاره می‌کند که در غیرمعروف (معصیت) اطاعت حرام است و جایز نیست.

در تفسیر کشاف آمده است: «چنانچه سؤال شود که خداوند فقط به کلام «ولا یعصینک» اکتفا می‌نمود آیا این به ذهن نمی‌آید که کار پیامبر فقط دعوت به معروف است؟ جواب چنین است که آمدن «فی معروف» بدنبال «و لا یعصینک» برای این است که بفهماند عدم اطاعت از مخلوق در معصیت خالق مقتضی نهایت پرهیزگاری و اجتناب از نواهی است.»[۴]

در تفسیر قرطبی آمده است: «در بیعت با پیامبر ﷺ، کار معروف به عنوان شرط قرار داده شده تا به این نکته اشاره کند که پیروی‌نکردن در غیر معروف سزاوارتر و الزامی‌تر است.[۵]» یعنی بر ولی‌امر واجب است که به معروف فرمان دهد، تا مستحق پیروی و فرمان‌برداری از سوی رعیت باشد و چون فرمان به معصیت دهد، مستحق پیروی نخواهد بود بلکه سرپیچی از امر او واجب است.»

۳۵۴۶ ـ عقوبت اطاعت از دستور حرام

کسی که از دستور حرام پیروی می‌کند، عقوبت در انتظار اوست و حدیث نبوی صحیحی که امام مسلم آن را در «صحیح» خود آورده، بر آن اشاره دارد: «پیامبر ﷺ سریه‌ای را برای جهاد در راه خدا به راه انداخت و فرماندهی آن را به مردی از انصار سپرد و به سپاهیان دستور داد که

---

۱. صحیح مسلم به شرح النووی، ج ۱۲، ص ۲۲۶.
۲. همان، ص ۲۲۲.
۳. ممتحنه: ۱۲.
۴. تفسیر الکشاف، ج ۴، ص ۵۲۰.
۵. تفسیر القرطبی، ج ۱۸، ص ۷۵.

فرامین او راگوش دهند و از او پیروی نمایند. [سپاهیان] فرمانده را در کاری آزرده نمودند. فرمانده به آنها گفت: برایم هیزم جمع کنید. این کار را کردند. سپس گفت: آتش بیفروزید. آتش‌افروختند پس از آن گفت: مگر رسول خدا ﷺ به شما دستور نداد که از من پیروی کنید؟ گفتند: آری.

گفت: به آتش داخل شوید!!! سپاهیان به همدیگر نگاه کردند و گفتند: ما به پیامبر ﷺ از آتش پناه آورده‌ایم و آنان همان طور [شگفت‌زده] بودند تا اینکه، غضب فرمانده فرونشست و آتش خاموش شد. هنگامی که سپاهیان از آن سریه بازگشتند، ماجرا را برای پیامبر ﷺ بازگفتند. پیامبر فرمود: اگر به داخل آن می‌رفتید، قطعاً توانایی خروج از آن را نداشتید؛ زیرا پیروی تنها در امر معروف است.»[1]

سخن پیامبر که فرمود: اگر به داخل آن آتش می‌رفتید از آن خارج نمی‌شدید، به این نکته اشاره می‌کند که اگر از فرمان امیرشان که به گناه امر کرده بود، پیروی می‌کردند مستحق عذاب می‌شدند. زیرا در صورت پیروی، مرگشان خودکشی محسوب می‌شد و خودکشی هم گناهی است که خداوند عذاب سختی را برای آن مقرر کرده است و کسی را که به چنین گناهی فرمان می‌دهد، نباید اطاعت کرد چون پیروی از فرمانروا و دیگران در معصیت نسبت به خداوند متعال، جایز نیست.

۱. صحیح مسلم بشرح النووی. ج ۱۲، صص ۲۲۳ و ۲۲۷.

گفتار دوم
امر به معروف و نهی از منکر

۳۵۴۷ـ تعریف معروف و منکر

معروف اسمی است جامع که برای پیروی از خداوند، تقرّب به او، احسان به مردم، کارهای نیک و محسنات که شرع به آن فراخوانده به کار می‌رود.[۱]

برپایه‌ی این تعریف، منکر، نقطه مقابل معروف است. یعنی آنچه شرع نکوهیده، حرام و مکروه ساخته است.[۲] و با توجه به تعریف می‌توان این گونه استنباط کرد که «معروف، آن است که شرع به وجوب یا استحباب یا اباحه‌ی آن، امر می‌نماید و منکر آن است که، شرع به صورت تحریمی و یا کراهتی از آن نهی می‌کند.»

۳۵۴۸ـ در تفسیرالمنار آمده است: «معروف آن است که، عقل‌های سالم، حُسن و نیکویی آن را شناخته‌اند و به سبب سودمندی آن، قلب‌های پاک به آن اشتیاق و تمایل می‌یابند و سازگاری آن با فطرت به گونه‌ای است که اگر در شرع وارد شود، انسان عاقل و پاک‌فطرت نمی‌تواند آن را رد یا بر آن اعتراض نماید و منکر آن است که، عقل‌های سالم آن را زشت می‌شمارند و قلب‌ها از آن متنفر و بیزارند و از آن دوری می‌جویند.»[۳]

۳۵۴۹ـ در تفسیر ابن کثیر درباره‌ی این قول خداوند متعال که فرموده است: ﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾[۴] آمده است: این، درواقع صفت حضرت رسول ﷺ در کتاب‌های پیشین است و همواره خصوصیت پیامبر ﷺ چنین بود که ایشان جز به خیر و نیکی فرمان نمی‌دادند و جز از شر نهی نمی‌نمودند. همان گونه که، عبدالله‌بن مسعود گفته است: هرگاه شنیدی که خداوند متعال فرمود: ﴿يَا أَيُّهاالذين ءامنوا﴾ به آن گوش فرا ده، که آن یا خیری است که، به آن امر نموده یا شری است که، از آن نهی فرموده است و مهم‌ترین و بزرگ‌ترین [خطاب] امر به عبادت و پرستش اوست و اینکه او تنهاست و شریکی ندارد و نیز نهی از عبادت غیر خدا که خداوند، پیامبر اسلام و پیامبران پیش از او را برای این کار، برانگیخته است.

---

۱. النهایه، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۱۶.

۲. همان، ج ۵ ص ۱۱۵.

۳. تفسیر المنار، مرحوم رشید رضا، ج ۹، ص ۲۲۷.

۴. اعراف: ۱۵۷.

۳۵۵۰ـ خلاصه‌ی کلام در تعریف معروف و منکر این است که: معروف، یعنی آنچه شریعت اسلام انجام آن را به صورت واجب یا مندوب خواسته و این خواست شرعی را عقل‌های سلیم و پاک و فطرت‌های درست و سالم می‌شناسند و حُسن بعضی از آنها این است که، پیش از آنکه در شرع مطرح شوند شناخته شده و معروف هستند زیرا عقل‌ها هر چند سلیم باشند و فطرت‌ها هرچند بر حق باشند، نمی‌توانند به تمامی آنچه نیک و سودمند و بافطرت سالم سازگار است، دسترسی و احاطه یابند.

و منکر آن است که شریعت اسلام به صورت تحریمی یا کراهتی از آن نهی کرده است و عقل‌های سلیم و فطرت‌های پاک، آن را زشت می‌شمارند و از آن بیزارند. امّا عقل به تنهایی نمی‌تواند تمام آنچه مخالف عقل سلیم و فطرت پاک است، دریابد. پس با احتجاج به اینکه، عقل می‌تواند کارهای نیک و منکر را دریابد و با شناخت، به انجام معروف بپردازد و منکر را رها کند نمی‌توان به عقل صِرف تکیه کرد. زیرا پس از ورود به اسلام پسندیده است از معروفی پیروی شود که دین به‌همراه خود آورده و به آنچه از آن نهی کرده، پایان داد. همچنین، برای پیروی یا اجتناب از آنچه نص صریحی ندارد که منکر یا معروف‌بودن آن را بیان کند، باید درباره‌ی آن به اجتهاد پرداخت.[1]

۳۵۵۱ـ جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در اسلام

امر به معروف و نهی از منکر در اسلام جایگاهی بسیار عظیم و والا دارد. و اهل علم از زمانی که آن را شناخته و از لابه‌لای نصوص شرعی بر آن واقف شده‌اند به آن اشاره کرده‌اند. ازجمله سخن امام غزالی است که، فرموده است: «امر به معروف و نهی از منکر، بزرگ‌ترین و اساسی‌ترین محور دین است.»[2]

امام نووی درباره‌ی امر به معروف و نهی از منکر گفته است: «آن، دری عظیم است که استواری و اساس کار دین به آن وابسته است.»[3]

---

۱. یکی از مهمترین مباحثی که در علم کلام مطرح می‌شود این است که آیا افعال دارای حُسن و قبح شرعی‌اند یا عقلی؟ علما در جواب این سؤال به سه گروه تقسیم شده‌اند:

۱ـ معتزله معتقدند که افعال دارای حُسن و قبح: اتی هستند و عقل به تنهایی توانایی ادراک حسن و قبح افعال را دارد.

۲ـ اشاعره معتقدند که افعال دارای حُسن و قبح شرعی هستند و عقل به تنهایی توانایی ادراک آن را ندارد، زیرا عقل انسان ناقص است. و اراده‌ی خداوند مطلق است و چیزی نمی‌تواند آن را مقید نماید.

۳ـ ابومنصور ماتریدی از اضاف معتقد است که انسان و عقل انسان در مواردی می‌تواند حُسن و قبح را تشخیص بدهد ولی تشخیص عقل به اندازه‌ای نیست که الزام‌آور باشد. برای توضیح بیشتر ر.ک: کلام اهل سنت اشر عبدالله احمدی، مترجم.

۲. احیاء علوم‌الدین، امام غزالی، ج ۲، ص ۲۶۹.

۳. صحیح مسلم به شرح النووی، ج ۲، ص ۲۴.

شیخ‌الاسلام ابن تیمیه گفته است: «از آن‌جایی که، حاصل دین و همه‌ی ولایات، امر و نهی است، امری که خداوند، پیامبر ش را به آن مبعوث نموده، امر به معروف است و نهی‌ای که خداوند، پیامبرش را برای آن مبعوث نموده، نهی از منکر است.»[۱]

۳۵۵۲ ـ خداوند پیامبرش را به صفت آمر به معروف و ناهی از منکر توصیف نموده است.

خداوند متعال در وصف پیامبر ش، محمد، ﷺ فرموده است:

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلْأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُم بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَىٰهُمْ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَٱلْأَغْلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...﴾[۲]

(به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهم به) کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده‌ی (خدا) پیغمبر امی که در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌سازد و بند و زنجیر را از ایشان به در می‌آورد.)

خداوند، با چنین بیانی رسالت او را تکمیل کرده است. درواقع او، همان کسی است که خداوند بر زبان او امر به تمامی معروف‌ها و نهی از هر منکری را جاری ساخت و هر چیز پاکی را حلال و هر ناپاکی را حرام کرد. حلال‌نمودن طیّبات در زیرمجموعه‌ی «امر به معروف» و حرام‌نمودن خبائث در زیرمجموعه‌ی «نهی از منکر» می‌گنجد.

همچنین امر به همه‌ی معروف‌ها و نهی از تمام منکرها، جز برای رسول ما ﷺ کامل نشده است. به همین سبب، خداوند دین ما، یعنی اسلام را برایمان کامل و با آن، نعمت را بر ما تمام کرده و فرموده است:

﴿ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلَٰمَ دِينًا﴾[۳]

(امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آبین خداپسند برای شما برگزیدم.)

خداوند متعال دین را برای ما کامل کرد و به پیامبرش وحی نمود، تا امر به همه‌ی معروف‌ها و نهی از تمامی منکرها را تبلیغ نماید. و با این کار خداوند، نعمتش را بر ما تمام کرد و دین اسلام را برای ما برگزید.[۴]

---

۱. مجموع فتاوای شیخ‌الاسلام ابن تیمیه، ج ۲۸، ص ۶۵. ۲. اعراف: ۱۵۷.
۳. مائده: ۳.
۴. مجموع فتاوای شیخ‌الاسلام ابن تیمیه، ج ۲۸، صص ۱۲۲-۱۲۱.

۳۵۵۳ ـ خداوند متعال، زنان و مردان مؤمن را با صفات پیامبرش توصیف نموده است

خداوند متعال فرموده است:

﴿وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ﴾[۱]

(مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند.)

و ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ...﴾[۲]

(شما بهترین امتی هستید، که به سود انسان‌ها پدیدار شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید.)

شیخ‌الاسلام، ابن تیمیه درباره‌ی این آیه و آیه‌ی پیشین گفته است: «خداوند سبحان به‌روشنی فرموده: این امت، بهترین امت‌هاست. آنها سودمندترین مردم نسبت به همدیگرند و از نظر احسان و نیکی به همدیگر از همه بالاترند. زیرا آنها امر به معروف و نهی از منکر را از نظر کمی و کیفی تکمیل نمودند و به هر کار پسندیده‌ای، فرمان داده و همه را از هر کار ناپسندی نهی نمودند و با جهادِ مال و جان به انجام آن [امر به معروف و نهی از منکر] پرداختند. و این نهایت سودمندی در حق مردم است.

۳۵۵۴ ـ تفاوت میان اهل ایمان و اهل نفاق

از آن‌جایی که مردان و زنان مؤمن، به کارهای پسندیده فرمان می‌دهند و از کارهای ناپسند بر حذر می‌دارند، اهل نفاق با آنها در تضادند. خداوند فرموده است:

﴿ٱلْمُنَافِقُونَ وَٱلْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِٱلْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمَعْرُوفِ﴾[۳]

(مردان منافق و زنان منافق از یک گروه هستند. آنان همدیگر را به کار زشت می‌خوانند و از کار خوب بازمی‌دارند.)

خداوند متعال فرمان به کارهای پسندیده و دوری از کارهای ناپسند را تفاوتی میان اهل ایمان و اهل نفاق دانسته است و این موضوع، نشان می‌دهد که بارزترین ویژگی مؤمنان زن و مرد امر به معروف و نهی از منکر است.[۴]

---

۱. توبه: ۷۱.
۲. آل عمران: ۱۱۰.
۳. توبه: ۶۷.
۴. تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۴۷.

۳۵۵۵ـ میزان مشروعیت امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر بر هر زن و مرد مسلمانی که بتواند آن را انجام دهد، واجب کفایی است. بدین‌گونه که اگر گروهی آن را انجام دهند، از دیگران ساقط می‌شود و چون همه آن را ترک کنند، همه‌ی کسانی که بی‌سبب از انجام آن خودداری نموده‌اند، گناهکار خواهند بود، چه این خودداری عدم انجام واجب و چه عدم دعوت توانمندان برای آن باشد. گاهی نیز این واجب کفایی به واجب عینی تبدیل می‌گردد و آن وقتی است که شخص دیگری جز او برای انجام این امر وجود نداشته باشد یا در جایی باشند، که کسی جز او برای انجام این کار یافت نشود یا کسی جز او به آن آگاهی نداشته باشد یا کسی جز او نتواند، منکری را که پدید آمده، دفع کند. مانند کسی که همسر یا پسر یا دختر یا غلامش را در حال انجام کار منکری می‌بیند یا درمی‌یابد، آنها در انجام کار معروفی کوتاهی می‌نمایند در این حال، مسأله‌ی امر به معروف و نهی از منکر برای او حالت واجب عینی پیدا می‌کند.[1]

۳۵۵۶ـ یک انتقاد و رد آن

گاهی کسی به فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر اعتراض وارد می‌کند و برای خودداری از امر به معروف و نهی از منکر دلیل می‌آورد و به این آیه‌ی قرآن استناد می‌جوید:

﴿يَاأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُم مَن ضَلَّ إِذَا ٱهْتَدَيْتُمْ﴾[2]

(ای مؤمنان! مواظب خود باشید. هنگامی که شما هدایت یافتید، گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند.)

و گمان می‌برد که در صورتی که او هدایت یافته (مسلمان) است. این آیه دلیلی برای خودداری او و از انجام این واجب است. امام ترمذی در جامع خود از قیس بن ابی‌حازم و او از ابوبکر صدیق روایت نموده است، که گفت: «ای مردم! شما این آیه را قرائت می‌کنید که می‌فرماید: ﴿يَاأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُم مَن ضَلَّ إِذَا ٱهْتَدَيْتُمْ﴾ حال آنکه من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه مردم، ستمگری را دیدند، اگر او را [از ظلم] منع ننمایند، نزدیک است خداوند با عذابی همه‌ی آنها را درگیر و گرفتار کند.»[3]

---

۱. مجموع فتاوای ابن تیمیه، ج ۲۸، صص ۶۶-۶۵، صحیح مسلم به شرح النووی، ج ۲، ص ۲۳.
۲. مائده: ۱۰۵.
۳. تحفه الاحوذی بشرح جامع الترمذی، ج ۶، صص ۳۸۹-۳۸۸.

امام نووی در معنای آیه‌ی مذکور گفته است: «شما اگر کارهایی را که به آن مکلف شده‌اید، انجام دهید، کوتاهی دیگران به شما ضرری نمی‌رساند همان‌گونه که، خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾[1]، هرگاه کسی امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهد و مخاطب فرمان‌برداری ننماید پس از آن بر او سرزنشی نخواهد بود. چون او وظیفه‌ای را که برعهده داشته، انجام داده و کار او امر و نهی کردن بوده است، نه تحمیل آن.»[2]

شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره‌ی این آیه گفته است: «هدایت با ادای واجب کامل و تمام می‌گردد و انسان مسلمان همان گونه که برای تکالیف دیگرش قیام می‌کند، باید برای انجام امر به معروف و نهی از منکری که بر او واجب است، اقدام نماید. و البته گمراهی، گمراهان زیانی به او نخواهد رساند.»[3]

۳۵۵۷ ـ زن مسلمان مانند مرد مسلمان به انجام این واجب مأمور است

کار امر به معروف و نهی از منکر بر زن مسلمان مانند مرد مسلمان واجب است و به آن سفارش شده و انجامش از او خواسته شده است، به گونه‌ای که خداوند فرموده است:

﴿وَالمُؤمِنُونَ وَ المُؤمِناتُ بَعضُهُم أَولِياءُ بَعضٍ يَأمُرونَ بِالمعرُوفِ وَ يَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ﴾

مردان و زنان مؤمن، اولیا، دوست و یاری‌دهنده‌ی همدیگر هستند و قلوبشان در دوستی و عشق، متحد و هماهنگ و از ویژگی‌هایشان انجام امر به معروف و نهی از منکر است.[4]

در حدیث شریفی که امام مسلم در صحیح خود از ابوسعید خُدری روایت کرده، آمده است: «شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود: «وَ مَن رأى مِنكم مُنكراً فَلْيُغيِّرهُ بِيَدِهِ، فَإِن لَم يَستَطِع فَبِلِسَانِهِ، فَإِن لَم يَستَطِع فَبِقَلْبِهِ، وَ ذَلکَ أَضعَفُ الايمانِ.»[5]

(هرکس از شما کار بد و ناپسندی را دید، باید با همه‌ی توان و نیروی خود از آن جلوگیری نماید. اگر نتوانست، با زبانش اگر نتوانست، با قلبش، که آن ضعیف‌ترین حالت ایمان است.)

کلمه‌ی (مَنْ) که در حدیث آمده؛ مرد و زن را دربرمی‌گیرد.

---

۱. أسرا: ۱۵.
۲. صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۲، صص ۲۳-۲۲.
۳. مجموع فتاوای شیخ‌الاسلام، ابن تیمیه، ج ۲۸، ص ۱۲۷.
۴. تفسیر القرطبی، ج ۸، ص ۲۰۳، تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۵۴۱.
۵. صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۲۷، صص ۲۵-۲۲.

۳۵۵۸ ـ فقها تأکید نموده‌اند که زن مسلمان در ادای این واجب مانند مرد مسلمان است

دلایلی از کتاب خدا وسنت پیامبر آورده شده تا ثابت کند، زن در واجب امر به معروف و نهی از منکر همانند مرد است و هر دو در انجام این واجب مساوی هستند. برخی فقها به سبب روشنی مسأله به آن اشاره نکرده و در این‌باره چیزی نگفته‌اند. گروهی هم مانند امام غزالی به آن تأکید داشته و گفته‌اند «حسبه که عبارتی فراگیر برای امر به معروف و نهی از منکر است، چهار رکن دارد رکن اول؛ محتسب که خود دارای شروطی است؛ ازجمله باید مکلف و مسلمان و قادر باشد زیرا دیوانه وکودک وکافر و ناتوان، توانایی انجام این کار را ندارند و تک‌تک ساکنان کشور همچنین فاسق و برده و زن نیز در دایره‌ی محتسب جای می‌گیرند، هرچند که اجازه‌ی این کار را نداشته باشند.»[۱]

۳۵۵۹ ـ زنی صحابی که متولی امر به معروف و نهی از منکر شد

در کتاب «الاستیعاب» امام ابن عبدالبر آمده است: «پیامبر ﷺ، سمرا دختر نهیک اسدیه را که عمری دراز داشت، در بازار دید که به امر به معروف و نهی از منکر مشغول بود، و برای اجرای آن با شلاقی که در دست داشت مردم را می‌زد.»[۲]

۳۵۶۰ ـ زنی صحابی که محتسب بود

حسبه، همان امر به معروف و نهی از منکر است. عمربن خطاب رضی الله عنه کار حسبه را در یکی از بازارها به زنی به نام «شفا» سپرد. در کتاب «الاستیعاب» «ابن عبدالبر» آمده است: «شفا»، مادر «سلیمان بن ابی خیثمه القرشیه العدویه»، پیش از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه، ایمان آورد و از نخستین زنان مهاجر بود که با پیامبر ﷺ بیعت کرد به همین سبب، عمربن خطاب رضی الله عنه مسؤولیت کارهای بازار را به او سپرد و رأی و نظرش نیز مقدم بود.»[۳]

۳۵۶۱ ـ ارکان امر به معروف و نهی از منکر

رکن اوّل امر به معروف و نهی از منکر وجود انسانی است که او را محتسب می‌نامند. رکن دوم، شخصی که محتسب او را به معروف امر و از منکر نهی کند و محتسب علیه نامیده می‌شود.

---

۱. احیاء علوم‌الدین، غزالی، ج ۲، ص ۴۷۴

۲. الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۴، ص ۳۳۵.

۳. همان، صص. ۳۴۱-۳۴۰.

رکن سوم، موضوع حسبه است که محتسب‌فیه نامیده می‌شود و رکن چهارم، احتساب نامیده شده است و آن چیزی است که امر به معروف و نهی از منکر به آن منتهی می‌گردد.»

۳۵۶۲ ـ شرایط محتسب[1]

محتسب شرایط زیر را دارد:

أ. مکلف: باید بالغ و عاقل باشد و این شرط وجوب حسبه است. امّا درباره‌ی امکان حسبه و اجازه‌ی آن چیزی جز عقل برای محتسب شرط نیست، پس کسی که بالغ نشده باشد امّا از قدرت تمییز برخوردار باشد، رواست که کار حسبه را انجام دهد و کسی نمی‌تواند او را از انجام این کار نهی نماید.

ب. مسلمان باشد: زیرا کار حسبه یاری دین است و کسی که دین اسلام را که محمد ﷺ پیام‌آورش بوده، انکار نماید، از یاری‌رسانان دین به شمار نخواهد آمد.

ج. عدالت: این شرطی است که، برخی فقها آن را پذیرفته‌اند و عده‌ای دیگر آن را نپذیرفته‌اند البته عدم اشتراط آن، راجح است.

امام نووی گفته، علما می‌گویند: شخصی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، شرط نیست که کامل‌الحال باشد و همچنین امر به معروف بر او واجب است هرچند که خود به آنچه که فرمان می‌دهد عمل نکرده باشد؛ و نهی از منکر بر او واجب است، هرچند که خود کاری را که از آن نهی می‌نماید، انجام دهد. زیرا بر او دو کار واجب است. اوّل اینکه خود را امر و نهی کند، به این شکل که کار معروف را انجام دهد و از نهی دوری نماید.

دوم، اینکه اشخاص دیگر را امر و نهی کند و چنانچه در یکی از این دو امر دچار اشتباه گردید، برای او اشتباه دیگری، مباح نیست. امّا اینکه احتجاج به این سخن خداوند متعال که فرموده است: ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾[2]

(چرا سخنی (به دیگران) می‌گویید که خودتان بر آن عمل نمی‌کنید؟)

و همچنین ﴿أَتَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ﴾[3]

(آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید (و از ایشان می‌خواهید که بیشتر به طاعت و نیکی‌ها بپردازند و از گناهان دست بردارند) و خود را فراموش می‌کنید (و به آنچه به دیگران می‌گویید، خودتان عمل نمی‌کنید؟)

---

۱. احیاء علوم‌الدین، غزالی، ج ۲۷، صص ۲۸۴-۲۷۴، صحیح مسلم به شرح النووی، ج ۲، ص ۲۳.
۲. صف: ۲.
۳. بقره: ۴۴.

بیان این موارد بر شرط عدالت، اشکال وارد نمی‌نماید. زیرا آیه‌ی اوّل، از آنها به سبب ترک کار معروف انتقاد نموده است نه به سبب اینکه دیگران را به آن امر نموده‌اند و همچنین آیه‌ی دوم، به علت اینکه آنها خود را فراموش کرده‌اند، از آنها انتقاد نموده، زیرا همان گونه که دیگران را امر می‌کنند، به خود نیز این چنین فرمان نمی‌دهند و با وجود اینکه عدم اشتراط عدالت در محتسب ترجیح داده شده امّا کسی که به چیزی امر می‌کند تا زمانی که خود به آن عمل ننماید، و دیگران را از کاری نهی کند تا خود آن‌را رها ننماید باید بداند که مردم امر و نهی او را کمتر می‌پذیرند.

د. علم: بر محتسب لازم است نسبت به کاری که به آن امر یا نهی می‌کند، علم داشته باشد. یعنی بداند چیزی که به آن فرمان داده، همانی است که شریعت اسلامی به آن فرمان داده است؛ و چیزی که از آن نهی می‌کند، همان است که شرع از آن نهی کرده است و چنانچه حکم شریعت را درباره‌ی کاری نداند، نباید به آن امر یا نهی کند، تا اینکه حکم آن را بیابد.

ه. قدرت: لازم است که محتسب بر کار امر و نهی قدرت و توانایی داشته باشد و کسی که از انکار منکر ناتوان باشد، یا از امر با زبان یا دست عاجز باشد، آن را با قلبش انجام دهد. امر به معروف و نهی از منکر از کسی که عجز و ناتوانی جسمی دارد، ساقط نمی‌شود و آزار و اذیتی که از آن می‌ترسد، که به وجودش یا ناموسش یا مالش وارد شود، به عجز حسّی ملحق می‌گردد، و درنتیجه تغییر و انکار منکر با دست و زبان از او ساقط می‌گردد و به انکار قلبی منتقل می‌گردد.

۳۵۶۳ ـ دوم: شرایط محتسب علیه

محتسب علیه، انسانی است که کاری را که احتساب در آن جایز یا واجب است، انجام دهد به شرط اینکه کار ممنوع در حق او منکر باشد، هرچند در حق او گناه به حساب نیاید امّا از لحاظ معنوی و دینی بازخواست می‌گردد؛ به همین سبب شرط نیست که محتسب‌علیه بالغ و عاقل باشد. زیرا انسان مجنون وقتی که تصمیم به زنا، و کودک غیرممیز وقتی که تصمیم به نوشیدن شراب بگیرند، از انجام آنها منع می‌گردند و کار صبی و مجنون معصیت به‌شمار نمی‌آید؛ امّا هر دو برای انجام این کار محاسبه و بازخواست خواهند شد.[۱]

۳۵۶۴ ـ نظارت فرزند بر والدین

نظارت فرزند ـ دختر پسر ـ بر والدین ثابت واجب است و انجام این کار توسط فرزند برای والدین به این شکل است که باید به معروفی که به آن امر می‌نماید یا منکری که از آن نهی می‌کند،

---

۱. احیا علوم‌الدین، غزالی، ج ۲، ص ۲۸۷.

آشنایی کامل داشته باشد برای نمونه به پدرش بگوید: در شرع پوشیدن لباس حریر برای مردان جایز نیست. و فرزند می‌تواند این کار را با پند، نصیحت، لطف و مهربانی انجام دهد، به گونه‌ای که حق پدر و مادر رعایت شود و نباید با تندی، خشونت، تهدید و یا بالاتر از آن مانند زدن و... امر به معروف و نهی از منکر نماید.

آیا فرزند می‌تواند احتساب عملی انجام دهد؟ به این صورت که کوزه‌ی شرابی را که پدرش از آن شراب می‌نوشد، بشکند؟ یا مالی را که والدینش به غصب از کسی گرفته‌اند، به صاحب و مستحق آن بازگرداند؟ یا عکس‌ها و مجسمه‌های به دار آویخته و ظروف طلا و نقره‌ی خانه‌ی پدرش بشکند؟ یا چنین کارهای عملی‌ای را برای از بین بردن منکری که به والدینش تعلق دارد، انجام دهد؟

انجام این کارها به خود پدر یا مادر آسیبی نمی‌رساند؛ بلکه سبب اذیت و عصبانیت والدین خواهد شد و از آنجایی که این کار در شرع حرام است، آیا برای فرزند انجام این کارها هرچند که والدینش را عصبانی نماید، رواست؟

امام غزالی گفته است: «قول اظهر در قیاس بر آن است که، بر فرزند لازم و حتی واجب است که این کارها را انجام دهد.» و سپس امام غزالی این سخن را اصلاح فرموده و گفته: «البته این مسأله را نباید از نظر دور داشت که این کار به مقدار قبح منکر و اذیت و عصبانیت، یعنی اذیت و ناراحتی والدین بستگی دارد.»[1]

۳۵۶۵ ـ نظارت زن بر شوهر

امام غزالی آنچه را که درباره‌ی نظارت فرزند برای والدینش بیان نموده، همان را هم درباره‌ی زن بر شوهرش به سبب بزرگداشت حق شوهر بر زن، بیان کرده است[2] و معنای آن این است که زن حق دارد، شوهرش را با پند، نصیحت، لطف و مهربانی، امر به معروف و نهی از منکر نماید و نباید با تهدید و کتک‌زدن این کار را انجام دهد.

۳۵۶۶ ـ سوم: شرایط محتَسَب فیه[3]

موضوع حسبه، یعنی آنچه به آن امر می‌شود، باید برابر با موازین شرعی، معروف و شناخته شده باشد و اگر فرضِ لازم باشد؛ مانند نمازهای واجب و زکات باید به آن به صورت جزمی و قاطع امر نماید و اگر مُستحب باشد باید به آن دعوت کرده و به آن تشویق و ترغیب نماید.

---

۱. همان، ص ۲۷۹. ۲. همان، ص ۲۸۰.

۳. صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۲۷ ص ۲۳، احیاء علوم‌الدین، الغزالی، ج ۲، صص ۲۸۶ـ۲۸۰.

۳۵۶۷ ـ اگر فعل در دایره‌ی منهیات باشد، موارد زیر در آن شرط است:

أ. منکر باشد؛ یعنی در شرع حرام و غیرممکن الوقوع باشد، چه آن در حق فاعلش معصیت باشد مانند شُرب خَمر انسان مکلف بالغ و عاقل، یا در حق فاعلش معصیت نباشد مانند شُرب خَمر کودک ممیز یا غیرممیز.

ب. منکر باید فی‌الحال موجود باشد، و اگر زمان آن سپری شده باشد منکر از بین رفته و نهی از آن مطرح نخواهد بود. برای نمونه کسی که در گذشته شراب نوشیده این منکر در دوره‌ی گذشته بوده و تمام شده امّا اگر با قرینه‌ی معتبر بدانند، که شخص تصمیم بر نوشیدن دوباره‌ی شراب گرفته، باید او را با راهنمایی و ارشاد، امر به معروف و نهی از منکر نمایند.

ج. منکر باید بدون تجسس برای محتسب آشکار و ظاهر باشد، و اگر شخصی در خانه‌ی خود گناهی انجام دهد و دَرِ خانه‌ی را ببندد، بر محتسب روا نیست که جاسوسی نماید زیرا خداوند متعال انسان را از تجسس نهی نموده و فرموده است: ﴿وَلاَ تَجَسَّسُوا﴾

د. منکر باید از چیزهایی باشد که، علما بر منکر بودنش اجماع و توافق داشته باشند و اگر درباره‌ی آن اختلاف داشته باشند، انکاری درباره‌ی آن مطرح نیست، زیرا ازجمله‌ی امور اجتهادی بشمار می‌آید که نمی‌توان انکار یا قبول آن را ترجیح داد، مادامی که از اجتهادی درست و معتبر سرچشمه بگیرد. امّا بر محتسب رواست که به صورت مستحب؛ امر به معروف و نهی از منکر کند، نه به صورت حتم و الزام و البته این کار راهی برای خروج از اختلاف است. زیرا علما بر جلوگیری از اختلاف اتفاق‌نظر دارند تا مسلمانان کاری را انجام دهند یا ترک نمایند که درنظر هیچ یک از آرای اهل علم، مخالف شرع به حساب نیاید.

۳۵۶۸ ـ چهارم: شرایط احتساب[۱]

منظور از احتساب چیزی است که به سبب آن امر به معروف و نهی از منکر صورت کامل به خود گرفته است و تمام سخن در این مسأله این است که احتساب با دست یا زبان کامل می‌شود و چنانچه در این دو حالت دشواری‌ای وجود داشته باشد باید این کار را با قلب انجام دهد، به سبب این‌که پیامبر ﷺ فرموده است: «مَن رأی مِنکم مُنکراً فَلْيُغيِّرهُ بِيَدِهِ، فَإِن لَمْ يَستَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِن لَمْ يَستَطِع فَبِقَلْبِهِ، وَ ذَلِک أَضْعَفُ الايمانِ» و هر مرتبه‌ای، از مراتب احتساب که این حدیث شریف آنها را دربرگرفته، شرایطی است که در زیر به آنها اشاره شده است.

---

۱. احیاء علوم‌الدین، غزالی، ج ۲، ص ۲۹۱-۲۸۹.

۳۵۶۹ ـ مراتب احتساب و شرایط آن[1]

احتساب سه شرط دارد و این حدیث شریف به آنها اشاره نموده است: «مَن رأی مِنکُمْ مُنکراً فَلْیُغیِّره، فَإن لَمْ یَستَطِع فَبِلسانِهِ، فَإنْ لَم یَسْتَطِع فَبِقَلْبِهِ، وَ ذٰلِکَ أَضعفُ الایمانِ» و برای هر مرتبه شرایطی وجود دارد که، اگر تحقق بیابد بر مرد و زن مسلمان واجب است که مقتضای این مراتب را به صورت زیر رعایت نمایند.

۳۵۷۰ ـ مرتبه‌ی اوّل: تغییر منکر *با* دست، یعنی تغییر آن به صورت عملی هرچند در صورت لزوم با به‌کارگیری نیرو و استعانت از یاران انجام پذیرد مانند دورکردن و راندن کسی که به انسان حمله می‌کند برای رهایی جان کسی که قتلی مرتکب نشده، یا برای حفظ ناموسی از هتک و بی‌آبرویی. زدن محتَسَب علیه، زندانی نمودن، منع وی در زمره‌ی تغییر با دست به شمار می‌آید. و شرط این گونه تغییر این است که فرد محتسب و سایر مسلمانان هم از آزار و اذیت ایمن باشند. و علت این شرط ترس از آزار و اذیت است به سبب ناتوانی جسمی، لذا در این حالت منع از منکر با دست واجب نیست.

۳۵۷۱ ـ مرتبه‌ی دوم: *احتساب با زبان وگونه‌های آن*

أ. تعریف: یعنی محتسب به محتسب‌علیه درباره‌ی حکم شرعی برای فعل یا ترک آن آگاهی‌های لازم را ارائه دهد؛ زیرا احتمال دارد که محتسب علیه نسبت به این مسأله در شرع اسلامی جاهل باشد به همین سبب آن را انجام داده و چون محتسب او را از حکم عمل آگاه سازد، از انجام منکر خودداری نماید.

ب. پند و نصیحت، ارشاد و ترساندن از خداوند متعال، چه بسا انسان گناهکار با نصیحت از عمل خود دست بردارد و منکر را ترک کند و یا معروفی را انجام دهد.

ج. سرزنش و توبیخ با الفاظ رکیک و سخنان غلیظ، برای نمونه محتسب به محتَسَب‌علیه بگوید: «یا فاسق» «یا جاهل». امّا برای محتسب جایز نیست کلماتی راکه در شرع ممنوع هستند، به‌کار ببرد، همچنین روا نیست که پدرش را دشنام دهد.

د. تهدید به اذیت و آزار، این کار باید ازجمله کارهایی باشد که محتسب به صورت عملی توانایی انجام آن را داشته باشد و از نظر شرعی هم برایش جایز باشد. در احتساب با کلام، داشتن توانایی شرط است تا محتسب ترسی از جان خود و اذیت و آزار دیگران نداشته باشد.

۱. صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۲، صص ۲۵-۲۲، اصول الاعوة، ص ۱۸۶.

۳۵۷۲ ـ مرتبه‌ی سوم: *احتساب با قلب*، این مرحله زمانی است که، شخص از اجرای دو مرحله‌ی پیشین عاجز و ناتوان باشد و در قلب خود آن چیزهایی را که جزو منکرات می‌داند، انکار می‌نماید و آرزو می‌کند که در صورت توانایی، دیگران را به انجام عمل معروف فرمان دهد تا آن را انجام بدهند. درواقع جایز نیست که قلب هیچ مرد یا زن مسلمانی از احتساب قلبی خالی باشد و این کار هیچ گونه ضرری ندارد و هر انسان مسلمانی می‌تواند آن را انجام دهد؛ زیرا آن در واقع کراهت و نفرت از منکری است که انسان آن را می‌بیند ولیکن توانایی تغییرش را ندارد و نیز نمی‌تواند به تغییر آن فرمان دهد و دوست دارد که، ای کاش می‌توانست این کار را انجام دهد و نیز در مورد معروفی است که عده‌ای که آن را انجام نمی‌دهند، امّا از آنها خواسته می‌شود و محتسب دوست دارد که اگر می‌توانست آنها را به انجام آن معروف فرمان دهد، و درواقع این انکار قلبی به منزله‌ی تغییری برای منکر به‌شمار می‌آید؛ زیرا تغییر با دست به این صورت است که، پیش از آن باید انکار قلبی از آن کار به‌دست آید؛ زیرا اگر انسان مسلمان آن کار را در درون انکار نکند و با همه‌ی وجود از آن ناراضی نباشد، دستش توانایی همراهی را برای تغییر نخواهد داشت و زن و مرد مسلمان از تغییر آن منکر با دست عاجز و ناتوان خواهند بود، و کراهت و نارضایتی قلبی از آن منکر به مانند تغییر آن است تا بیانگر صدق نیت صاحبش باشد، زیرا این کمترین چیزی است که انسان توانایی آن را دارد.

۳۵۷۳ ـ آیا وجوب احتساب مشروط به سودمندبودن آن است؟

اگر قدرت بر احتساب وجود داشته باشد و محتسب از لحاظ جانی و ناموسی از آزار و اذیت در امان باشد، آیا وجود احتساب بر محتسب مشروط به انتفاع محتسَب‌علیه است؟ فقها در این‌باره دو نظر دارند.

قول اول: احتساب واجب نیست و هرگاه امید و انتظار فایده وجود نداشته باشد، مستحب است و در صورتی واجب است که، به انتفاع آن امیدوار باشد و خداوند در این‌باره فرموده است: ﴿فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ ٱلذِّكْرَىٰ﴾[1] در تفسیر ابن کثیر در معنای این آیه آمده است که هرگاه تذکر و پند مفید باشد، یادآوری و تذکر دهید.»[2]

قول دوم: احتساب چه نفع داشته باشد چه نداشته باشد، واجب است، زیرا احتساب زن و مرد مسلمان انجام واجب شرعی است و به انتفاع و سود دیگران بستگی ندارد. و بر زن و مرد

---

۱. اعلی: ۹.
۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۰۰.

مسلمان واجب است که تکالیف شرعی‌ای را که بر آنها واجب است، ادا کنند و بر آنان واجب نیست که محتسب علیه احتساب را بپذیرد و در تفسیر آیه گفته‌اند: ﴿فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ﴾ معنایش این است که «تو یادآوری کن، چه این یادآوری به آنها نفع برساند، یا نه!!!!» و اینکه «أوْ لَم تُنفعْ» در این آیه آورده نشده، به سبب آن است که این معنا از سیاق آیه فهمیده می‌شود. قول دیگری از خداوند متعال این موضوع را به‌خوبی آشکار می‌کند که، فرموده است: ﴿سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الحَرَّ﴾[۱]، یعنی لباسهایی که شما را از سرما نگه می‌دارد و محافظت می‌کند. و گفته شده که «اِن» در این‌جا به معنای «ما» است[۲] و معنای «اِن شرطیه» نمی‌دهد. از آن‌جایی که یادآوری در هر حال سودمند است در احتساب برآورده شدن خواست و آرزو شرط نیست.[۳] همچنین در تأویل این آیه گفته‌اند: ﴿فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ﴾ آنچه با «اِنْ» بر چیزی منوط و مشروط شود از عدم شرط آن، عدم مشروط لازم نمی‌آید. کما اینکه خداوند متعال فرموده: ﴿فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ﴾[۴] قصر نماز جایز است، هرچند در حالتی که خوف هم وجود نداشته باشد. و نیز فرموده است: ﴿فَإِن لَمْ تَجِدُوا كاتباً فَرِهانٌ مَقبوضَة﴾ «رهن حتی با وجود کاتب هم، جایز است.»[۵]

۳۵۷۴ ـ دیدگاه برتر

از میان این دو قول، قول راجح نزد من [زیدان] وجوب اِحتساب است، چه انتظار انتفاع از آن باشد و چه مهیّای انتفاع باشد، یا در آن اعلام شعائر و سربلندی اسلام و حمیت مسلمانان وجود داشته باشد یا مصلحتی را برای کسی غیر از محتسب علیه محقق نماید.

۳۵۷۵ ـ فقه احتساب

هدف از احتساب ـ امر به معروف و نهی از منکر ـ ازبین‌بردن منکر و ایجاد معروف است؛ و می‌بایستی با کوتاهترین و آسان‌ترین راه به این هدف رسید، البته به شرط مشروعیت آن و در نظر گرفتن هدف نهایی احتساب، یعنی نابودی منکر و جایگزینی معروف. پس با درنظرگرفتن موارد یاد شده، مرد و زن مسلمان به انجام احتساب و یا ترک آن می‌پردازند. رعایت قواعد زیر در هنگام انجام احتساب به تحقق هدف‌های آن کمک می‌کند.

---

۱. نحل: ۸۱.

۲. منظور «اِن» در آیه‌ی «فذکّر اِن نفعت الذکری» می‌باشد.

۳. تفسیر القرطبی، ج ۳۰، ص ۲۰.

۴. نساء: ۱۰۱.

۵. تفسیر الرازی، ج ۲۲، صص ۱۴۴-۱۴۳.

۳۵۷۶ ـ قاعده‌ی یکم:

به نسبت هر منکری بایستی، انکار و نفرت درونی از آن وجود داشته باشد و این تنفر زبانی به دنبال ندارد، بلکه تداوم و پیوستگی نفرت سبب بقای اراده‌ی انسان برای تغییر منکر (در هر مکان و زمان) است. شیخ‌الاسلام ابن تیمیه گفته است: «انکار با قلب، در تمامی احوال چون ضرری در پی ندارد واجب است. و هر کس این کار را انجام ندهد، مؤمن نیست» و پیامبر ﷺ نیز فرموده است: «این انکار با قلب کمترین و پایین‌ترین مرتبه‌ی ایمان است» و دوباره فرموده است: «و آن سوی آن، به اندازه‌ی دانه‌ای خردل ایمان وجود ندارد.»[۱]

۳۵۷۷ ـ قاعده‌ی دوم:

اگر بر احتساب فسادی بزرگتر از فساد موجود، مترتب گردد یا صلاح و مصلحت بزرگتری از مصلحتی که انتظار می‌رود، از دست برود این احتسابی نیست که اسلام به آن فرمان داده و انجام آن هم روا نیست. البته با توجه به تفاوت انسان‌ها، احوال و موقعیت‌ها نیز متفاوت خواهد بود و بر محتسب واجب است که به هدف نهایی احتسابش و مقادیر معروف و منکر و آنچه که امید به‌دست آمدن آن می‌رود، بیندیشد و بعد از آن احتساب را انجام دهد یا ترک نماید. این تفصیل درباره‌ی واقعه‌ای معین یا فرد مشخصی است امّا به نسبت عموم، مرد و زن مسلمان باید امر به معروف و نهی از منکر نمایند.

۳۵۷۸ ـ قاعده‌ی سوم

در امر به معروف و نهی از منکر تا جایی که امکان داشته باشد، باید با ***مدارا و نرمی*** رفتار شود، به دلایل زیر:

أ. خداوند متعال فرموده: ﴿وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾[۲]

(اگر درشت‌خوی و سنگدل بودی، از پیرامون تو پراکنده می‌شدند...)

این آیه خطاب به پیامبر ﷺ است و مفسران در معنای این آیه گفته‌اند: «اگر تو با خشونت صحبت کنی و سنگدل، بداخلاق، بدرفتار و در معاشرت سخت‌گیر باشی، [مردم از] اطراف تو پراکنده خواهند شد. یعنی از تو فاصله می‌گیرند و در کنار تو به سکونت و آرامش نمی‌رسند و در

---

۱. مجموی فتاوای شیخ‌الاسلام ابن تیمیه، ج ۲۸، صص ۱۳۰-۱۲۹.

۲. آل عمران: ۱۵۹.

منجلاب نابودی فرو خواهند رفت و تو به هدفت، که همان تبلیغ رسالت و هدایت مردم است، نخواهی رسید.[۱] زیرا خشونت و تندخویی در سخن و رفتار سبب انزجار مردم شده و از دارنده‌ی این خلق و خو اگر چه دارای فضایل فراوانی باشد بیزاری جسته و او را رها می‌نمایند و سود روی‌آوردن بر او و حلقه‌زدن در کنارش را نادیده می‌گیرند بنابراین هدایت و راهنمایی شما را از دست داده و دعوت شما به درون آنان راه نمی‌یابد.[۲]

هدف از بعثت حضرت محمد ﷺ این است که شریعت خداوند را برای خلق خدا تبلیغ نماید تا هدایت شوند و این هدف تحقق پیدا نمی‌کند، تا زمانی که قلب مردم به آن تمایل پیدا کند و باز این مقصود کامل نمی‌گردد مگر اینکه مهربان و بخشنده بوده و از بدی‌های آنها درگذرد؛ و آنان را با انواع نیکی، بزرگواری، مهربانی و دلسوزی مورد توجه و عنایت قرار دهد؛ به همین سبب واجب است که رسول خدا، از بداخلاقی و خشونت به دور باشد و میل به یاری ضعیفان داشته و از بدی‌ها و لغزش‌های آنان چشم‌پوشی کند، و به سبب تحقق این مفاهیم خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَو كُنتَ فظاً غَلِيظَ ٱلقَلْبِ لِٱنفضّوا مِنْ حَولِكَ﴾ زیرا اگر از اطراف پیامبر ﷺ پراکنده شوند، هدف از بعثت و رسالت از بین می‌رود.[۳]

۳۵۷۹ ـ آیه‌ای که آورده شد و سخنان مفسران درباره‌ی معنای آن بیان گردید، به صراحت دلالت دارد بر وجوب اینکه باید محتسب، مدارا کند و تندی و خشونت را تا جایی که امکان دارد، ترک نماید، تا بتواند، دل‌های مردم را جذب کند که به سخنان او گوش فرا دهند و از او اطاعت نمایند. و اگر محتسب این کار را انجام ندهد، امیدی به گرایش مردم به سوی او نیست. و از او حرف‌شنوی نخواهد داشت و محتسب حق ندارد، بگوید من سخن حق را گفته‌ام امّا مردم از آن سود نبرده‌اند و بر آنها واجب است که، سخنان مرا بشنوند و از آن اطاعت نمایند و نباید با اخلاق، خشونت و سنگدلی من کاری داشته باشند؛ زیرا رسول خدا ﷺ جز به حق سخن نمی‌گفت و جز سخن سودمند برای مردم به زبان نمی‌راند، و رسالت خداوند متعال را تبلیغ می‌نمود امّا با وجود این همه، خداوند متعال او را با آیه‌ای که آورده شد مخاطب قرار داده است!!! پس آیا جایز است که محتسب در رویارویی با مردم واژه‌های ناخوشایند و دل‌آزار را به‌کار ببرد و آیا آنها احتساب او را با وجود این همه خشونت، تندی و سنگدلی می‌پذیرند؟

طبیعت مردم و سرشت آنها به گونه‌ای است که آنها را وامی‌دارد، تا از واژه‌ی ناخوشایند و دل‌آزار فرار کنند، هرچند چیزی که به آنها گفته می‌شود پند و اندرز باشد. این درواقع طبیعت و

---

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲۰، تفسیر الآلوسی: ج ۴، ص ۱۰۶. فتح‌البیان، صدیق خان، ج ۲، ص ۱۵۶.
۲. تفسیر المنار، شیخ محمد رشید رضا، ج ۴، ص ۱۹۹. ۳. تفسیر الرازی، ج ۹، ص ۶۴.

خوی حقیقی مردم است پس بر محتسب واجب است که این مسأله را رعایت کند و در نصیحت‌ها و راهنمایی‌هایش دوستانه و با مدارا رفتار نماید.

۳۵۸۰ ـ ب. خداوند متعال به پیامبرش موسی علیه‌السلام و برادرش، هارون، در حالی که آنها را به نزد فرعون می‌فرستاد، فرمود: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾[1]

(پس به نرمی با او سخن بگویید، شاید یاد کند و بهراسد.)

محتسب باید در کار امر به معروف و نهی از منکر از رسول خدا محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم و انبیای بزرگوارش - علیهم‌السلام - پیروی نماید تا با مدارا و نرمی محبوب دل‌ها شود و موجب روی‌آوردن مردم و پذیرش سخن و احتسابش گردد.

۳۵۸۱ ـ ج. در روایتی از بخاری، مسلم و دیگران آمده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «ای عایشه! خداوند مهربان و نرم‌خوست و مهربانی را دوست دارد و پاداشی که در برابر نرمی و مهربانی می‌دهد در برابر خشونت و نامهربانی نمی‌دهد، و آنچه در برابر مهربانی می‌بخشد در برابر غیر آن نمی‌بخشد.»[2]

این حدیث آشکارا دلالت دارد بر اینکه مهربانی در تمامی کارها پسندیده است و خداوند متعال آن را دوست دارد و در برابر آن پاداش نیز می‌دهد به همین سبب، به کسی که با خشونت رفتار نماید، پاداشی نمی‌دهد. درنتیجه احتساب با نرمی و مهربانی در زیرمجموعه و دایره‌ی این حدیث و مضمون آن می‌گنجد و از نظر شرعی مطلوب و پسندیده است.

۳۵۸۲ ـ د. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به عایشه فرمود: «مهربان باش، زیرا مهربانی در هر چیزی وجود داشته باشد آن را می‌آراید و از هر چیزی دور شود، آن را زشت می‌گرداند.»[3]

۳۵۸۳ ـ ه. در *احیاء علوم‌الدین* امام غزالی آمده که، ابوامامة روایت نموده است: «پسر جوانی نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمد و گفت: «ای پیامبر خدا، آیا به من اجازه‌ی عمل زنا می‌دهید؟ مردم بر سر او فریاد کشیدند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «او را به من نزدیک کنید! پس [آن جوان] به ایشان نزدیک شد، و در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نشست. پیامبر فرمود: «ای جوان! آیا این کار را برای مادرت می‌پسندی؟ جوان گفت: نه، فدایت شوم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: مردم هم همین طور هستند، این کار را برای مادرانشان نمی‌پسندند. آیا این کار را برای دخترت می‌پسندی؟ گفت: نه، فدایت شوم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: مردم نیز، چنین‌اند این کار را برای دخترانشان نمی‌پسندند. فرمود: آیا این کار را برای خواهرت می‌پسندی،؟ گفت: نه، فدایت شوم.» و ابن عوف ادامه‌ی این حدیث را ذکر کرده تا اینکه عمه و خاله را نیز آورده است و این در حالی بود که آن جوان درباره‌ی هر یک از آنها پاسخ

---

۱. طه: ۴۴.
۲. التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول، شیخ منصور علی ناصف، ج ۵، ص ۵۸.
۳. همان.

می‌داد: نه، فدایت شوم. و پیامبر ﷺ می‌فرمود: «مردم هم همین طورند، آن را دوست ندارند و نمی‌پسندند.» سپس پیامبر ﷺ دست مبارکش را بر روی سینه‌ی آن جوان گذاشت و فرمود: «خداوندا! قلبش را پاک و تطهیر گردان، گناهش را ببخش و او را پاک‌دامن بدار.»[1]

حافظ *عبدالرحیم بن حسین العراقی* استخراج‌کننده‌ی احادیث «احیاء علوم‌الدین» درباره‌ی این حدیث گفته است: «امام احمد این حدیث را با اسنادی بی‌نقص و عالی روایت نموده و رجال راوی آن رجالی صحیح هستند.»[2]

۳۵۸۴ ـ احتساب در دوره‌ی کنونی

حاکم مسلمان در دوره‌ی کنونی می‌تواند امور حسبه را به گونه‌ای تنظیم و اجرا کند که اهداف احتساب محقق گردد و برای این کار باید تدابیر لازم را اتخاذ نماید از جمله واجب است، مدارس ویژه‌ی پسران و دختران دایر کند و نیز زنان شایسته‌ای را برای پرورش محتسبان آماده نماید تا به کار امر به معروف و نهی از منکر بپردازند.

۳۵۸۵ ـ تأسیس انجمن‌های زنانه برای انجام امر به معروف و نهی از منکر

برای زنان مسلمان در دوره‌ی کنونی مستحب است که به شیوه‌ی سازمان‌یافته و منظم از راه ایجاد انجمن‌های زنانه کار امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهند و بایستی اساس کار این انجمن‌ها در محیط‌های زنانه و در میان زنان باشد و یا از راه ارتباط با آنها در خانه‌های‌شان یا با دعوت‌نمودن‌شان به پایگاه‌های این انجمن‌ها باشد تا احکام شرعی و معانی اسلامی را به آنها بیاموزند و آن امور را با خود و خانواده‌شان تطبیق دهند. و باید با انتشار روزنامه‌ها و مجلات هفتگی و ماهانه موارد ضروری امر به معروف و نهی از منکر را که شریعت مردم را به آن فرمان داده و یا از آن نهی کرده، بیان کنند. همچنین با برگزاری اجتماعات، جلسات عمومی و خصوصی جهت بیان دروس و گفت‌گوهای مفید از طریق انجمن‌های علمی که برای بحث و مناظره درباره‌ی مسائلی که ارزش دارند به زنان اطلاع‌رسانی نمایند.

(و آخر دعوانا ان‌الحمدلله رب العالمین)

---

۱. احیاء علوم‌الدین، امام غزالی، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲. المغنی عن حمل الاسفار فی‌الاسفار فی تخریج ما فی‌الاحیاء من الاخبار، حافظ عبدالرحیم بن حسین العراقی، مطبوع مع‌الاحیاء، ج ۲، ص ۲۹۳.

حقوق و واجبات المرأة في الإسلام

عبد الكريم زيدان

کتاب حاضر پاسخ عالمانه، دانشگاهی و مبتنی بر اصول اسلامی است به این ادعا که در دین، حقوق زن رعایت نشده است و زنان ناگزیرند برای دست‌یابی به حقوق خود چاره‌ای خارج از چارچوب دین دست و پا کنند. به سخن دیگر، این کتاب دور از هر گونه هیاهو و رویکرد ژورنالیستی، با دلایل روشن نشان می‌دهد که اولاً، حقوق بشر در اسلام نه امری نو پیدا، بلکه موضوعی ریشه دار و اصولی است.

دلیل آن هم بیان صریح و جامع آیات قرآن، احادیث پیامبر(ص) و اجتهادات صریح علمای قدیم و جدید در این باره است.

ثانیاً، بدون آنکه بکوشد یا نشان دهد که قصد نقد این دیدگاه‌ها را دارد، عملاً همه مبانی آن مکاتب و رویکردها را به چالش می‌کشاند و نشان می‌دهد نتیجه باطلی که درباره‌ی حقوق زن در اسلام گرفته‌اند، مولود مقدمات فاسد است و طبیعی است که از کوزه همان برون تراود که در اوست.

ISBN 978-964-356-663-0

9789643566630

کد ۶۶

۰۹۱۲۴۲۶۴۷۳۰

فروشگاه شماره ۱:
تهران. خ انقلاب. روبروی دانشگاه.
مجتمع فروزنده. شماره ۴۰۶
تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴

دفتر مرکزی:
تهران. خ انقلاب. خ صفی علیشاه.
کوچه تهرانی. پلاک ۳۶
تلفن ۷۷۵۳۷۶۵۵

نشر احسان